



عدم سرایت نجاست از مُتنجّس

مرجع عالیقدر

حضرت آیت الله العظمیٰ شیخ محمد یعقوبی دامت ظلّه

مترجمان

محمد حسین صادقی - حبیب الله نظری



عنوان:

عدم سرایت نجاست از مُتَنَجِّس

مرجع عالیقدر

حضرت آیه الله العظمی شیخ محمد یعقوبی دامت ظلّه

مترجمان:

محمد حسین صادقی - حبیب الله نظری

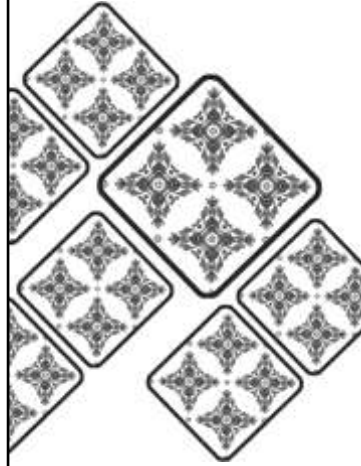
سال نشر: ۱۴۰۳

شمارگان: ۱۰۰۰ جلد

تنظیم و صفحه آرایی: چاپ وحید



مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی نور



فهرست مطالب

- توضیح محل نزاع..... ۱۰
- تاریخ مسئله و نظریات مطرح در آن ۱۲
- ادله‌ی مشهور:..... ۲۷
- دلیل اول؛ اجماع علمای قدیم و جدید..... ۲۷
- دلیل دوم؛ ارتکاز ذهنی و سیره‌ی متشرعه..... ۴۳
- دلیل سوم؛ نجس شرعی و دارای رطوبت قابل سرایت، نجاست
را به ملاقات شونده منتقل می‌کند و این سلسله ادامه می‌یابد..... ۴۸
- دلیل چهارم؛ روایات متواتر خوانده‌شده..... ۴۸
- [اشکالات این دسته از روایات]..... ۴۹
- دسته دوم..... ۵۲
- اشکالات این دسته از روایات..... ۵۶
- بخش دوم ادله‌ی مشهور..... ۷۹
- استدلال بر اینکه مُتَنَجِّس نجس نمی‌کند..... ۱۱۶
- وجه اول؛ تمسک به قاعده‌ی طهارت و استصحاب طهارت بر نا
تمام بودن نجاست چیزی که با مُتَنَجِّس ملاقات می‌کند..... ۱۱۶
- وجه دوم، سیره‌ی مُتَشَرَّعه بر پرهیز نکردن از ملاقات متنجّس
مُتَعَرِّض نشدن قدما و پیشینیان علی‌رغم مبتلابه بودن مسئله..... ۱۱۹
- ناممکن شدن تطهیر اشیاء براساس قول مشهور..... ۱۲۲

- ۱۲۴..... پیامد عُسْر و حرج قول مشهور.....
تجريد و خصوصیت زدایی از حکم به عدم انفعال آب قلیل به
- ۱۲۷..... ملاقات نجاست.....
- ۱۲۹..... ذوق شارع مقدس و سیره‌ی مبتنی بر آسان‌گیری او.....
اختصاص داشتن روایات دالّ بر وجوب تطهیر اشیا، به بدن و
- ۱۳۱..... لباس برای نماز و ظروف برای تمیزی غذا.....
- ۱۳۲..... روایات بی‌شمار.....
- ۲۰۰..... جمع بین ادله.....
- ۲۰۵..... ادعای نجس کردن مُتَنَجِّس حتی با تعدد واسطه‌ها.....
- ۲۳۲..... تفصیل بین ملاقات مُتَنَجِّس اول و دوم.....
- ۲۳۹..... نظر برگزیده.....



پیش از ورود به بحث اصلی، به ذکر بعضی از نتایج به دست آمده از مباحث گذشته، خواهیم پرداخت:

۱. نجاست و وجوب تطهیر دو حکم شرعی است؛ لذا جز با دلیل معتبر قابل اثبات نیست و هر حکمی باید در همان چارچوبی که دلیل تعیین می‌کند، جاری شود؛ مثلاً خون یکی از نجاسات عینی است که سبب نجاست هر چیزی می‌گردد که با آن ملاقات کند. ولی تمام روایاتی که در باب وجوب تطهیر بدن خون آلود انسان به دست ما رسیده، به ظاهر بدن اختصاص یافته است؛ بنابراین، درست نیست به‌خاطر تماس بدن با خون، به این دلیل که نجاست یک چیزی از طریق آلودگی به خون، یک حکم عام است، به نجاست درون انسان حکم کنیم؛ زیرا دلیلی که وجوب تطهیر چیز خون آلود را بیان می‌کند، شامل بخش درونی بدن انسان نمی‌شود؛ چه آن خون از بخش داخلی بدن بیرون آید مانند خون لثه یا بینی، یا از خارج بدن وارد آن شده باشد؛ مثل اینکه کسی چیز خون آلودی را وارد دهانش بکند. مستند به همین قاعده، فقها به طهارت درون بدن انسان و عدم

نجاست‌پذیری آن حکم کرده‌اند؛ گرچه در کنار این قاعده روایاتی هم در دست است که چنین حکمی را بیان می‌کند.

۲. ما انتظار نداریم به روایاتی دست پیدا کنیم که به‌صراحت به نجاست چیزی که با مُتَنَجِّس (نجس‌شده) ملاقات داشته، حکم کند؛ زیرا [احکام] نجاسات عینی به‌صراحت ما را به این نتیجه نرسانده است و تنها از راه‌های غیر مستقیم [و از احکام نجاسات عینی] آن را کشف کرده‌ایم؛ اما باید دلالت کاشف [که اینجا نجاست عینی است] محدود به مقدار امر کشف شده باشد؛ مانند دستور به تطهیر چیزی که با خون ملاقات کند که این دستور مشتمل بر دونکته است: نخست نجاست چیز ملاقات‌شده. دوم عدم جواز استفاده از آن (ملاقات‌شده) در امور و چیزهای که طهارت در آن شرط است.

نجاست مُتَنَجِّس از خلال دستوراتی که دلالت و معانی دیگری را در خویش داشته باشد؛ مثل نهی کردن از خوردن یک چیز، ثابت نمی‌شود؛ زیرا ممکن است این نهی ریشه در حرمت خوردن آن چیز داشته باشد و نه این که برخاسته از نجاست آن باشد. یا مانند حکم به عدم صحت وضوء [با آب مُتَنَجِّس]؛ زیرا ممکن است این امر ناشی از مانع تعبّدی مثل مضاف بودن آب، یا ناشی از مانع ذاتی مثل غصبی بودن آب و یا امثال این موانع باشد. وحید بهبهانی رحمته‌الله در این باب می‌نویسد: «نجاست هیچ یک از این نجاسات از طریق آیه یا روایت ثابت نشده است؛ زیرا قدر مُتَیَقِّن از آنچه در این باب آمده اعاده نماز با نجس است؛ و دانستی که ابریشم، طلا، [پوست] سمور و امثال

این‌ها نیز موجب اعاده نماز می‌شوند، ولی هیچ‌کدام نجس نیستند». یا مثل حکم کردن به عدم جواز وضوء گرفتن با آبی که چیزی در آن افتاده باشد؛ زیرا مشخص است که وضو گرفتن با آب مضاف هم جایز نیست؛ یا حکم به عدم جواز نوشیدن آبی که چیزی در آن افتاده باشد. واضح است که نوشیدن از آبی که زهر در آن ریخته شده هم جایز نیست و موارد مشابه دیگر؛ در حالیکه هیچ یکی از چیزهایی که ذکر شد [آب مضاف و زهر]، نجس نیستند و نجاست بسیار آن‌ها از این طریق ثابت می‌شود که در صورت آلوده شدن لباس به نجاست، مکلف مأمور به شستن لباس شده است»^(۱).

۳. برای آن که قائل است، مُتَنَجِّس، نجس نمی‌کند؛ همین عدم وجود دلیل نجاست کافی است؛ زیرا هم أصالة الطهارة و هم استصحاب طهارت هردو به نفع وی هستند؛ اما کسی که قائل به نجاست باشد، بایستی دلیل اقامه کند، چون در جانب مخالف قاعده و اصل قرار دارد. برای مثال، قائل به اینکه مُتَنَجِّس، سبب نجاست چیز دیگر نمی‌شود، می‌تواند بگوید: تمام روایاتی که به تطهیر و تمیز کردن چیز آلوده به نجاست دستور می‌دهد، به بدن، لباس و ظروف اختصاص دارد و دلیلی نداریم که حکم وجوب تطهیر را به دیگر چیزهایی که با نجس ملاقات داشته، تعمیم دهیم. دلیل تجرید از خصوصیت و امثال آن هم در اینجا ناتمام است؛ زیرا خصوصیت در اینجا کاملاً روشن است چون طهارتی که در لباس و بدن شرط شده،

به خاطر نماز است و در ظروف هم غذا است، چه بسا وجوب تطهیر اینها به خاطر همین شروط باشد و لذا نتواند از نجاست تمام چیزهایی که با آن آلوده می‌شود، کشف کند؛ و همچنین روایاتی که در باب وجوب تطهیر مسجد یا قرآن وارد شده، به خاطر احترام این دو است.

توضیح محل نزاع

برای روشن شدن موضوع بحث و تبیین محل نزاع، سزاوار است چند نکته مورد توجه قرار گیرد:

۱۰

۱. در مطلب دوم مقدماتی^(۱) به این نتیجه رسیدیم که آبِ قلیل با ملاقات مُتَنَجِّس (نجس شده)، اثر نمی‌پذیرد و نجس نمی‌شود؛ حتی اگر آن مُتَنَجِّس، بصورت مباشر با عین نجاست تماس داشته باشد؛ مشروط به اینکه عین نجاست از آن چیز برطرف شده باشد. بناءً این مورد از بحث ما خارج است؛ زیرا اینجا از اثرپذیری و نجس شدن غیر آب از طریق ملاقات با مُتَنَجِّس، بحث می‌کنیم؛ مثل این که پای تر مکلف به زمینی بخورد که با ادرار نجس شده است و اکنون عین ادرار در زمین وجود ندارد. این بحث شامل مایعات دیگر غیر از آب مطلق قلیل (کم) هم می‌شود؛ زیرا دلیلی که بر نجاست آن‌ها به مجرد ملاقات با مُتَنَجِّس، دلالت کند در دست است؛ مانند روایت مؤثقه عمار در مورد خُم بزرگی که در آن شراب ساخته شده و سپس سرکه در آن ریخته‌اند.^(۲)

(۱) رک: بخش اول، ص ۱۹۵.

(۲) بخش بعدی، ص ۴۳.

۲. ظاهر و بلکه صریح کلام فقها (قدّس الله ارواحهم)، حاکی از اتفاق همه بر این است که اگر چیز مُتَنَجِّس مایع باشد، [چیزهای دیگر را] نجس می‌کند. مخالفی در این خصوص نیست؛ لذا این مورد از بحث ما خارج است. فرق بین این نکته و نکته پیشین در آن است که مایع در آن یکی در وضعیت انفعال و پذیرش نجاست بود و در اینجا در مقام فاعلیت و نجس‌کنندگی است. ان شاء الله در مباحث بعدی به زودی روشن خواهد شد که بعضی از فروض این مسئله در مورد نزاع ما، داخل است؛ ولی ما بر اساس نظر مشهور پیش خواهیم رفت که موضوع این بحث را اشیاء جامد قرار داده‌اند، آنهم فقط اشیایی که هم رطوبت و هم عین نجاست، از آن‌ها زایل شده باشد.

۳. گاه گفته می‌شود که بر مبنای دو مقدمه آتی، نیاز به بحث جدیدی در مورد نجس نمودن مُتَنَجِّس جامد، نیست:

مقدمه اول: آب قلیل با ملاقات مُتَنَجِّس، تأثیر پذیرفته و نجس می‌شود؛ و همه متفق القول‌اند که مایع مُتَنَجِّس سبب نجاست می‌شود.

مقدمه دوم: نجاست جز از راه رطوبتی قابل انتقال،^(۱) سرایت نمی‌کند. بعضی از بزرگان مثل آیت‌الله حکیم و آیت‌الله خوئی قدس سرهما بر آنند که رطوبت قابل انتقال بایستی چنان باشد که نام آب بر آن صدق کند؛ به این معنی که آن رطوبت باید بر اساس عرف جوهر باشد و عین

(۱) رطوبت قابل انتقال، همان رطوبت مُسْرِیه است؛ یعنی رطوبت نسبتاً زیادی که اثرش در یک چیز دیگر قابل مشاهده باشد. مترجم

آب در آن وجود داشته باشد، نه اینکه عَرَض محض بوده و صفت رطوبت در حد نَم، بر آن صدق کند. قبلاً در مورد این دو مقدمه و نتیجه آن‌ها یعنی نجاست چیز ملاقات کننده با مُتَنَجِّس جامد و بدون اینکه به صورت مستقل وارد این بحث شویم، بحث کردیم.

تاریخ مسئله و نظریات مطرح در آن

ممکن است از کلام بعضی از علمای پیشین مثل سید مرتضی و ابن‌ادریس رضی الله عنهما چنین برداشت شود که ملاقات کننده با مُتَنَجِّس، نجس نیست، چنانکه ان‌شاء الله بزودی خواهد آمد. ولی فیض کاشانی به اختیار این نظریه در چند جای از دو کتاب «مفاتیح الشرایع» و «الوافی» خودش، تصریح کرده است و به همین دلیل این نظریه به ایشان نسبت داده شده و مشهور هم آن را از نظریات خاص و منحصر بفرد ایشان، برشمرده است.

نویسنده «انوار الفقاهة» از محقق سبزواری رحمته الله علیه^(۱) یکی از دوستان نزدیک فیض کاشانی،^(۲) نقل کرده است که: «فیض کاشانی معتقد است که مُتَنَجِّس، اگر عین نجاست از آن زایل شده باشد، سبب

(۱) وی در سال ۱۰۹۰ ق، یعنی یک سال پیش از کاشانی وفات یافته و دو کتاب مشهور دارد به نام‌های: «کفایة الفقه» و «ذخيرة المعاد».

(۲) خوانساری در کتاب «روضات الجنات» می‌نویسد: «میان ایشان و محسن فیض کاشانی دوستی تمام عیار و همفکری کامل در برنامه‌ها و فتاوی و احکام، وجود داشت» (روضات الجنات ۲: ۶۸، شماره ۱۴۱).

نجاست چیزی که با آن ملاقات کند، نمی‌شود».^(۱)

محقق خوانساری شارح کتاب دروس که معاصر کاشانی(متوفای ۱۰۹۹ ق) است، در وجود دلیلی که به صورت عام هر نجسی را نجس کننده معرفی کند، اظهار تردید می‌کند. ایشان رَضِيَ اللهُ عَنْهُ می‌نویسد: «لکن سخن در اثبات این تعمیم است که هر نجسِ مرطوب اگر به چیز دیگری ملاقات کند و برسد، آن را نجس می‌کند؟ چه این که روایتی برای چنین تعمیمی وجود ندارد و در این خصوص تنها تکیه بر اجماع است؛ در حالیکه اجماعی نیز در این مقام شکل نگرفته است».^(۲)

صاحب حدایق این سخن را از استاد محقق‌اش صاحب ریاض^(۳)

(۱) انوار الفقاهة ۱: ۵۶۸. نکته: در عبارات محقق سبزواری چیزی که این نسبت را تأیید کند، نیافتیم. اگر فرض نگیریم که در عبارت ناقل اشتباهی رخ داده، بایستی این احتمال را در نظر بگیریم که ناقل، این گفته‌ی سبزواری را در نظر داشته که مفهوم این سخن امام عَلَيْهِ السَّلَام: «إِذَا بَلَغَ الْمَاءُ كَرَأْمَ يَنْجِسُهُ شَيْءٌ»؛ وقتی آب به مقدار کَرَّ رسید، چیزی آن را نجس نمی‌کند، بیانگر یک موجهی جزئی در برابر یک سالبه‌ی کلیه است. قدر متیقن از آن کلیه ملاقات نجس است نه ملاقات مُتَنَجِّس [نجس‌شده]؛ این یکی اختصاص به آب قلیل دارد و ایشان آن را به غیر آن تعمیم داده است. این بحث در مطلب مقدماتی دوم از قسم اول(ص ۱۹۵) گذشت. این همان نکته‌ای است که شیخ حلی نیز آن را احتمال داده‌اند(دلیل العروة الوثقی ۲: ۷۸).

(۲) مشارق الشمسوس: ۶۴۳.

(۳) منظور سید [طباطبایی] صاحب ریاض نیست؛ زیرا او شاگرد صاحب حدائق است، بلکه مقصود شیخ احمد فرزند شیخ محمد فرزند یوسف خطی بحرانی مقابی استاد شیخ سلیمان ماحوزی صاحب کتاب «البلغة» و شاگرد علامه مجلسی است که خود و دو برادرش در زمان حیات پدرشان و بر اثر طاعون سال ۱۱۰۲، وفات یافتند. او کتابی دارد به نام «ریاض الدلائل و حیاض المسائل»؛ و از شیخ یوسف بحرانی نقل شده است که وی چیزی از او جز اندکی از کتاب طهارت او، نیافته است. بحرانی بر تسلط او(شیخ احمد) در علوم عقلی و فقهی شهادت داده و از دقت نظر توأم با فصاحت و بلاغت وی سخن گفته است(الذریعة ۱۱: ۲۳۲ شماره آدرس ۱۹۵۹).

نقل کرده است که: «بعضی از معاصران در اینجا سخن عجیبی گفته‌اند، بدین مضمون که اگر عین نجاست از محلّ آن (نجاست)، حتی بدون بدون پاک‌کننده شرعی [مثل آب و...]، بر طرف شود، نجاست آن چیز به چیز دیگر منتقل نمی‌شود؛ حتی اگر رطوبت داشته باشد؛ زیرا چیزی که سبب نجاست یک چیز می‌شود، همان عین نجاست است. این سخن استواری است، اگر اجماعی بر خلاف آن شکل نگرفته باشد و روایتی که بر آن دلالت می‌کند موافق اهل سنت یا قابل تأویل، نباشد»^(۱) سپس خودش با صحیح‌ه عیص‌بن‌قاسم که بعداً ذکر می‌شود، استدلال کرده است.

محقق همدانی رحمته‌الله از سید صدرالدین قمی رحمته‌الله^(۲) شارح **وافیه** نقل کرده است که در شرح خودش بر **مختلف**^(۳) تصریح می‌کند، نجاست از مُتَنَجِّس، به چیز دیگر مطلقاً منتقل نمی‌شود. باین‌حال، وی جزو تأیید‌کنندگان نظر ابن‌ابی‌عقیل است که می‌گوید: آب قلیل با ملاقات عین نجاست هم نجس نمی‌شود؛ مگر اینکه تغییر کند.

به هر حال، فتوای فیض کاشانی مبنی بر اینکه چیز مُتَنَجِّس مطلقاً نجس نمی‌کند - حتی اگر آن چیز با عین نجاست ملاقات کرده باشد، در صورتی که عین نجاست به نحوی از انحاء بر طرف شده باشد - یک

(۱) الحدائق الناضرة: ۲۷۱-۲۷۲.

(۲) وی در دهه شصت بعد از هزار و صد و در سن ۶۵ سالگی، وفات یافت. (الکنی و الالقاب: ۲؛ ۴۰۶، به نقل از: روضات الجنات ۴: ۱۲۳، شماره ۳۵۷)؛ بنابراین، وی در سال وفات فیض کاشانی، متولد شده است.

(۳) این سخن را محقق همدانی در کتاب مصباح الفقیه (۸: ۲۴) از وی نقل کرده است، چنانکه به زودی خواهد آمد.

حرکت علمی گسترده‌ای را سبب شد و محققان را واداشت تا دلایل فراوانی برای بطلان نظر وی، گردآورند.

فیض کاشانی در کتاب **مفاتیح الشرائع** می‌نویسد: «تنها شستن چیزی واجب است که با عین نجاست ملاقات کرده باشد؛ اما اگر با چیزی ملاقات کند که آن چیز با عین نجاست ملاقات داشته و عین نجاست هم از آن با پاک کردن و امثال آن بر طرف شده است، شستن آن چیز واجب نیست. این چیزی است که از روایت معتبره استفاده می‌شود. البته برای حکم به عدم وجوب شستن، نیازی به دلیل نداریم؛ زیرا همین که دلیلی بر وجوب شستن نداشته باشیم، برای حکم بر عدم وجوب کفایت می‌کند؛ زیرا تکلیف تنها از طریق بیان ثابت می‌شود و حکم از طریق برهان؛ اما این حکم [عدم وجوب شستن] برای کسانی که تحت تأثیر تقلید بوده و از اصحاب و سواس‌اند، گران تمام می‌شود؛ همان‌هایی که به نعمت خدا کفر ورزیده و بر وسعت رحمت او شکر نمی‌گذارند. در روایت آمده است که: خوارج به‌خاطر جهالت^(۱) خویش بر خود سخت گرفتند، در حالیکه دین وسیع تر از آن است.»^(۲)

باز هم در **مفاتیح** می‌نویسد: «سید تطهیر و پاک کردن اجسام صاف را از طریق مالیدن به نحوی که عین نجاست از آن زائل شود را جائز

(۱) در صحیح بزنطی از امام کاظم علیه السلام آمده است: «امام باقر مدام می‌گفت: خوارج به‌خاطر جهالت خویش بر خورد سخت گرفتند، در حالیکه دین وسیع تر از آن است.» (وسائل الشیعه ۳: ۴۹۱ ابواب النجاسات و الأوانی و الجلود، باب ۵۰، ح ۳).

(۲) **مفاتیح الشرائع** ۱: ۸۶؛ **المفتاح**، قم، دارالمومن، ص ۸۴.

می‌داند؛ زیرا [به اعتقاد او] علت نجاست از بین می‌رود. این نظر خالی از قوت نیست؛ زیرا نهایت چیزی که از شرع استفاده می‌شود، همان وجوب دوری از عین نجاست است؛ اما وجوب شستشوی آن با آب از هر جسمی، چنین چیزی در شریعت یافت نمی‌شود؛ بنابراین، هر چیزی که بدانیم عین نجاست از آن برطرف شده، پاک است؛ مگر مواردی که با دلیل خاص از این حکم استثنا شده و شستشو با آب برای تطهیر آن شرط شده باشد مانند لباس و بدن. از اینجا آشکار می‌شود که قسمت‌های داخلی بدن و اشیاء همگی به مُجَرَّد برطرف شدن عین نجاست، پاک می‌شوند. این حکم مستند به حدیث مُوْتَق و همچنین دلیل نفی حرج است. اعضای مُتَنَجِّس حیوانات، غیر از آدمی، نیز با برطرف شدن عین نجاست، پاک می‌شود؛ آنگونه که از أَحادیث صحیح استفاده می‌شود.^(۱)

فیض در کتاب وافی پس از روایت سماعه- که خواهد آمد- می‌نویسد: این دو چیز یعنی عدم حکم به نجاست جز از روی یقین به آن و عدم انتقال نجاست از مُتَنَجِّس، دو در از درهای رحمت گسترده الهی است که به هدف عشق و عنایت به بندگان، برای آنان باز گذاشته است، ولی بسیاری از انسان‌ها سپاسگزاری نمی‌کنند. در نتیجه خداوند با ابتلای‌شان به وسواس از آنان انتقام می‌گیرد و آنان را پیرو خناسانی از جن و انس، قرار می‌دهد که همواره در دل مردم، وسوسه می‌اندازند. امام باقر علیه السلام در این زمینه گفته است: «إِنَّ الْخَوَارِجَ

(۱) مفاتیح الشرائع، پیشین؛ المفتاح: ۸۷.

ضَيِّقُوا عَلِي أَنفُسَهُمْ بِجَهَالَتِهِمْ وَإِنَّ الدِّينَ أَوْسَعُ مِنْ ذَلِكَ»^(۱)؛ براستی که خوارج به دلیل جهالت‌شان، بر خود سخت گرفتند و حقیقتاً دین گسترده‌تر از این است.

و در همان کتاب ذیل حدیث معتبره حَنَّان بن سَدِير، می نویسد: «برای هرکسی که خود را از بند تقلید آزاد کند، روشن می‌شود که این روایات و روایات مشابه، بر این صراحت دارد که نجاست از مُتَنَجِّس، به چیز دیگر منتقل نمی‌شود حتی اگر تر باشد؛ مشروط به اینکه عین نجاست از آن چیز با پاک کردن یا امثال آن، برطرف شده باشد. این تنها عین نجاست است که چیز دیگر را نجس می‌کند. برای عدم نجس کردن، نیاز به دلیل نداریم؛ زیرا عدم وجود دلیل بر وجوب شستشو، خود دلیلی است بر عدم وجوب آن؛ چون تکلیف تنها بعد از بیان و ابلاغ به عهده‌ی مکلف تعلق می‌گیرد»^(۲).

می‌گوییم: از آنجاکه کلام ایشان تند بود، مشهور تنها به ردّ علمی بر ایشان اکتفا نکرده و به بدگویی وی پرداختند. شیخ اکبر [کاشف الغطاء] آنگونه که از کتاب شرح قواعد وی نقل شده است، بعد از ادعای اجماع و نیز ادعای ضروری بودن نظریه‌ی نجس کردن مُتَنَجِّس، می‌نویسد: «و در کتاب مفاتیح گفته است، من از این گفته به خدا پناه می‌برم!» سپس سخن کاشانی و روایاتی را که بدان استدلال کرده است، نقل می‌کند تا می‌رسد به اینجا: «سپس، بر فرض ظهور این روایات در آنچه وی ادعا

(۱) الوافی ۶: ۸۴، کتاب الطهارة، ابواب الطهارة من الخبث، باب ۱۳ حدیث ۳۴.

(۲) همان، حدیث ۳۳.

کرده، چگونه می‌توان با چنین روایاتی در برابر اجماع شیعه، بلکه اجماع مسلمانان و بلکه در برابر ضرورت دین، استناد کرد؟... (تا می‌رسد به اینجا): بناءً، با ظهور چنین نظراتی باید فاتحه‌ی فقه و فقها را خواند و قدرت تنها در دست خداست»^(۱).

جناب مقدس کاظمی در کتاب وسائل خود می‌نویسد: «... تا نوبت به صاحب مفاتیح رسید و ایشان طبق عادت خودش بی‌محابا نظر مخالف داد و بدین مقدار راضی نشده و درباره‌ی علما پیشداوری و غرض‌ورزی کرد». بخشی از کلام تند وی را نقل کرده سپس می‌گوید: «اگر او (صاحب مفاتیح) به دلیل بدفهمی مخالفت با اجماع را روا دانسته، چه چیزی سبب شده است که دست به مخالفت با ضروری [مذهب] بزند؟ این کار خود بیانگر خروج وی از مذهب است. بلکه اگر این اجماع و ضرورت در سطح مسلمانان محقق باشد - چنان‌که ظاهراً چنین است - وی از دین هم خارج شده است»^(۲). آنگاه در مورد خواسته فیض کاشانی راجع به توسعه در شریعت، اینگونه تعلیقه می‌زند: «شریعت را تنها کسی توسعه می‌دهد که آن را تشریح کرده باشد، نه کسانی که در باب قوانین آشکار و روشن آن، به گمراهی گرفتار می‌شوند»^(۳).

(۱) شرح قواعد علامه شیخ جعفر کاشف الغطاء با عنوان «شرح شیخ جعفر بر قواعد علامه ابن مطهر». این عبارات را شیخ بلاغی در کتاب خودش (ص ۵۹) از وی نقل کرده است.

(۲) الجامع الكبير ۲: ۴۶۱. نام این کتاب «وسائل الشیعة إلى أحكام الشریعة» است. نسخه پی‌دی‌اف، ناشر کتاب فروشی مصطفوی قم.

(۳) الجامع الكبير ۲: ۴۶۲.

صاحب جواهر رحمته الله بعد از نقل دو روایت آتی سماعه و حنّان، نوشته است: «فیض کاشانی نظر خاصی اظهار داشته و با اجماع فرقه‌ی ناجیه مخالفت ورزیده است، بلکه وی به بهانه‌ی استناد به این دو روایت و امثال آن، با اجماع مسلمانان و بالاتر از آن با یک امر ضروری دین مخالفت ورزیده و گفته است: مُتَنَجِّس، سبب نجاست نمی‌شود؛ آنچه چیز دیگر را نجس می‌کند، همان عین نجاست است و هرگاه عین نجاست با سنگ، پارچه و امثال آن برطرف شد، محل نجاست چیزی را نجس نمی‌کند. شایسته است از این نظر اعراض شود. نمی‌ارزد که یک فقیه به ردّ اینگونه نظرات اقدام کند، پس از آنکه روشن شد که مخالف اجماع مسلمانان و ضروری دین، است.»^(۱)

من براساس فهم خودم می‌گویم که فیض کاشانی رحمته الله قصد توهین به علما را نداشته است. چطور می‌تواند چنین باشد در حالیکه او در کتاب «*حجّة البیضاء*» اش، آموزگار اخلاق است. قصد ایشان تنها این بوده که با وارد آوردن شوک، ذهن و وجدان فقها را به حرکت آورد؛ و خشم خود را از احتیاطات [افراطی] فقها که سبب ابتلای مردم بیچاره به بیماری وسواس، می‌شود، ابراز کند. چون نظر برخی از آنان این است که مُتَنَجِّس، باعث نجاست می‌شود؛ حتی با چند واسطه. در چنین وضعیتی از وارثان انبیاء علیهم السلام و نایبان امام معصوم علیه السلام توقع می‌رود که نسبت به ایتم آل محمد صلی الله علیه و آله دلسوزی به خرج داده و بدور از هرگونه سخت‌گیری، موارد رخصت را تا آنجا که ممکن است، به آن‌ها ابلاغ کنند.

به هر صورت، این هجوم تند و بی‌رحمانه بر فتوای فیض کاشانی، مانع از آن نشده است که بعضی دیگری از بزرگان با فتوای مشهور مخالفت کرده و آن را مورد تأمل و تردید قرار دهند؛ مثلاً محقق همدانی در اوائل کتاب «مصباح الفقیه» خود همگام با مشهور به نقد نظر فیض کاشانی را پرداخته و می‌نویسد: «برای اثبات فساد این قول، مخالفتش با قاعده مُسَلِّم و موجود در اذهان اهل شرع از قدیم و جدید، کفایت می‌کند».^(۱) ولی ایشان از این نظر خود برگشته و در حاشیه‌ای بر نظر خودش، به اثرپذیری آب قلیل به مجرد ملاقات با نجاست حکمی - یعنی همان مُتَنَجِّس که با عین نجاست ملاقات داشته و سپس عین نجاست از آن برطرف شده - نظر داده است: «هنگام بحث از احکام نجاست برای ما تأملی دست داد راجع به اطلاق این حکم درباره آنچه برای ازاله‌ی نجاست حکمیه [نجس شده یا متنجس] به کار می‌رود. [این تأمل] ناشی از إشکال بر سرایت نجاست از مُتَنَجِّس‌های جامدی که فعلاً عین نجاست از آن‌ها زایل شده است، بود. به‌زودی و در جای مناسب در این مورد سخن خواهیم گرفت. پس غفلت نکن.»^(۲)

نگارنده معتقد است، ایشان با این سخنان خود به بحث مفصلی اشاره دارد که در آن نظریه مشهور را مبنی بر نجس کردن مُتَنَجِّس، مورد مناقشه قرار داده و ناتمام بودن دلیل‌شان را توضیح داده است؛

(۱) مصباح الفقیه ۱: ۲۷۵.

(۲) همان، ص ۳۰۰.

تا آنجا که می‌گوید: با این هم توان مخالفت با اصحاب‌مان را نداریم و بر خلاف حکمی که چه بسا ادعا شود از ضروریات مذهب است، استبداد به رأی بخرج نمی‌دهیم. پس این حکم در نگاه من مورد تحیر و تردید است. جرأت تخطی از شیوهی رایج در میان مُتَشَرَعانی معتدل را که جزو اهل وسواس نیستند، ندارم؛ گرچه تصوّر مناط چنین حکم و قبول آن برایم دشوار است. به نظر من - با توجه به آنچه قواعد إجتهدادی اقتضا می‌کند - رجحان با همان نظریه‌ای است که از حلی نقل کردیم. اگر بعضی از استادان متاخر،^(۱) قبل از من اطلاق نجس کردن مُتَنَجِّس را انکار می‌کردند، شخصا با قطعیت بدان رأی می‌دادم؛ زیرا مخالفت با اصحاب در این مسئله مشکل‌تر از مخالفت با آن‌ها در

(۱) ایشان رحمته‌الله در حاشیه‌ی کتاب نوشته‌اند: «پس از مدتی سخن طولانی از سید صدرالدین (طاب ثراه) را در حاشیه‌اش بر کتاب مختلف، یافتم که در انکار انتقال نجاست از همه‌ی چیزهای مُتَنَجِّس، صراحت داشت؛ و ایشان این نظر را به حلی و غیر وی نسبت داده و از محقق خوانساری در شرح کتاب دروس‌اش (مشارق الشموس: ۶۴۳) نقل کرده است که ایشان هم در مسئله غُساله [آب حاصل از شستن شیء نجس] اثبات این امر را که هر نجسی نجس‌کننده است و این حکم شامل تمام مُتَنَجِّسها هم می‌شود، مورد تأمل و تردید یافته و در نقض و ابرام مقصود خودش به تفصیل سخن گفته است. هر که می‌خواهد، بدانجا مراجعه کند. اگر در آنچه برای اثبات این مطلب به رشته‌ی تحریر در آوردم، تأمل کنید، خواهید یافت که نظر ایشان مبنی بر انکار مطلق سرایت، حتی از مائعاتی که با عین نجاست ملاقات داشته، ناستوار است؛ و همچنین نسبت دادن این نظریه با این اطلاق به حلی، جای نظر و اشکال دارد. ولی ایشان رحمته‌الله پس از بیان دلایل قائلین به سرایت، کلامی با این الفاظ بیان داشته‌اند: می‌گویم آنچه از دلایل روایی که برای این نظریه ذکر کردیم، اگر دلالت‌شان بر اینکه چیز مُتَنَجِّس سبب نجاست چیزهای دیگر می‌شود، تمام باشد؛ ادعای اینکه این سلسله‌ی نجس کردن در مراحل دیگر هم ادامه یافته؛ گرچه تا بی‌نهایت پیش نرود، نادرست است. این نظریه مبتنی بر اجماع است، خوب تأمل کن و مقلد نباش. اگر به این نظر مطمئن شدی، مطابق آن حکم کرده و به مقتضای آن عمل کن؛ اما احتیاط [در اینگونه موارد] داستان دیگری دارد.»

مسئله نجاست چاه نیست، بلکه مخالفت با آنان در آن مسئله به مراتب دشوارتر بوده است؛ چونکه نجاست چاه یک نظریه‌ی روشن و شناخته شده در میان مخالف و غیرمخالف از زمان ائمه علیهم‌السلام تا آن زمان بوده و در اذهان راویان و غیر راویان از علما و مقلدین‌شان رسوخ یافته و بر زبان‌شان جاری شده و در کتاب کتاب‌های فقهی‌شان مکتوب است. این مسئله چنان در نفوس عوام ارتکاز پیدا کرده بوده که هنوز [و بعد از قرن‌ها] هم اثر آن از بین نرفته است. برای همین، در بسیاری موارد از حکم چاهی که موش، مرغ، یا غیر آن دو، در آن مرده باشد، می‌پرسند؛ به گمان اینکه آب چاه با این چیزها نجس می‌شود. با اینکه سال‌های متمادی و قریب به سه قرن می‌گذرد -چنانکه از کلام بعضی‌ها به دست می‌آید- که نظریه‌ی نجس شدن آب چاه منسوخ شده است.

ما به چیزی دست نیافتیم که گواه بر معروف بودن مطلق این مسئله، نزد اهل شریعت عصر امامان علیهم‌السلام یا حتی علمای طبقه اول باشد. بلکه -همچنانکه پیش از این اشاره کردیم- چه بسا عدم پرداختن اخبار به شکل پرسش یا پاسخ به این حکم و فروع آن، شاهده‌ی بر ناشناخته بودن آن در نزد راویان باشد. همچنین، مطرح شدن مَفْصَل تمام موارد سرایت نجاست، از سوی حلی و انکار کلی سید -چنانکه از ظاهر عبارت پیشین وی بر می‌آید- دال بر آن است که این مسئله در زمان آن‌ها -همانند زمان ما- جزو مسلمات نبوده است. چه بسا این نکته از عبارت اسکافی که در بخش بعدی نقل

خواهیم کرد، نیز قابل برداشت باشد؛ بنابراین، مخالفت با اصحاب در این مسئله آسان است، ولی ترس از تکروی و زیادی لغزش‌های کسانی که استبداد به رأی به خرج می‌دهند، ما را از چنین مخالفتی باز می‌دارد. چه خوب گفته‌اند: «مخالفت با مشهور دشوار است و موافقت با آن بدون هیچ دلیلی، دشوارتر! و خداوند به حقائق احکام خودش داناست».^(۱)

می‌گوییم: ولی ایشان رضی الله عنہم در جای دیگر گفته‌اند: «کسانی که با اجماع مخالفت نموده و رأی منحصر به فرد ارائه می‌دهند، با طعن‌های چون کج‌سلیقگی و انحراف مورد سرزنش و عیب‌گیری قرار می‌گیرند؛ اما این امر سودی برای تجویز پیروی از اجماع را ندارد تا وقتی که مخالفت‌کننده معتقد به انحراف خویش در این مورد خاص، نباشد. علاوه بر اینکه اگر شک و تردید فرد مخالف ناشی از علل و اسباب عقلایی، باشد، سرزنش و عیب گرفتن بر او بیجا است. مورد بحث ما یکی از آن موارد است».^(۲) ایشان بعداً رأی او را بعید [از صواب] ندیده است.^(۳)

این نوع تأمل و مناقشه، بعضی از بزرگان^(۴) را که در همان فضا

(۱) مصباح الفقیه ۸: ۳۳-۳۵.

(۲) مصباح الفقیه ۸: ۲۱.

(۳) همان، ۱: ۳۱۲.

(۴) ایشان مرحوم شیخ محمد مهدی خالصی بزرگ متوفای ۱۳۴۳ ق برابر ۱۹۲۵ م. در ایران است. بعد از اینکه حکومت عراق ایشان را به همراه گروه دیگر از مراجع، به دلیل مخالفت با امضای معاهده قیمومیت با بریتانیا، تبعید کرد. وی از سرکردگان مجاهدین علیه نیروهای ادامه در صفحه بعد ←

تحصیل کرده بودند، واداشته تا دست به تألیف کتابی در موضوع «نجس نکردنِ مُتَنَجِّسِ جامد»، بزنند؛ و مرحوم شیخ محمدجواد بلاغی^(۱) که از شاگردان محقق همدانی است، متصدی ردّ بر این نظریه^(۲) شد و کتابی به نام «عقد فی تنجیس المتنجّس»^(۳) تألیف کرد.

هم کلاس ایشان جناب شیخ محمدرضا ابوالمجد اصفهانی (۱۲۷۸-۱۳۶۲ ق.) نامه‌ای به ایشان نوشته و در آن وجود هرگونه دلیل مثل اجماع و روایت را بر اینکه چیز مُتَنَجِّس مطلقاً حتی جامدش نجس کننده باشد، نفی می‌کند. وی در پایان رساله‌اش می‌نویسد: «اگر شیخ علامه خبر و روایتی سراغ دارد، آن را به من تحفه دهند، با این کار در پیشگاه خدا مأجور بوده و من هم از ایشان سپاسگزاری خواهم کرد؛ و اگر دلیلی ندارد، به من فرصت دهد که بعد از هدیه‌ی سوره اخلاص به روح علامه طباطبایی، از ایشان اجازه گرفته و این عبارت‌شان را که گفت: «حکم به نجس کردن، اجماع سلف است؛

اشغالگر انگلیس در جبهه شرق بود و نزد میرزا حبیب الله رشتی (درگذشته سال ۱۳۱۲ ق) تحصیل کرد که وی خود از همتایان محقق همدانی و دیگران چون مجتهد نوآور شیرازی و آخوند الخراسانی (رضوان الله تعالی علیهم) بود.

(۱) ایشان (متوفای سال ۱۳۵۲ ق) استاد آیت الله خوبی رحمته الله علیه و تعداد دیگری از بزرگان است. موضعگیری و آثار ستوده‌ی وی، در کمک به اسلام نقش برجسته‌ای ایفا کرد.

(۲) آیت الله حکیم رحمته الله علیه گفته‌اند: «بعضی از بزرگان معاصر - یعنی شخصیت متبحر شیخ محمدجواد بلاغی رحمته الله علیه در این باب رساله‌ای نوشته که در آن نظر بعضی از معاصران مطرح - یعنی شیخ محمد مهدی خالصی رحمته الله علیه را مبنی بر نجس نکردن مُتَنَجِّس خشک، رد نموده است. رساله‌ی مذکور مشتمل بر مطالب مهم و فوائد زیادی است» (مستمسک العروة الوثقی ۱: ۴۸۶).

(۳) این رساله در دایرة المعارف شیخ بلاغی، به چاپ رسیده است: ۷: ۱۰۵-۱۷۲.

تعداد کمی از خَلْف با آنان مخالفت کرده‌اند» اینگونه تغییر دهم: «حکم به نجس کردن، نوآوری خَلْف است؛ در میان سلف هیچ قائلی ندارد»^(۱).

سپس شیخ محمدحسین کاشف الغطاء رحمته الله شاگرد محقق همدانی، اشکالات استاد خودش را مبنا قرار داد و بر خلاف استادش سید صاحب عروه، نجس نکردن مُتَنَجِّس را نزدیک به واقع دانست. همچنین ابوالمجد این نظر را از محقق شیخ‌الشریعه اصفهانی، نقل کرده است.^(۲)

صاحب عروه در این زمینه می‌نویسد: «نظر قوی‌تر آن است که مُتَنَجِّس همانند خود نجس، نجس‌کننده است»^(۳). می‌گوییم: کلام ایشان رحمته الله مطلق است، میان مُتَنَجِّس از طریق ملاقات عین نجاست به صورت مباشر و بدون واسطه - که به مُتَنَجِّس اول یاد می‌شود- بعد از زوال عین نجاست و میان مُتَنَجِّس با واسطه - که همان مُتَنَجِّس دوم باشد که از طریق ملاقات با مُتَنَجِّس اول نجس شده است- و همچنین به لحاظ ملاقات با واسطه‌های بعد از واسطه اول؛ فرقی نگذاشته‌اند. این هم نظری است در این مساله.

(۱) این نامه در مجله فارسی «فقه اهل بیت علیهم السلام» شماره ۴۴، ص ۲۰۲-۲۱۱، نشر شده است. آیت‌الله خویی رحمته الله در بحث خودش به این نامه اشاره کرده و گفته است: «از اینجاست که مرحوم آقازاده اصفهانی رحمته الله در نامه‌ای خطاب به علامه بلاغی رحمته الله مطلبی به این مضمون آورده‌اند: "ما نیافتیم که هیچ یک از پیشینیان [امتقدمین] به نجس کردن مُتَنَجِّس، فتوا داده باشد؛ چه رسد که در این مسئله اجماع داشته باشند"».

(۲) مجله فارسی «فقه اهل بیت»، شماره ۴۴، ص ۱۸۷.

(۳) العروة الوثقی ۱: ۱۶۷، مسئله ۱۱، کیفیت نجس شدن مُتَنَجِّس‌ها.

گاه گفته می‌شود که اطلاق در اینجا منعقد نیست؛ زیرا گوینده از این جهتِ خاص، در مقام بیان نیست؛ چون مقتضای مقابل قرار دادن با نظر قوی‌تر، آن است که این کلام ناظر به کسی باشد که نجس کردن مُتَنَجِّس را از ریشه نفی کرده است. پس این اقوا بودن بر نجس کردن جزئی دلالت دارد، نه کلی. نوشتن نامه که در یک فضای جدلی علمی سابق در زمان محقق همدانی رحمته الله علیه و بعد از ایشان اتفاق افتاد، این نکته را تأیید می‌کند؛ بنابراین، سخن صاحب عروه، شاهد بر قوی بودن نظریه‌ی نجس نکردن مُتَنَجِّس است. گروهی از حاشیه‌زنان با صاحب متن مخالفت کرده‌اند. در نتیجه شیخ آل کاشف‌الغطاء گفته است که مُتَنَجِّس مطلقاً نجس نمی‌کند: «بعید نیست که بگوییم مُتَنَجِّس در فرض بر طرف شدن عین نجاست، نجس نمی‌کند؛ ولی ترک احتیاط خوب نیست».

و محقق صاحب کفایه رحمته الله علیه شهید صدر رحمته الله علیه و شیخ فیاض (دام ظلّه) این حکم را به آب قلیل اختصاص داده که از طریق ملاقات با مُتَنَجِّس اول، یعنی چیزی که با عین نجاست ملاقات داشته -مانند دست آلوده به منی، خون یا ادرار- نجس نمی‌شود؛ چه رسد به [واسطه‌های] بعد از مُتَنَجِّس اول؛ البته به شرط اینکه عین نجاست در آن وجود نداشته باشد.

اطلاق پیش‌گفته مصنف با چندین قولی مواجه شده است که در آن قائل به تفصیلات در آن شده است که در ضمن این بحث ان‌شاءالله تعالی روشن خواهد شد. از جمله این تفصیلات، تفصیل بین مُتَنَجِّس

اول که به هر چه برسد نجسش می‌کند؛ و بین مُتَنَجِّس دوم که نجس نمی‌کند. شیخ محمدرضا آل یاسین رحمته الله علیه در تعلیقه‌ی خودش می‌نویسد: «احتمال قوی دارد که مُتَنَجِّس با واسطه مطلقاً نجس نکند؛ خصوصاً در فرض خشک بودن آن یا تعدّد واسطه».

آیت الله خویی رحمته الله علیه در تعلیقه‌اش می‌آورد: «این در مورد مُتَنَجِّس اول و أما مُتَنَجِّس دوم اگر با آب یا مایع دیگری ملاقات کند، هم آن آب یا مایع را نجس می‌کند و هم هر چیزی که [در حال رطوبت] با این مُتَنَجِّس دوم ملاقات کند؛ و همچنین هر مُتَنَجِّسی که با چیزی دیگر از مایعات ملاقات کند؛ اما اگر غیر مایع با مُتَنَجِّس دوم ملاقات کند نجاستش مورد اشکال است؛ چه رسد به اینکه با ملاقات‌کننده‌ی مُتَنَجِّس، ملاقات کند؛ اگرچه دوری از هردو مورد به احتیاط نزدیک‌تر است».^(۱)

ادله‌ی مشهور:

دلیل اول؛ اجماع علمای قدیم و جدید

«دلیل اول، اجماع علمای قدیم و جدید است، چنانکه از مسلم‌انگاری آنان به دست می‌آید؛ به‌گونه‌ای که هیچ شک و تردیدی در آن راه ندارد».^(۲) محقق نراقی رحمته الله علیه هم اجماع را دلیل این حکم ذکر کرده و گفته است: «مُتَنَجِّس مثل خود نجس، بالاجماع نجس‌کننده‌ی

(۱) دایرة المعارف آیت الله خویی رحمته الله علیه ۳: ۲۰۵-۲۰۴.

(۲) مصباح الفقیه ۱: ۱۴.

هر چیزی است که در حالت رطوبت با آن ملاقات کند؛ و همین اجماع و بلکه چنانکه گفته شده است، ضرورت (دینی بودن) هم دلیل بر آن است.^(۱)

مرحوم بلاغی اجماع را از چند تن از بزرگان نقل کرده است، از جمله: «قاضی در جواهر، محقق حلی در معتبر، فاضل هندی در **کشف‌اللاثام**، وحید بهبهانی، علامه بحرالعلوم، سید مقدس کاظمی، محدث بحرانی، محقق قمی، شیخ اکبر و فرزندش حسن در **انوار الفقاهه**، شیخ محسن اعسم در **کشف‌الظلام** و شیخ معظم ما در جواهر، سید متبحر قزوینی در **البصائر** و شیخ اعظم ما در کتاب طهارت خودش، (قدس الله تعالی ارواحهم) چنانکه از بعضی از آنان نقل شده است، بلکه براساس کلام صریح نقل شده از گروهی از آنان.^(۲) مرحوم بلاغی با این نقل‌ها، خود را به سختی انداخته است. اشکال این دلیل:

۱. در عبارات فقهای پیشین، چیزی در مورد این مسئله دیده نمی‌شود. تمام نظر و توجه فقهای که مُتَعَرِّض چگونگی نجس شدن اشیا و وجوب تطهیر آن شده‌اند، ناظر به ملاقات‌کننده‌ی عین نجاست است؛ مثلاً هنگام بحث از حکم غُساله، آن را - مثل محقق حلی در شرایع - اینگونه تعریف کرده‌اند: «آب به کار رفته در شستن پلیدی‌ها» این پلیدی‌ها، همان خود نجاسات است. فقها مُتَعَرِّض چیزی که با

(۱) مستند الشیعة ۱: ۲۴۱.

(۲) رساله شیخ بلاغی: ۶. این عبارت را در مستمسک عروة الوثقی، ۱: ۴۷۹ نیز از وی نقل کرده است.

مُتَنَجِّس ملاقات کند، نشده‌اند؛ و تنها فقیهان متأخر مانند صاحب جواهر رحمته الله علیه نجاست حکمی را در حین توضیح پلیدی‌ها به اینکه «حکمی باشد یا عینی»،^(۱) اضافه کرده‌اند.

محقق حلی رحمته الله علیه در مسالهی دیگر می‌نویسد: «هرگاه نجاستی به آب مضاف برسد، نجس می‌شود». این عبارت ایشان ظاهر در عین نجاست است، ولی صاحب جواهر عبارت «یا مُتَنَجِّس» را اضافه کرده است،^(۲) و شواهد دیگری که نشان می‌دهد اطلاق حکم به نجاست، در میان نسل‌های پیشین فقها معروف نبوده است.

محقق همدانی رحمته الله علیه نظر متفاوت‌تر از آنچه گذشت، دارد: «و أما این مسئله، ما به چیزی دست نیافتیم که بر معروف بودن اطلاق آن در نزد اهل شریعت عصر امامان علیهم‌السلام یا حتی علمای طبقه اول، شهادت دهد، بلکه چه بسا عدم تعرض اخبار -چه به شکل پرسش یا پاسخ- به این حکم و فروع آن، شاهی بر ناشناخته بودن آن در نزد راویان باشد».^(۳)

می‌گویم: این گفته قابل مناقشه است؛ زیرا چنانکه بزودی خواهد آمد، بعضی از روایات ظهور در پرسش از مثل این مسئله دارد. عجیب آن است که مشهور علی‌رغم اعتراف به مهمل بودن روایات، آن را دلیل بر نجس کردن، گرفته‌اند؛ با اینکه دلالت آن بر عدم

(۱) جواهر الکلام ۱: ۳۳۶. این مطلب در صفحه ۱۱ از بخش دوم گذشت.

(۲) جواهر الکلام ۱: ۳۲۲. شاید صاحب جواهر رحمته الله علیه این اطلاق را از بعضی از عبارات خود محقق حلی استنباط کرده باشد، چنانچه در صفحه ۳۲ در نکته‌ی هفتم، خواهد آمد.

(۳) مصباح الفقیه ۸: ۳۵.

نجاست روشن تر است؛ چنان که توضیح دادیم. شیخ بلاغی رحمته الله در این زمینه نوشته‌اند: «اگر مُتَنَجِّس با تمام اقسام خودش نجس‌کننده نباشد، درست نیست همه علماء که محافظ حدود احکام هستند - و به زیبایی احکام را تحریر و تنقیح کرده و بحث و توضیح آن را تا آخر پیش می‌برند - امر این مسئله را مهمل گذاشته و با اینکه این مسئله اهمیت خاصی داشته و خیلی‌ها بدان مبتلا هستند، از طرح آن چشم‌پوشند»^(۱).

۲. ما یک گام جلوتر گذاشته می‌گوییم: ظاهر سخنان بعضی از پیشینیان، برعکس مدعای مذکور است. سید مرتضی رحمته الله بر آن است که برطرف شدن عین نجاست از اجسام صیقلی مثل آئینه، شمشیر و شیشه، برای طهارت آن کفایت می‌کند. علامه در کتاب *مختلف* خویش آورده است: «اگر نجاستی به جسم صیقلی مانند شمشیر، آئینه و شیشه برسد، سید مرتضی (ره) گفته است از طریق پاک کردن به نحوی که عین نجاست را از محل زایل کند، تطهیر می‌شود. ایشان استدلال کرده است که علت نجاست محل، بقاء عین نجاست است، با پاک کردن آن، علت از بین رفته و در نتیجه حکم آن - که نجاست باشد - هم منتفی می‌شود»^(۲).

می‌گوییم: از کلام شیخ طوسی در کتاب *خلاف‌اش* به دست می‌آید که این نظریه قبل از سیدمرتضی هم قائلی داشته: «بعضی از اصحاب

(۱) نامه بلاغی: ۶۳.

(۲) *مختلف الشیعه* ۱: ۳۳۲، مسئله ۲۴۹.

ما قائل به آن است که جسم صیقی با بر طرف کردن و زایل شدن عین نجاست یا با شستن آن با آب، پاک می‌شود. سید مرتضی هم این نظر را برگزیده است.^(۱)

می‌گوییم: احتمال برداشت چنین معنایی از این عبارت **فقه رضوی** نیز وجود دارد: «جاهایی که آفتاب بدان می‌تابد، اگر نجاستی مثل ادرار و غیره بدان برسد، با تابیدن آفتاب پاک می‌شود؛ و اما لباس جز با شستن پاک نمی‌شود».^(۲)

به‌طور تقریبی می‌توان گفت: [کلام فوق] وجوب تطهیر با شستن را، به لباس محدود کرده است و در جواز تطهیر غیر لباس با غیر شستن مانند برطرف کردن و مالیدن، ظهور دارد. دقت کن!

می‌گوییم: بنا بر نظر سید مرتضی، اشیاء با محض برطرف شدن عین نجاست، پاک می‌شود - و این موضوع محل بحث است، پس نجس شدن چیزی که با آن ملاقات کند، موضوعیت ندارد؛ یعنی سید مرتضی رحمته مسأله‌ی نجس کردن مُتَنَجِّس را سالبه به انتفاء موضوع، می‌سازد؛ بنابراین، چیزی که با عین نجاست نجس شده باشد، بعد از برطرف شدن عین نجاست، اگر با چیزی ملاقات کند آن را نجس نمی‌کند؛ زیرا با برطرف شدن عین نجاست، خودش پاک شده است؛ به عبارت دیگر، سید مرتضی بر آن است که اختلاف شما فقها در این مسأله، خالی از موضوع است؛ زیرا چیزی که با عین نجاست ملاقات

(۱) الخلاف ۱: ۴۷۹. کتاب الصلوة، مسئله ۲۲۲.

(۲) فقه الرضا: ۳۰۳، چاپ کنفرانس بین المللی امام رضا علیه السلام، ۱۴۰۶ ق.

کرده باشد، به محض برطرف شدن عین نجاست، پاک می شود؛ این چیز فعلاً متنجس نیست تا شما اختلاف کنید که اگر با چیزی ملاقات کرد آن را نجس می کند یا نه؟

اینکه تنها جسم صیقلی را ذکر کرده، به خاطر آن است که نجاست از راه پاک کردن و امثال آن از این چیزها بر طرف می شود؛ مثل فرش، زمین خاکی و دیگر اجسام نیست که نجاست در درون آن نفوذ کند.

سید مرتضی رحمته الله علیه آنجا که دلیل نظر خودش مبنی بر پاک شدن چیزهای نجس با مایع مضاف را، ذکر می کند، بر این نکته تأکید می ورزد: «آن ها نمی توانند بگویند طهارت بدون شستن با آب را قبول نداریم؛ زیرا پاک شدن لباس معنایی غیر از زایل شدن عین نجاست از آن، ندارد؛ و ما می بینیم که عین نجاست با غیر آب هم برطرف می شود، چون لباس با عبادتی همراه و مرتبط نیست»^(۱) ایشان رحمته الله علیه این نظر را به مذهب ما نسبت داده است.

می گویم: سابقاً احتمال دادیم که مراد ایشان رحمته الله علیه از طهارت، نجس نشدن ملاقات کننده با این چیز، باشد؛ و این مقدار برای تعامل با چیزهایی که طهارت در آن ها شرط نیست، کفایت می کند؛ برای همین جواز را چنین تعلیل کرده است: «چون لباس هیچ عبادتی را همراه ندارد»، در کلام معصومین علیهم السلام، به جای نجس نکردن از تعبیر طهارت استفاده شده مثل: «کل شیء یابس زکی: هر چیز خشک، پاک

(۱) الینایع الفقہیة ۱: (المسائل الناصریات، مسئله ۲۴).

است»^(۱)؛ پس از نجس خشکی که با ملاقات چیز دیگر آن را نجس نمی‌کند، به «زکی» تعبیر شده و زکی به معنی «طاهر» است. شیخ طوسی رحمته الله در مبحث غُساله گفته‌اند: «اگر نجاستی به لباس برسد و پس از آن با آب شسته شود و آب از محلّ متنجس - جدا شده و به لباس یا بدن کسی اصابت کند؛ اگر این آب متعلق به شستن اول باشد، نجس است و باید جایی که با آن تر شده، شسته شود؛ و اگر از شستن دوم باشد، شستن آن چیز واجب نیست؛ مگر اینکه آب در اثر نجاست تغییر کرده باشد و این تغییر خود علامت نجاست آن است. دلیل بر نوع اول، این است که آن آب قلیل است و آب قلیل با ملاقات نجاست، نجس می‌شود؛ پس واجب است به نجاست آن حکم شود. عیص بن قاسم نقل کرده است که: از امام در مورد کسی که یک قطره آب از تشتی که در آن وضوء گرفته شده، به وی اصابت می‌کند؛ پرسیدم. گفت: اگر وضو از ادرار و غایط بوده، باید جایی را که آن قطره آب اصابت کرده، بشوید؛ و اگر وضویش برای نماز بوده، مشکلی ندارد. آنچه بر نوع دوم دلالت می‌کند، اینکه آب در اصل پاک است و نجاست آن نیاز به دلیل دارد»^(۲).

می‌گوییم: [مراد از] نوع دوم آب قلیلی است که با متنجسی که عین نجاست از آن برطرف شده، ملاقات داشته؛ و ایشان رحمته الله به طهارت چنین آبی فتوا داده است. بلکه ابن ادریس رحمته الله با سخنی که در باب غسل اموات

(۱) وسائل الشیعه ۱: ۳۵۱، ابواب احکام خلوت، باب ۳۱، حدیث ۵.

(۲) الخلاف ۱: ۱۷۹-۱۸۰.

گفته، بر این نکته تصریح کرده است: «اگر بدن میت قبل از غسل دادنش با ظرفی ملاقات کند، سپس قبل از شستن ظرف، مایعی در آن بریزند، آن مایع نجس نمی‌شود؛ گرچه غسل ظرفی که به بدن میت خورده واجب است. دلیل وجوب شستن ظرف، ملاقات آن با بدن میت است و مایعی که در ظرف ریخته شده چنین نیست؛ زیرا مایع با بدن میت ملاقات نداشته. مساوی پنداشتن آن با چیزی که با بدن میت ملاقات داشته، قیاس بوده و عدول از احکام الهی بدون دلیل، محسوب می‌شود. اصل در اشیاء هم طهارت است؛ مگر اینکه دلیل اقامه شده و هر عذر و توجیهی را از راه بردارد. این حکم ثابت است؛ حتی اگر قائل به شستن چیزی که با بدن میت ملاقات می‌کند، باشیم؛ زیرا این - یعنی ملاقات کننده با بدن میت^(۱) - جزو نجاسات حکمیه است نه نجسات عینیه؛ احکام شرعی را مطابق دلایل شرعی که بر آن اقامه می‌شود، اثبات می‌کنیم [نه دلبخواهانه].^(۲)

می‌گوییم: پس ظرف، مُتَنَجِّس اول است؛ زیرا با جسد میت ملاقات داشته ولی با آنهم چیزی دیگری را که با آن ملاقات داشته که اینجا همان مایع باشد، نجس نمی‌کند؛ چون عین نجاست از ظرف برطرف شده است. این احکام اختصاص به چیزی که با بدن میت ملاقات کند،

(۱) احتمال اینکه مراد از نجاست در اینجا خود میت باشد، خلاف ظاهر این سیاق است: «این احتمال بعید است؛ زیرا - اضافه بر اینکه اختلاف نظری از او در مورد نجاست میت سراغ نداریم - تتبع و پیگیری سخنان وی در مورد چاه و غیر آن نشان می‌دهد که نجاست مرده‌ی موجود جاندار، چه انسان باشد و یا غیر انسان، از نگاه ایشان نجاست عینی است [نه حکمی]» (مصباح الفقیه ۸: ۹).

(۲) السرائر ۱: ۱۶۳.

ندارد؛ چون خصوصیت خاصی در آن نیست، بلکه ملاقات کننده با هر نجسی را شامل می‌شود.

سپس صاحب سرائر رحمته می‌گوید: «از جمله‌ی غسل‌ها و طهارت‌های بزرگ، غسل کسی است که میّت را شسته باشد. اگر مایعاتی که با بدن میّت ملاقات کرده، نجس شده باشد، پس آبی که برای شستن و بر طرف کردن حدث میّت به کار رفته است، به اجماع اتفاق [علما] پاک نمی‌بود. قبلا به این دو دلیل، یعنی اتفاق و اجماع، اشاره کردیم»^(۱).

می‌گوییم: آخر سخن ایشان رحمته شهادت می‌دهد که در میان فقهای قبل از ایشان هیچ کسی مخالف این حکم نبوده است.

محقق حلی رحمته در کتاب **معتبر خودش**، با ردّ سخن ابن‌ادریس، ادعا می‌کند که به اجماع فقها مُتَنَجِّس، نجس می‌کند. بحث و مناقشه‌ی این نظر، ان‌شالله بزودی خواهد آمد.

ابن‌ادریس در جای دیگر، چیزهایی را که سبب نجاست می‌شود، به سه قسم^(۲) تقسیم کرده و نتیجه این حصر در کلام ایشان چنین است: «اجسام جامدی که با عین نجاست ملاقات داشته و فعلا عین نجاست از آن‌ها بر طرف شده، در آن سه قسم داخل نیست»^(۳).

۳. اجماعی بر نجاست چیزی که با عین نجاست ملاقات داشته باشد، محقق نشده است؛ پس چگونه می‌توان از قیام اجماع بر نجاست

(۱) السرائر ۱: ۱۶۳.

(۲) السرائر ۱: ۱۷۹.

(۳) مصباح الفقیه ۸: ۱۰.

ملاقات کننده‌ی مُتَنَجِّس، سخن گفت؟ این در حالی است که ابن‌ابی‌عقیل معتقد بود آب قلیل با ملاقات عین نجاست هم نجس نمی‌شود؛ مگر اینکه تغییر کند؛ و شیخ [طوسی] آبی را که مشتمل بر اجزاء خونی غیر قابل دید باشد، نجس نمی‌دانست و فقها قائل به طهارت آب اِستِنْجاء هستند، گروهی قائل به طهارت مطلق غُساله هستند، یا تنها در خصوص موردی که آب وارد (بر مُتَنَجِّس) باشد (نه اینکه مُتَنَجِّس بر آب وارد شود)، یا اعتقاد به طهارت بدن حیوان و امثال این مسائل. پس این نقض، نقض با اصل اولویت است؛ و بنا بر قول به نجاست این اشیاء، نقض مباشر و بالمطابقه به شمار می‌رود؛ زیرا این چیزها با عین نجاست ملاقات داشته و با این وجود فقها به عدم نجاست آنچه با این‌ها ملاقات کند، حکم کرده‌اند. پس این مُتَنَجِّس‌ها، نجس نمی‌کنند.

کسی نگوید: این موارد با ادله خاصی خارج شده است و مشهور هم آن‌ها را از قاعده‌ی «مُتَنَجِّس، نجس نمی‌کند» استثناء کرده‌اند. چون در جواب گفته خواهد شد که این [استثناء] خود نقض است؛ زیرا هیچ دلیلی بر عمومیت «هر نجسی، نجس‌کننده است»، وجود ندارد؛ بلکه این گفته را فقها خود استنباط کرده‌اند؛ بنابراین، موارد مذکور دلیلی است بر نادرستی این عموم و اینکه عموم مذکور بر یک استقراء ناقص، بنا شده است. مثل اینکه کسی زرافه و شتر را ببیند و یک کبرای کلی به این مضمون از آن در آورد: «هر حیوانی که سرش بلند باشد، باید گردن درازی داشته باشد تا بتواند خوراک بچیند»؛ در

حالیکه از این بی‌خبر باشد که فیل گردن درازی ندارد؛ چون خداوند در عوض گردن دراز، به او خرطوم می‌دهد است که غرض مذکور را برآورده می‌کند. پس این کبری نقض شده است. با این توضیح، آن‌ها نمی‌توانند با وجود این مواردی که با آن عموم مخالف است، به صورت مطلق بگویند که مُتَنَجِّس نجس نمی‌کند. بلکه اگر دلیل لفظی برای اثبات این قاعده وجود داشت باشد، می‌شود از استثناء سخن گفت [نه از نقض]، قبلاً این نظریه به لحاظ عام و خاص بررسی شد که اگر دلیل عام لفظی باشد، مثل حیض شدن زن تا سن پنجاه سالگی، سپس حیض شدن زن قریشی تا سن شصت سالگی، این عام لفظی را تخصیص می‌زند؛ اما اگر عام یک چیز استنباط شده باشد [نه لفظی]، موارد مخالف آن، نقض عام به شمار می‌رود [نه تخصیص آن].

۴. اجماع یک دلیل لُبِّی است که در آن به قدر متیقن اکتفا می‌شود، این قدر متیقن در اینجا مایع بودن مُتَنَجِّس است؛ مثل اینکه یک قطره بول در ظرف آب بریزد. این آب به اجماع فقها نجس‌کننده خواهد بود؛ اما اگر مُتَنَجِّس جامد باشد و رطوبت نجاست هم از آن برطرف شده باشد، مثل شیشه‌ای که یک قطره شراب روی آن ریخته و سپس پاک شده است، در اینجا اجماعی بر نجس بودن ملاقات‌کننده‌ی این نجاست، وجود ندارد.

می‌گوییم: شاید بعضی از اجماع‌کنندگان به این حالت خاص نظر داشته‌اند، لذا نمی‌توان از کلام‌شان لزوماً اطلاق حکم را به دست آورد، به نحوی که مُتَنَجِّس جامد را هم شامل شود. شیخ حسن کاشف

الغطاء در احکام نجاست از کتاب *انوار الفقاهه* اش، بعد از نقل اجماع بر نجس کردن، می‌نویسد: «اگر کلام ایشان - فیض کاشانی - مُتَنَجِّس مایع و جامد هردو را شامل شود، خلاف ضرورت مسلمانان خواهد بود.»^(۱)

با یک تقریب، می‌شود گفت که ایشان، همان نجس کردن مُتَنَجِّس مایع را، مصداق ضرورت دینی قرار داده است. فقها در سخنان‌شان مورد اجماع و مورد ضرورت را یکی معرفی کرده‌اند؛ بنابراین، مورد اجماع هم همین مُتَنَجِّس مایع، یعنی همان قدر متیقن، است. اینکه ایشان علیه السلام میان قدر متیقن و غیر آن، فرق گذاشته، خود شاهی بر تفاوت آن دو است.

به بیان دیگر می‌شود گفت که ظاهراً مراد فقها از اجماع بر نجس نکردن مُتَنَجِّس، آن است که این کار فی‌الجمله و به نحو موجبه‌ی جزئی صورت می‌گیرد؛ زیرا آن‌ها متقابلاً از سالبه‌ی کلیه برای نفی آن موجبه‌ی جزئی، کار گرفته‌اند، چنانکه در بیان نظر پیشین صاحب عروه علیه السلام توضیح دادیم. بلاین حال، با اجماع مذکور چیزی بیش از قدر متیقن، اثبات نمی‌شود.

۵. این اجماع بر مبنای قاعده‌ی «مُتَنَجِّس، نجس می‌کند»^(۲)، حجیت ندارد؛ زیرا منشأ این اجماع اجتهاد و استنباط است و خود صاحب جواهر به این نکته اعتراف کرده است. ایشان علیه السلام در دفاع از

(۱) انوار الفقاهة ۱: ۵۶۹. شیخ بلاغی این سخن را در نامه‌ی خودش (ص ۵۹) نقل کرده است.

(۲) المتنجس ینجس.

طهارت غُساله می‌نویسد: «قاعده‌ی» مُتَنَجِّس، نجس می‌کند «استنباطی است، نمی‌دانیم این مورد -یعنی غُساله- را شامل می‌شود یا نه؟ با اینکه به نظر فقها غُساله از این قاعده خارج است؛ زیرا این آب [آلوده به ادرار] از نگاه فقها نجس است، اما برای مثال، لباس با آن نجس نمی‌شود. پس اگر معلوم نشده باشد که آن قاعده مورد غُساله را شامل می‌شود یا نه؟ معلوم نخواهد شد که قاعده‌ی فوق: «مُتَنَجِّس، نجس می‌کند» مقام [دوم] را نیز شامل گردد؛ تا بگوییم آب لباس را نجس می‌کند».^(۱)

۶. بعضی از ادعاهای اجماع، ظهوری در مدعا ندارد؛ مثل سخن ابن برّاج^(۲) -اولین کسی که اجماع فوق از او نقل شده است- در مساله‌ی متمّم کَرُّ با آب طاهر و بلاغی هم به همین عبارت وی استناد کرده است: «و گفته‌اند خلافی در میان ما وجود ندارد که اگر آب از مقدار کَرُّ کمتر شود و نجاستی به آن برسد، ما به نجاست آن حکم می‌کنیم».^(۳)

می‌گوییم: این عبارت اجماع را ثابت نمی‌کند. وانگهی، این نقل اجماع علی‌رغم وجود مخالفانی چون ابن‌ابی‌عقیل، صورت گرفته است. لفظ نجاست هم ظاهر در عین نجاست است [مُتَنَجِّس] و سخن در اینجا ناظر به تأثیر مُتَنَجِّس، نیست. اگر از همه‌ی آنچه گفتیم، کوتاه بیاییم، موضوع

(۱) جواهر الکلام ۱: ۳۴۴.

(۲) شاگرد سید مرتضی و شیخ طوسی است. بیست سال متولی قضاوت در ترابلس شام بود و در سال ۴۸۱ وفات یافت (الکنی و اللقب، ۱: ۲۷۲).

(۳) جواهر الفقه ۵: نامه‌ی بلاغی: ۶۱.

اجماع مُتَنَجِّس مایع است.

۷. بعضی از ادعاهای اجماع، ناتمام است؛ زیرا مبتنی بر مقدماتی اختلافی است؛ مثلا ادعای اجماعی را که محقق حلی رحمته الله علیه در ردّ خودش بر ابن‌ادریس رحمته الله علیه نقل کرده است در نظر بگیرید: «از آنجا که اصحاب همگی بر نجاست دستی که به میّت رسیده باشد، اجماع دارند و بر نجس شدن مایعی که نجاست در آن افتاده باشد، اجماع دارند، لازمه مجموع این دو قول، نجاست آن مایع است»^(۱).

می‌گوییم: اگر مراد از نجاستی که در مایع افتاده، عین نجاست باشد، این مورد خارج از استدلال مذکور است و اگر مراد مُتَنَجِّس باشد چنانکه ظاهر سیاق نشان می‌دهد، از مطلب مقدماتی دوم به دست آمد که مقدمه‌ی دوم اجماعی نیست؛ لذا چند تن از بزرگان را نام بردیم که قائل به عدم نجاست‌پذیری آب قلیل از ملاقات با مُتَنَجِّس خالی از عین نجاست، بوده‌اند (مثل دستی که با بدن میّت ملاقات کند، چنانکه مفروض آن مسئله همین بود).

صاحب جواهر منکر وجود دلایل عامی است که بر نجاست مطلق آب قلیل دلالت کند؛ چه آن آب با عین نجس ملاقات کند یا با مُتَنَجِّس. ایشان رحمته الله علیه گفته است: «مشکل است از اخبار مذکور نجس کردن عام را استفاده کنیم؛ یعنی اینکه آب قلیل، چه با عین نجاست ملاقات کند یا با مُتَنَجِّس، مطلقا نجس می‌شود. این سخن هم آب

قلیلی را که برای شستن کثیفی [ادرار و مدفوع] ^(۱) مصرف می‌شود که هم زمان استفاده از آن آب برای تطهیر را شامل می‌شود و هم پس از شستشو و تلاقی با خبیث یعنی حال انفصال را». ^(۲)

بلکه ایشان چیزی عجیبی نقل می‌کنند که عبارت است از اجماع بر خلاف نجاست آن: «چون می‌گوییم اجماعی بر اینکه ملاقات مُتَنَجِّس سبب نجاست شیء جامد می‌شود، اقامه نشده، بلکه حتی اجماع بر خلاف آن در مایع اقامه شده است». ^(۳) ایشان رضی الله عنه در بحث غُساله و پس از تقویت قول به پاک بودن آن، گفته است: «بلکه اگر غُساله در مکانی قرار گرفت و تثبیت شد و مضاف بر این عین نجاست هم در آن وجود داشت، ظاهر نجاست آن است؛ مگر در نظر کسانی که قائل به نجاست آب قلیل نیستند؛ اما اگر اینگونه نبود، بلکه مثلاً در هوا بود، یا اجزائی از عین نجاست به همراه داشت و در این حالت یک قطره‌ی خالی از عین نجاست به انسانی برسد؛ که این قطره با عین نجاست همراه باشد یا همراه با چیزی باشد که آن چیز عین نجاست را در خویش داشته است، ظاهر آن است که طهارت چنین

(۱) اینجا کلمه «أخبث» به کار رفته که مبتلابه آن در شستن با آب قلیل همین دو مورد است.

مترجم

(۲) جواهر الکلام ۱: ۱۰۷.

(۳) جواهر الکلام ۱: ۱۳۵. عبارتی که در اینجا از جواهر نقل شده، با عبارت نسخه‌ای از جواهر که در اختیار است تفاوت دارد. عبارت جواهر در نسخه موجود چنین است: «لأنَّ نقول أنه لم یقم إجماع علی أن ملاقة المتنجس تنجس فی الجامد بل الإجماع علی خلافه، بخلافه فی المائع». طبق این عبارت اجماع بر خلاف نظر قائلین به نجاست در جامد، منعقد شده و نه مایع. اینکه کدام عبارت ناقص است و اشتباه تاپیی دارد، باید دقت گردد و به نسخه معتبر

مرآعه شود. مترجم

غُساله‌ای مورد نزاع است و این مسئله نیاز به تأمل دارد.»^(۱)
 می‌گوییم: منظور از تأمل در اینجا یعنی اینکه احتمال دارد مُتَنَجِّس مطلقاً یا در خصوص آب قلیلی که با عین نجاست ملاقات داشته یا حامل آن است، نجس نکند. این‌ابی عقیل بر آن است که آب قلیل با ملاقات عین نجاست هم در صورتی که تغییر نکند، نجس نمی‌شود.
 به هر حال، هیچ اجماعی در این مسئله وجود ندارد، آیت‌الله خوئی رحمته‌الله گفته‌اند: «اینکه مُتَنَجِّس سبب نجاست می‌شود یا نه مورد اختلاف اصحاب ما است؛ ولی در نجس کردن آب مُتَنَجِّس یا دیگر مائعات، اختلافی وجود ندارند و دلیل آن هم در مُؤَثِّقه عَمَّار است.»^(۲)
 می‌گوییم: این اعترافی است به اینکه اجماع جز بر قدر متیقن، به ثبوت نرسیده است. شهید صدر رحمته‌الله اظهار داشته‌اند: «ادعای قیام اجماع قطعی تبعدی بر اینکه طبیعت [چیز] مُتَنَجِّس، سبب نجاست چیزی که با آن ملاقات کند، می‌شود، مردود است؛ به این دلیل که چنین اجماعی در میان علمای پیشین ما شکل نگرفته است. واضح است که آنان در بسیاری از گفته‌های‌شان به بحث نجس کردن مُتَنَجِّس، نپرداخته‌اند و همچنین بعضی از عبارات آنان ظاهر یا صریح در معنایی است که با کلی بودن حکم نجس کردن مُتَنَجِّس، سازگاری ندارد.»^(۳)

(۱) جواهر الکلام ۱: ۳۳۷. عبارت فوق ابهام دارد و اصل آن چنین است: «أما لو لم تكن كذلك بأن كانت مثلاً في الهواء، أو كان معها أجزاء من عين النجاسة، فأصاب إنساناً قطرة خالية من عين النجاسة إلا أنها كانت مستصحبة لها، أو للمستصحب لها فالظاهر جريان النزاع فيها، والمسألة محتاجة إلى التأمل». مترجم.

(۲) موسوعة السيد الخوئي ۲: ۳۰۱.

(۳) بحوث فی شرح العروة الوثقى ۴: ۲۴۴.

۸. اگر وجود اجماع را مسلم فرض کنیم، این اجماع مدرکی خواهد شد و مستند است به فهم علما از روایاتی که بعداً ذکر می‌کنیم؛ روایاتی که مشهور ادعای تواتر آن را دارد. پس [بعد از ثبوت سندی به دلیل تواتر] تنها بحث از دلالت روایات بر مطلوب، باقی می‌ماند. چنانکه [قبلاً هم] اصحاب بر نجاست آب چاه، بر اساس روایات متواتر در باب وجوب کشیدن آب چاه، اجماع داشتند و صدها سال بر این حکم تأکید کردند تا زمانی که (بنابر آنچه گفته شده) علامه حلی رحمته الله علیه آمد و روایات را مورد بازبینی قرار داد و عدم نجاست آب چاه را از آن استنباط نمود و پسینیان همگی همین نظر علامه را مبنای خودشان قرار دادند. پس مخالفت مشهور در این مسئله، بسیار آسان‌تر از آن مخالفت است. قبلاً (صفحه ۱۵؟^(۱)) سخن و نظر محقق همدانی رحمته الله علیه را در این باب، نقل کردیم. پس سرزنشی که فیض کاشانی رحمته الله علیه آماج آن قرار گرفته، اگر به خاطر خروج وی از اجماع باشد، مبالغه‌آمیز است و وی سزاوار آن نیست.

دلیل دوم؛ ارتکاز ذهنی و سیره‌ی متشرعه

تا آنجا که این حکم از نگاه علما جزو ضروریات [دین] قرار گرفت. محقق همدانی رحمته الله علیه در این زمینه نوشته‌اند: «نجس‌کننده بودن مُتَنَجِّس، امر روشنی است که پایبندان به شریعت و همه مسلمانان، اعم از عوام

(۱) صفحه ۱۵ متن حاضر چیزی در این باب گزارش نشده است؛ گزارش نظر همدانی در صفحات

و علمای آنان و از همه طوائف و مذاهب اسلامی، بدان آگاهی دارند؛ بنابراین، نجس‌کننده بودن مُتَنَجِّس، امری است ضروری و هیچ اختلافی درباره آن میان مسلمانان وجود ندارد»^(۱).

می‌گوییم: سخنان پیشین علما (صفحه ۱۳ ص ۱۰ درسته) در ردّ بر فیض کاشانی، متضمن این ادعا بود که حکم مذکور از ضروریات مذهب و بلکه ضروریات دین است.

وحید بهبهانی رحمته اللہ علیہ در شرح مفاتیح آورده است: «ظاهر آن است که اصحاب بر وجوب شستن چیزی که با مُتَنَجِّس، ملاقات داشته، اتفاق نظر، بلکه اجماع دارند؛ بلکه این امر ضروری دین به شمار می‌رود. حکم به عدم نجاست آن از سخنان منحصر بفرد مصنف [فیض کاشانی] است که هیچ کسی با آن موافق نبوده و توجیهی هم ندارد»^(۲).

ایشان رحمته اللہ علیہ در جای دیگر می‌نویسد: «حتما دانستی که این مسئله‌ای ضروری است و نیازی به دلیل ندارد»^(۳).

مقدس کاظمی رحمته اللہ علیہ در این مورد گفته‌اند: «حتما دانستی که اصحاب اتفاق نظر دارند بر اینکه مُتَنَجِّس چیزی را که با رطوبت با آن ملاقات داشته باشد، نجس می‌کند؛ همانگونه که عین نجاست نجس می‌کند، بلکه این حکم در میان ما یک حکم ضروری است؛ زیرا مردم شکی ندارند در اینکه کسی که دستش به ادرار آلوده شده اگر پس از خشک شدن

(۱) موسوعة السید الخوئی ۳: ۲۰۵.

(۲) مصابیح الظلام ۵: ۹۱.

(۳) مصابیح الظلام ۵: ۱۰۲.

آن دستش را در روغن یا شیره فرو کند، یا صورت تر خودش را با آن پاک کند، آن روغن، شیره یا صورت، نجس می‌شود». تا آنجا که می‌گوید: «نهایت چیزی که فیض کاشانی در این باب بدان دست یازیده و استناد کرده، نبود دلیل بر این مدعا است؛ کاش می‌دانستم که کدام دلیل بالاتر از اجماع مُحصّل و ضرورت آشکار [دینی]، است.»^(۱)

می‌گویم: به زودی و در ضمن دلایل نظریه‌ی مخالف، بحث و بررسی سیره مُتشرعه و اینکه این سیره بیشتر بر نظریه‌ی مخالف دلالت دارد، خواهد آمد؛ اما این ادعا که حکم مذکور از ضروریات دینی است، اگر مراد مدعیان این باشد که این حکم هم مثل وجوب نماز و حرمت شراب است، بطلان چنین گفته‌ای روشن است و نیازی به دلیل ندارد؛ زیرا این یک مسئله نظری‌ی بر گرفته از دلیل است؛ لذا مثل هر مسئله‌ای نظری دیگر، در معرض اختلاف نظر قرار دارد؛ اما اگر مرادشان از ضرورت این باشد که حکم مذکور مورد اتفاق بین فقها و مقلدین بوده و هردو گروه را به هم آورده و از ارتکاز ذهنی‌شان (چنانکه از گفته‌ی پیشین کاظمی هم به دست می‌آید) حکایت دارد، این امر گاه برای یک نسل یا بیشتر اتفاق می‌افتد و فتوای مشخصی میان آنان شهرت می‌یابد و پیروان شریعت هم به این دلیل که این حکم از مرجعی با جایگاه بلند مثل شیخ طوسی صادر شده است، آن را دست‌به‌دست می‌کنند، یا به خاطر اتفاق نظر علمای عصر خاص بر حکم مُعین؛ گرچه این علما جزو متاخرین باشند

دست‌به‌دست می‌کنند] و بدین ترتیب این فتوا در اذهان تثبیت می‌گردد. این واقعیت، برای اثبات اتصال حکم به زمان معصوم عَلَيْهِ السَّلَام کافی نیست تا بدین طریق کشف کنیم که آن حکم از معصوم صادر شده پس حجیت دارد؛ بلکه چنانکه ملاحظه کردیم، فضای عمومی، خلاف آن را نشان می‌دهد.

چگونه این حکم می‌تواند ضروری قلمداد شود، در حالیکه صاحب جواهر رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ در بحث آب استنجا، از امکان نظر مخالف و بلکه وجود چنین نظری، سخن گفته است: «اینکه مُتَنَجِّس، نجس نکند یک چیز قابل تصویری است^(۱) که عقل ردش نمی‌کند و نقل هم در مورد آن وارد شده است. حاصل سخن اینکه عفو به لحاظ معنایی به این باز می‌گردد که آن چیز نجس است و شارع از بعضی احکام خودش چشم‌پوشی کرده و بعض دیگر آن همچنان پا برجاست. هیچ حکم عقلی یا شرعی چنین چیزی را رد نمی‌کند»^(۲).

عجیب است که اینان نجس کردن مُتَنَجِّس را از ضروریات دین شمرده و مخالفان این قول را مورد سرزنش قرار داده‌اند؛ در حالیکه خودشان به نجس نشدن بعضی از چیزهایی که با عین نجاست ملاقات کند، نظر داده‌اند؛ لذا گروهی از آنان به پاک بودن آب استنجا فتوا داده‌اند و گروه دیگر به پاک بودن بدن حیوان و نجس نشدن آن

(۱) عبارت بالا، در جواهر طوری دیگر آمده است: «فان کون المُتَنَجِّس لا یُنَجِّس متصور لا یرده عقل بعد مَجِّء الشرع به». حرف «لا» نفی در عبارت متن (ص ۲۵-۲۶) افتاده است. مترجم

[توسط ملاقات] با عین نجاست، بلکه بیش از این، به انکار وجود دلیل عام و کلی بر نجاست تمام چیزهایی که با عین نجاست ملاقات کند، پرداخته‌اند.^(۱) و جمع دیگری از جمله آیت‌الله خویی رحمته‌الله بین موردی که عین نجاست در آن مستقر باشد و بین آنکه چنین نباشد، تفصیل قائل شده‌اند؛ که اولی نجس می‌شود و دومی نه.^(۲) پس در این میان، کدام یک از دو گروه، بیشتر سزاوار سرزنش‌اند؟

از آنچه گذشت، إشکال وجوه دیگری که نزدیک به این وجه است، آشکار می‌شود؛ از قبیل اینکه این حکم در ذهن همه‌ی اهل شریعت رسوخ یافته و تثبیت شده است و این امر کاشف از آن است که حکم مورد نظر از زمان معصوم نسل‌اندر نسل نقل شده تا به دست آن‌ها رسیده است. البته این مسائل ممکن است در یکی از نسلها به‌خاطر نظریه‌پرداز [قوی و برجسته‌ی] آن یا به‌خاطر شیوع حکم بین مردم و امثال این علل و عوامل، اتفاق بیفتد ولی کاشف از حکم معصوم علیه‌السلام نباشد. از اینجا درمی‌یابیم که این ادعای محقق همدانی رحمته‌الله تا چه اندازه بعید است: «علماء، نجسی را که نجس‌کننده نباشد، سراغ ندارند».^(۳) همچنین ادعای آیت‌الله خویی رحمته‌الله که عین عبارت محقق همدانی را نقل کرده است.^(۴) قابل توجه اینکه محقق همدانی بعداً از این نظرش عدول کرد، چنانکه قبلاً ذکر کردیم؛ و آیت‌الله خویی قائل به این است

(۱) برای نمونه به فرمایش آیت‌الله خویی رحمته‌الله نگاه کنید (صفحه ۱۵ متن).

(۲) موسوعة السيد الخویی ۳: ۲۳۱.

(۳) مصباح الفقیه ۱: ۳۲۸.

(۴) موسوعة السيد الخویی ۲: ۳۰۵.

که بدن حیوان و آب استنجاء طاهر است و با ملاقات عین نجاست هم نجس نمی‌شوند؛ و این دو تا نظر، به معهود نبودن بین علما شایسته‌تر است تا آن نظر اول.

دلیل سوم؛ نجس شرعی و دارای رطوبت قابل سرایت، نجاست را به ملاقات شونده منتقل می‌کند و این سلسله ادامه می‌یابد.

«هر چیزی که شرعا حکم به نجاست آن شده باشد، اگر با رطوبت قابل انتقال با چیزی ملاقات کند، آن را نجس می‌کند همچنین چیزی را که با این شیء [مُتَنَجِّس] دوم ملاقات کند؛ و همین طوری تا هر کجا که ادامه می‌یابد.»^(۱)

می‌گویم: به یاری خداوند متعال، تفصیل این وجه و مناقشه و بررسی آن در ضمن یک بخش مستقل و هنگام استدلال آنان به این مطلب بر نجس کردن مُتَنَجِّس حتی با چند واسطه (ص ۱۱۴ این بحث آمده است)، خواهد آمد.

دلیل چهارم؛ روایات متواتر خوانده شده

دلیل چهارم، آن دسته از روایاتی است که گروهی از بزرگان ادعای تواتر آنها را کرده‌اند.^(۲)

(۱) مصباح الفقه ۸: ۷.

(۲) مصابیح الظلام ۵: ۲۹۴، مستند الشیعة ۱: ۲۴۱، مستمسک العروة الوثقی ۱: ۴۸۳.

دسته اول

از جمله‌ی این روایات، روایاتی است که بر نجاست آب قلیل با فروکردن دست آلوده در آن، دلالت می‌کند. مثل قول امام علیه السلام در مُوثَّقه سماعه: «اگر شخصی جُنُب شده باشد و سپس دستش را به آب بزند، اشکالی ندارد؛ به شرط اینکه منی نداشته باشد؛ و اگر دستش به منی آلوده شده باشد سپس دستش را بدون اینکه بشوید، به آب برساند، باید تمام آب را دور بریزد»^(۱) و روایات دیگری که در مطلب مقدماتی دوم از بخش اول (ص ۱۹۵)، گذشت.

[استدلال به روایات فوق] براساس تمسک به اطلاق «اصابت» در مفهوم فقره اول و منطوق فقره دوم است که شامل هر دو حالت بقاء عین نجاست و زوال آن از طرق پاک کردن با پارچه، دیوار و امثال آن می‌شود و [از طرف دیگر] دستور به ریختن آب، کاشف از نجاست آب و عدم جواز امکان استفاده از آن است.

[اشکالات این دسته از روایات]

اشکال این استدلال همان است که در مطلب مقدماتی دوم به تفصیل مطرح کرده و به این نتیجه رسیدیم که آب قلیل با ملاقات مُتَنَجِّس، نجس نمی‌شود. بعضی از امور را به اختصار ذکر می‌کنیم:

(۱) وسائل الشیعة ۱: ۱۵۴، ابواب آب مطلق، باب ۸، حدیث ۱۰. متن حدیث در این جزوه ناقص است: اصل آن: «وإن كان أصاب يده فادخل يده في الماء...» ترجمه بر اساس متن وسائل صورت گرفت. مترجم

۱. این اطلاق ناتمام است؛ زیرا طبیعت چسبناک منی، مقتضی آن است که غالباً اندکی از آن به دست می‌چسبد؛ حتی اگر پاکش کند؛ بنابراین، امام علیه السلام در دستور خود مبنی بر ریختن آب، این واقعیت خارجی را در نظر داشته و حکمش اطلاق ندارد. پس نجاست چیز موجود در ظرف، ناشی از ملاقات عین نجاستی است که حالت غالبی دارد [غالباً منی باقی می‌ماند] و شامل صورتی که مُتَنَجِّس خالی از عین نجاست باشد، نمی‌شود.

۲. اگر از این گفته کوتاه بیایم، اطلاق مذکور مُقید به قیدی است که در درمؤتقه ابوبصیر از امام علیه السلام آمده است: «اگر دستت را قبل از شستن، داخل ظرف کنی، اشکال ندارد؛ مگر اینکه دستت به ادرار یا منی آلوده باشد. پس اگر دستت را به آب [ظرف] زدی در حالیکه دستت آلوده به چیزی از آن [دو] بود، آب را دور بریز». ^(۱) پس این فقره از فرمایش امام علیه السلام «در حالیکه دستت آلوده به چیزی از آن بود»، یعنی چیزی از ادرار و منی، اصابت موجب نجاست آب را، به وجود عین نجاست در دست، مُقید می‌کند.

۳. این اطلاق در تعارض با روایاتی است که ملاقات با مُتَنَجِّس را بعد از برطرف شدن عین نجاست، بلا اشکال قلمداد می‌کند. مثل صحیح حکم‌بن حکیم صیرفی که ایشان از امام صادق علیه السلام می‌پرسد: «ادرار می‌کنم ولی آبی نمیابم [تا طهارت کنم] و دستم هم به ادرار آلوده می‌شود و من آن را با دیوار یا خاک پاک می‌کنم، سپس دستم

(۱) وسائل الشیعة ۱: ۱۵۴، ابواب آب مطلق، باب ۸، حدیث ۴.

عرق می کند و با آن صورت یا بعضی از اعضای بدنم را لمس می کنم یا به لباسم می زنم. امام علیه السلام جواب داد: مشکلی ندارد.»^(۱) و مثل روایت قرب الإسناد از علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیه السلام که در آن گفته است: «از ایشان علیه السلام در مورد جنبی که دستش به منی آلوده شده و او آن را با پارچه پاک کرده است، سپس قبل از شستن دست آن را در آب غسل^(۲) می زند؛ آیا می تواند با آن آب غسل کند؟ امام جواب داد: اگر آب دیگری داشته باشد، درست نیست با آن آب غسل کند؛ و اگر غیر از آن آبی نداشته باشد، همین کفایت می کند.»^(۳)

می گویم: بدین ترتیب، اطلاق دسته ی اول از روایات با دسته ی دوم آن تقیید زده شده و آن روایات حکم مواردی را بیان می کند که عین نجاست در چیزی باقی باشد. یا اینکه دو دسته از روایات در مورد تنافی شان که همان مرحله ی بعد از زوال نجاست باشد، تعارض داشته و در نتیجه هر دو از اعتبار ساقط می شوند. در فرض سقوط هر دو گروه، به یکی از قاعده ی طهارت یا استصحاب، مراجعه خواهد شد.

راه سوم اینکه بین دو دسته روایت جمع شود؛ به این صورت که بگوییم اجتناب در مُتَنَجِّس به ظاهر خالی از عین نجاست، مستحب است نه واجب -چنانکه از روایت آتی اسماعیل بن جابر (ص ۳۱) به

(۱) وسائل الشیعة ۳: ۴۰۱، ابواب نجاست، باب ۶، حدیث ۱.

(۲) در روایت لفظ «غسل» استفاده شده است (ثم أدخل یده فی غسله قبل أن یغسلها)، بعضی از منابع آن را به رختشویی هم ترجمه کرده اند؛ اما به نظر می رسد منظور آب داخل تشت و... است که برای غسل و شستشو، نگهداری میشود. مترجم

(۳) قرب الإسناد حمیری: ۱۸۰، حدیث ۶۶۶.

دست می‌آید. این استحباب احتیاطی است و ناشی از احتمال باقی ماندن ذرات نجاست است که شخص آن را نمی‌داند؛ بعد از اینکه روشن شد که ملاقات‌کننده‌ی عین نجاست، نجس است و فرقی بین دو حالت اضطرار و اختیار وجود ندارد. یا آن که اجتناب حمل بر ارشاد شود؛ ارشاد به پرهیز از مشقت و سختی تطهیر دوباره؛ اگر بعدا وجود چیزی از عین نجاست، در آن کشف شود.

یکی از عجایب، استدلال سید حکیم رحمته‌الله به این دسته از روایات بر نجس کردن مُتَنَجِّس، است. با اینکه بر اساس مبنای ایشان شرط نیست که آب بر چیز نجس ریخته شود، بلکه کافی است چیز نجس در آب قرار گیرد.^(۱) بنابراین، از ایشان می‌پرسیم: چرا دست مُتَنَجِّس، با فرو بردنش در آب، پاک نمی‌شود؟

دسته دوم

از جمله‌ی روایات، روایاتی است که از غسل ظروف و دور ریختن آب آن سخن می‌گوید؛ ظرفی که سگ یا خوک آن را لیسیده باشد یا میته و شراب در آن ریخته باشد یا گوشت حیوان ذبح‌ناشده در آن پخته شده باشد. تعداد این دسته روایات زیاد است؛ مانند صحیحہ بقباق در لیس زدن سگ: «پلیدی است، با باقیمانده‌ی آن وضو نکن،

(۱) عبارت ایشان در صفحه ۲۴۰ از بخش دوم، گذشت؛ و همچنین تعلیقہ ایشان بر صحیحہ‌ی محمد بن مسلم که گفته است: «و أما بنا بر عدم اعتبار ورود آب بر نجس، پس جایز است که ابتدا را آب بگذارند و سپس لباس [نجس] را در آب قرار دهند» (مستمسک العروة الوثقی ۲: ۴۹).

آب را دور بریز و ظرف را ابتدا با خاک و سپس با آب بشوی»^(۱).
 و صحیح‌هی علی‌بن‌جعفر از برادرش موسی‌بن‌جعفر علیه‌السلام که در حدیثی گفته است: «از او در مورد خوکی که از ظرفی آب خورده، پرسیدم که چه باید کرد؟ فرمود: هفت بار شسته می‌شود»^(۲).
 و در مؤتقه عمار بن موسی از امام صادق علیه‌السلام گفت: «از ایشان در مورد خُم بزرگی که در آن شراب بوده، پرسیدم که آیا می‌شود در آن سرکه، آب، خورشت یا زیتون، قرار داد؟ فرمود: اگر شسته شده باشد، مشکلی ندارد»^(۳).

و صحیح‌هی محمد بن مسلم که گفت: «از امام باقر علیه‌السلام در مورد ظرف اهل ذمه و مجوسی پرسیدم، فرمود: در ظروف آن‌ها غذا نخورید و نه از غذایی که می‌پزند بخورید و نه در ظروفی که در آن شراب می‌خورند»^(۴).

و صحیح‌هی علی‌بن‌جعفر از برادرش موسی‌بن‌جعفر علیه‌السلام که گفت: «از ایشان در مورد هم‌کاسه شدن با مجوسی پرسیدم و اینکه روی یک فرش با او دراز بکشم و با او دست بدهم؛ فرمود: نه!»^(۵)

(۱) وسائل الشیعة ۱: ۲۲۶، ابواب الأستار، باب ۱، حدیث ۴.

(۲) وسائل الشیعة ۱: ۲۲۵، ابواب الأستار، باب ۱، حدیث ۲.

(۳) وسائل الشیعة ۳: ۴۹۴، ابواب نجاسات، باب ۵۱، حدیث ۱. روایت براساس وسائل الشیعة نقل گردیده اما در کافی کلینی (۶: ۴۲۷)، لفظ «کامخ=الادام: خورشت» با او عطف شده و جداگانه آمده، نه اینکه مضاف الیه آب، باشد. مترجم

(۴) وسائل الشیعة ۲۴: ۲۱۰، ابواب ایطعمة و ایشربة المحرمة، باب ۵۴، حدیث ۳.

(۵) وسائل الشیعة: ۲۴ / ۲۰۶، ابواب ایطعمة و ایشربة المحرمة، باب ۵۲، ح ۱۳ و در باب‌های ۵۲، ۵۳، ۵۴، روایات متعددی ناظر بر منع، نقل شده است.

و در مَوْثَقَه عَمَّار ساباطی از امام صادق علیه السلام در مورد چگونگی شستن ظرف: امام علیه السلام در این مورد فرمود: «ظرفی را که در آن موش صحرایی مرده باشد، هفت بار بشویید». ^(۱) با اینکه بعد از بیرون آوردن موش، عین نجاست در ظرف باقی نمی ماند.

استدلال به این دسته از روایات از دو جهت صورت می گیرد: جهت اول، دستور به دور ریختن آب که خود نشان دهنده‌ی نجاست آن است: «و اگر ته مانده‌ی آب نجس نمی بود، به دور ریختن آن دستور نمی داد؛ زیرا ممکن است دیگران از آن برای استفاده‌های دیگر غیر از وضو گرفتن و نوشیدن، استفاده کنند؛ و اگر آب مُتَنَجِّس نجس نمی کرد، غالبا ظرف نجس نمی شد؛ چون کم اتفاق می افتد که سگ با لیس زدن آب ظرف را هم لیس بزند؛ لذا اگر آب [در اینگونه موارد] نجس نکند، حکمی با این اطلاق، نادرست است». ^(۲)

می گویم: قبلا آوردیم که همگان متفق القول اند بر اینکه مایع مُتَنَجِّس، نجس می کند. پس خصم [علمی] با استدلال کننده در نتیجه‌ی به دست آمده و اینکه از مایع مُتَنَجِّس نمی توان سود برد، اتفاق نظر دارد؛ تا آنجا که آن را جزو قدر متیقن قرار داده اند؛ لذا نیازی نیست که با تکیه بر مایع مُتَنَجِّس، به تقریب استدلال بپردازیم. جهت دوم، وجوب شستن ظروف است. تقریب استدلال به این وجه اینک: «از دستور به شستن ظرف - در این اخبار و همچنین اخباری

(۱) وسائل الشیعة ۳: ۴۹۷، ابواب النجاسات، باب ۵۳، حدیث ۱.

(۲) نامه شیخ بلاغی: ۹.

دیگری که در باب چگونگی شستن ظروف، فرش، گلیم‌ها و امثال آن، وارد شده است- فهمیده می‌شود که ملاقات نجاست با هر چیزی که رطوبت قابل انتقال داشته باشد، سبب نجاست آن می‌شود؛ و اگر این چیزها با ملاقات نجاست نجس نشوند، هیچ فائده‌ای بر وجوب تطهیری و شستشوی آن، مترتب نخواهد شد؛ زیرا روشن است که تطهیر این اشیاء واجب نفسی نیست و این اشیاء در چیزهایی که طهارت در آن شرط است، به کار نمی‌روند. پس مقصود از شستن آن‌ها تنها منع ملاقات آن‌ها با چیزهای است که دارای رطوبت مُسری است؛ آن دسته چیزهای که طهارت در آن‌ها شرط است»^(۱).

آیت الله خوئی رحمته الله علیه اضافه می‌کند: «بنابراین، اگر گفتیم که متنجس بعد از خشک شدن نجس نمی‌کند، دستور به شستن ظروف علی‌رغم کثرت آن و اهتمام و سختگیری که در تطهیر آن مشاهده می‌شود، لغو خواهد بود؛ زیرا مانعی نیست از اینکه این ظروف به حال خودش واگذاشته شده و بدون شستن هم به کار گرفته شوند؛ چه اینکه ظروف مذکور سبب نجاست چیزهایی که با آن برخورد داشته باشند، نمی‌شود. این نکته به صورت قطعی روشن می‌سازد که دستور به شستن ظروف، توجه دادن به این امر است که ظروف مذکور چیزهای مرطوب را که با آن برخورد داشته باشد، نجس می‌کند»^(۲).

مشهور به همین دلیل [دوم روایی] اعتماد کرده و آیت‌الله خوئی رحمته الله علیه

(۱) مصباح الفقیه ۸: ۱۷.

(۲) موسوعة السيد الخوئی ۳: ۲۱۰.

نیز این دسته از روایات را دلیل اصلی و عمده بر نجس کردن مُتَنَجِّس، لحاظ کرده است.

اشکالات این دسته از روایات

۱. معارضه این دسته روایات با روایات دیگری که دلالت دارد بر اینکه دستور به شستن، نه به منظور نگهداری اشیای ملاقات کننده از نجاست، بلکه برای تمیز نگه داشتن خوردنی و نوشیدنی، صورت گرفته است تا به این فرمایش خداوند عمل شود: «فلینظر الإنسان إلی طعامه؛ پس انسان باید به خوراک خود بنگرد». (عبس: ۲۴) یا بر این دلالت دارد که برطرف شدن نجاست آن‌ها از طریق خشک شدن و خشکاندن و امثال آن کفایت می‌کند؛ لذا شستن واجب نیست.

یک نمونه از روایاتی که بر معنای اول دلالت دارد، صحیح‌هی اسماعیل بن جابر است که گفت: «به امام صادق علیه السلام گفتم: در مورد غذای اهل کتاب چه نظری دارید؟ فرمود: از غذای‌شان نخور! سپس اندکی سکوت کرد و فرمود: از غذای‌شان نخور! سپس اندکی سکوت کرد و فرمود: از غذای‌شان نخور؛ نه به این دلیل که حرام است، بلکه برای آنکه خودت را از پلیدی دور بداری؛ زیرا در ظروف آن‌ها شراب و گوشت خوک صرف می‌شود». ^(۱) امام علیه السلام در پایان روایت بر این نکته که اهل کتاب ظروف را در صرف شراب و گوشت خوک به کار

(۱) الکافی ۶: ۲۶۴، باب طعام أهل الذمّة، حدیث ۹، وسائل الشیعة ۲۴: ۲۱۱، ابواب اطعمه و ایشریة المحرّمه، باب ۵۴، حدیث ۴.

می‌گیرند، تأکید می‌ورزد؛ اما با آنهم غذایی را که در همین ظروف پخته شده، حرام نمی‌داند و تنها به دور نگهداشتن خود از استعمال آن، فرامی‌خواند.

نمونه‌ای از روایاتی که بر معنای دوم دلالت می‌کند، روایت حفص اعور است که گفت: «به امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام گفتم: آیا می‌شود در خُمی که فعلا خشک است اما قبلا در آن شراب بوده، سرکه ریخت؟ فرمود: بله.»^(۱)

می‌گوییم: احتمال می‌دهیم که دلیل واجب نبودن شستن خُم که در روایت حفص اعور آمده، این باشد که روایت مذکور ناظر به خُم سیقلی مثل ظرف قیراندود و صاف شده، است؛ زیرا عین نجاست از چنین ظروفی با مالیدن و خشک کردن، برطرف می‌شود.

اما توجیه شیخ طوسی به اینکه «مراد روایت این است که ظرف بعد از سه بار شستن، خشک شده باشد»، از ظاهر روایت فهمیده نمی‌شود، ما قبلا این گفته ایشان را مورد نقد و بررسی قرار دادیم.

می‌گوییم: بله می‌شود به لحاظ سندی بر این روایت اشکال وارد کرد؛ زیرا حفص اعور - که فرزند عیسی کناسی است - به شکل صریح توثیق نشده و تنها بعضی از توثیقات عامه در مورد وی، وجود دارد؛ مانند روایت محمد بن ابی‌عمیر از وی،^(۲) و اینکه جزو رجال کامل

(۱) وسائل الشیعة ۳: ۴۹۵، ابواب النجاسات، باب ۵۱، حدیث ۲.

(۲) تفسیر القمی ۲: ۲۰۲، چاپ دار الکتب، قم، در تفسیر آیهی «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ؛ و ما تو را جز از [به سمت] بشارتگر و هشداردهنده برای تمام مردم، نفرستادیم.» (سبأ: ۲۵)، به عنوان حفص کناسی.

الزیارات^(۱) و تفسیر علی بن ابراهیم است و شماری از افراد سرشناس از وی نقل روایت کرده‌اند.

با قطع نظر از وثاقت حفص، ممکن است اعتبار این روایت را از راه دیگری هم ثابت کرد. آن راه این است که روایت مذکور مورد پذیرش ناقدان روایت و راویان فقیه و دانشمند قرار گرفته و آن‌ها هیچ کمی و کاستی در آن نیافته‌اند. کسی مثل ثعلبه بن میمون، آن را از حفص نقل کرده است، ثعلبه‌ای که نجاشی در باره‌اش می‌نویسد: «شخصیت موجهی در میان اصحاب ما بود، قاری و فقیه»؛ و کشی نوشته است: «پیشگام است و در میان علما و فقهای بزرگ این گروه، معروف و شناخته شده».

این روایت را حجال که همان عبدالله بن محمد اسدی باشد، از ثعلبه نقل کرده است. نجاشی در مورد حجال می‌نویسد: «ثقه است، در ثبت و ضبط مسائل هم مورد اعتماد است».

پس اینکه این همه فقهای قابل اعتماد روایت مذکور را نقل کرده‌اند، موجبات اعتماد به این نکته را فراهم می‌کند که روایت مذکور با فقه اهلبیت علیهم‌السلام فاصله ندارد و اگر فاصله داشت، آنان خطاب به راوی می‌گفتند: «این سخن را از روی تقیه گفته است».^(۲)

(۱) کامل الزیارات: ۳۱، باب ۹: فی الدلالة علی قبر أمير المؤمنين (عليه السلام)، ط. دار الصدوق.
 (۲) وسائل الشیعة: ۲۶ / ۲۳۸، أبواب میراث ولاء العتق، باب ۱، ح ۱۶. اختیار معرفة الرجال، للشیخ الطوسی: ص ۳۸۲ و در آن سخن زرارة آمده است: «سپس گفت: "کال لک من جراب النورة: از جراب ثوره به تو گفته" گفتم: "جراب النورة چیست؟ فرمود: با تو از روی تقیه عمل کرده» و در منقح چنین آمده: «کل لک» و آنچه ما آوردیم نزدیک‌تر به واقع است. در کتاب ادامه در صفحه بعد ←

۲. این استدلال مبتنی بر آن است که امر به شستن در روایات، امری غیرى باشد -چنانکه آنان در کلمات خویش بدان تصریح کرده‌اند- و به منظور حفظ محتوای ظروف از نجاست، صادر شده است. ولی این مبنی مبهم است؛ زیرا احتمال دارد که این دستور مخصوص ظروف باشد و غیرى بودن امر به این معنی است که ظروف را قبل از استفاده برای خوردن و آشامیدن، بشوید تا از چندش ناشی از آلودگی آن‌ها جلوگیری به عمل آمده و ظروف با شستن تمیز شود. پس این دستور، برای آن نیست که این ظروف، غذا یا نوشیدنی را نجس می‌کند. این نوع تربیت و تشویق به کمال، شیوه‌ی معروف امامان علیهم‌السلام و پیروان‌شان است، چنانکه در صحیحہ پیشین اسماعیل بن جابر بر آن تصریح شده بود.

و مثل دستور به کشیدن آب از چاه، به مقداری که با چندین گُرّ برابری می‌کند، چنانکه در مؤتفه عمار از امام صادق علیه‌السلام آمده: «اگر آب بیشتر از آنکه بشود تماش را کشید» بود، باید یک روز تمام آب بکشد، به نحوی که یک گروه سر چاه گرد آیند و دو نفر دو نفر، نوبت کنند و بدین ترتیب یک روز کامل را آب بکشند، آب چاه پاک می‌شود». ^(۱) آب چاه خود محفوظ [از نجاست] است از طریق ملاقات با نجاست، نجس نمی‌شود. بعضی از روایات، مثل صحیح ابن بزیر صراحت دارد که: «آب چاه زیاد است، چیزی آن را فاسد [نجس]

وسائل الشیعه از تهذیب (۹: ۳۳۳) «أعطاک» آورده و گفته که گوینده‌اش زرارۃ است. آیت‌الله بروجردی آن را در کتاب «طرائف المقال (۲: ۵۸۲) به شکل «اتاک»، نقل کرده است.
(۱) وسائل الشیعة ۱: ۱۹۶، ابواب الماء المطلق، باب ۲۳ حدیث ۱.

نمی‌کند، چون ماده [منبع] دارد»^(۱) پس این آب کشیدن به منظور تمیز کردن آب چاه و راحت کردن انسان نسبت به خوراک و نوشیدنی‌اش، صورت می‌گیرد.

استقرای روایاتی که به شستن دستور می‌دهد، عموماً این عمل را مخصوص لباس، بدن و ظروف، نشان می‌دهد، بدین معنی که این حکم به این موارد اختصاص دارد؛ زیرا طهارت لباس و بدن شرط نماز است و پاکی خوردنی و نوشیدنی مشروط به طهارت ظروف‌اند. همچنین طهارت مسجد و قرآن، برای حفظ حرمت این دو انجام می‌گیرد. پس همه این اوامر نفسی و خاص است، نه [اینکه غیری باشد و] به هدف نجس نکردن ملاقات کننده [با این اشیاء]؛ و اگر این دستورات غیری بود و برای این منظور که چیز مُتَنَجِّس نجس می‌کند، دستوراتی راجع به تطهیر و پاک کردن چیزهایی دیگری هم وارد می‌شد؛ چیزهایی که انسان با آن‌ها محتاطانه عمل می‌کند تا مبادا توسط آن‌ها نجس شود. بلکه ما با وضعیت عکس آن مواجهیم؛ زیرا ائمه علیهم‌السلام به پاک کردن غیر این امور اهتمام نورزیده و به برطرف شدن عین نجاست از آنها اکتفا نموده‌اند؛ مانند منقار پرنده، دهان گربه و مرغ زمانی که آلوده به نجاست باشند و سپس از ظرفی آب بخورند. همچنین اگر بدن حیوان آلوده به نجاست شود، مثل اسب یا الاغی که زخم برداشته یا داخل دهان انسان به خون لته آلوده شود و موارد دیگر.

(۱) وسائل الشیعة ۱: ۱۴۰، کتاب الطهارة، ابواب الماء المطلق، باب ۳، حدیث ۱۰.

اینکه دستوری مبنی بر وجوب شستن چیزی غیر از امور و عناین مذکور وارد نشده، شاهدی است بر اختصاص وجوب تطهیر به همین موارد و اینکه این حکم به منظور پرهیز از نجس کردن متنجس، وارد نشده است. بله روایت معتبر ابراهیم بن ابی محمود حکم تطهیر فرش را [که غیر از امور مذکور است] بیان کرده: «به امام رضا علیه السلام گفتم: حصیر و فرش ضخیمی که با ادرار آلوده شده باشند، چه باید کرد؟ فرمود: سطح بیرونی آن شسته شود.»^(۱) و همچنین روایت علی بن جعفر در همین باب، حکم تطهیر چیزی فراتر از امور مذکور را بیان کرده است.

می‌گوییم: سخن در مورد این روایت معتبر قبلاً گذشت،^(۲) و از جمله نکاتی که آنجا گفتیم، امور ذیل است:

الف) این جواب امام علیه السلام بر اساس خواسته‌ی پرسشگر که به دنبال شناخت کیفیت غسل فرش بود تا به دلیل خاصی مثل وجود فرش در مهمان‌خانه،^(۳) آن را تمییز نگه دارد، صادر شده است؛ نه اینکه سؤال در پی یافتن حکم مطلق فرش آلوده به ادرار، باشد، شبیه آنچه در روایات تطهیر بدن و لباس آلوده به نجاست، می‌بینیم [که حکم

(۱) وسائل الشیعة ۳: ۴۰۰، ابواب النجاسات، باب ۵، حدیث ۱.

(۲) به بخش اول (صفحه ۱۱۴) مراجعه کنید.

(۳) از بعضی روایات چنین به دست می‌آید که امام رضا علیه السلام هنگامی که مأمون او را به مرو تبعید کرد، در خانه‌ی ابراهیم بن ابی محمود در خراسان وارد شد. در صحیحی ابی همام اسماعیل بن همام آمده است: «رضاء علیه السلام را دیدم و با ایشان بودم.» تا می‌رسد به آنجا که می‌گوید: «سپس ایستاد و در خانه‌ی ابن ابی محمود به نماز داد.» (وسائل الشیعة، کتاب الصلوة، أبواب المواقیب، باب ۱۹، حدیث ۹)

کلی است نه موردی. پس در این پرسش دلالتی بر دستور به تطهیر، وجود ندارد. همین جواب را می‌توان به روایت علی بن جعفر که در همین باب نقل شده، داد.

ب) این روایت بر نکته‌ی مخالف آنچه از آن استفاده شده، بیشتر دلالت می‌کند [تا بر خود آن مدعا]؛ زیرا امام علیه السلام به شستن سطح [فرش و حصیر] اکتفا می‌کند و اگر مُتَنَجِّس نجس می‌کرد، شستن سطح فرش به تنهایی سودی نداشت؛ زیرا هرگاه رطوبت قابل انتقالی به وجود بیاید، نجاست از درون فرش سرایت می‌کند.

ج) مورد روایت، از محل بحث ما خارج است، پس نقض آن سخن با این مورد، ممکن نیست؛ زیرا طبیعت فرش مقتضی آن است که آب به درون آن نفوذ کرده و عین [یا جرم] نجاست را حتی بعد از خشک شدن فرش، محفوظ می‌ماند. پس مطابق این فرض، چیزی که با این آب ملاقات کند، به خاطر ملاقات با عین نجاست، نجس می‌شود نه به خاطر ملاقات با چیزی مُتَنَجِّس خالی از عین نجاست.

د) نظر محقق همدانی رحمته الله علیه «و اما روایاتی که در مورد چگونگی تطهیر فرش و امثال آن وارد شده، بر چیزی بیشتر از برطرف کردن عین نجاست دلالت نمی‌کند؛ مضاف بر اینکه وجوب تطهیر را نمی‌توان از این روایات استفاده کرد؛ و برای اثبات خوبی تشریح تطهیر فرش، توجه به حکمت آن کفایت می‌کند؛ این حکمت عبارت است از مبالغه و تأکید در برطرف کردن عین نجاستی که بدون تردید نجاستش به هر چیزی که با آن ملاقات کند، منتقل می‌شود. یا حکمت تشریح

تطهیر، استحباب پرهیز از استعمال چیز نجس در دیگر کارهای انسان است؛ کارهایی که مکلف معمولاً آن را انجام می‌دهد، حتی اگر مشروط به طهارت نباشد»^(۱).

در این مورد سخنانی دیگری هم است که به زودی خواهد آمد.
 ۳. این روایات به دلالت مطابقی بر وجوب غسل ظروف دلالت می‌کند و به دلالت اقتضاء بر نجس کردن مُتَنَجِّس، دلالت دارد. ملاک دلالت اقتضاء، چنانکه آیت‌الله خویی گفته‌اند، حفظ کلام حکیم از لغو بودن است. این دلالت زمانی مطرح می‌شود که وجوب غیری باشد و غیری بودن وجوب منحصر در آن نیست که ملاقات کننده [یک چیز] از نجاست حفظ شود. بلکه، چنانکه توضیح دادیم، این احتمال نیز وجود دارد که غیری به منظور پاک نگه‌داشتن خوردنی و نوشیدنی موجود در ظروف باشد. اگر امر بین این دو احتمال دایر شود، احتمال پاکیزه نگه‌داشتن - که احتمال موجهی است - برای بطلان این استدلال کفایت می‌کند.

اگر از این ادعا کوتاه آمده و غیری بودن امر و اینکه این امر به منظور دوری از نجس شدن ملاقات کننده صادر شده است را، بپذیریم؛ این نکته به معنی پذیرش نظریه‌ی نجس شدن مطلق - ملاقات کننده - نخواهد بود؛ زیرا احراز این ملاک با یک قضیه‌ی موجهی جزئی‌شدنی است و چنین قضیه‌ای ثابت است. چون این ظروف برای مایعاتی مانند آب، شیر، خورش و پختنی‌های دیگر به

کار می‌رود و خصم علمی با نجس شدن این مایعات به محض ملاقات با مُتَنَجِّس اول یعنی ظروف، مخالف نیست. پس وجوب شستن ظروف مشروط به آن است که این ظروف برای نوشیدنی و خوردنی استفاده شود تا مبدا با ملاقات ظروف نجس شود؛ و همین مقدار، برای درست بودن دستور به شستن ظروف و همچنین عدم صلاحیت روایات برای اثبات اینکه مُتَنَجِّس مطلقاً نجس می‌کند؛ حتی اگر دو طرف (چیز ملاقات کننده و ملاقات شده) جامد باشند، کفایت می‌کند.

شهید صدر رحمته‌الله این پاسخ را براساس دلالت اقتضاء پذیرفته‌اند؛ زیرا مبنای ایشان این است که مایع به مُجَرَّد ملاقات با مُتَنَجِّس، نجس می‌شود. ما درباره‌ی مسئله‌ی نجس شدن مایع با ملاقات مُتَنَجِّس، در آخر مطلب مقدماتی دوم^(۱)، بحث کردیم، آنهم بعد از اینکه تنها آب قلیل را از آن خارج کردیم. دلیل ما بر نجاست، مؤثقه‌ی پیشین عمار بود که بر وجوب شستن خُم [بزرگ] شراب، قبل از شستن آن، دلالت داشت.^(۲) ولی عدم وجوب را نیز محتمل دانستیم، به خاطر اسباب و عللی که آنجا توضیح دادیم؛ مثل تعارض مؤثقه با روایت حفص اعور، دلالت نجس نشدن آب قلیل از طریق ملاقات با مُتَنَجِّس بر اینکه مُتَنَجِّس اقتضای نجس کردن مطلق را ندارد و امثال این وجوه و علل. دقت کنید.^(۳)

(۱) ر.ک: بخش اول، ص ۳۰۰ به بعد.

(۲) ص ۴۴.

(۳) علت آن، چنین است که آب قلیل به دلیل مانعی که در آن وجود داشته، از آن حکم کنار
ادامه در صفحه بعد ←

نتیجه‌ی نهایی را به بحث از نجس کردن مُتَنَجِّس، محوّل کردیم. به هر حال، جوابی که در ابتدای این نکته آوردیم، کافی است. ۴. این روایات چند خصوصیت دارند که نمی‌توان آن‌ها در تعمیم حکم به غیر از موارد مذکور، نادیده گرفت:

ویژگی اول اینکه این ظروف در غذا و آشامیدنی استفاده می‌شود، پس وجوب شستن‌شان ممکن است حکم مخصوص این مورد باشد و به منظور پاک نگهداشتن [غذا و آشامیدنی‌ها]؛ این چیزی است که صحیح‌هی پیشین اسماعیل بن جابر هم بر آن تصریح کرده است.

اینکه این حکم مخصوص ظروف بوده و ربطی به نجس کردن مُتَنَجِّس، نداشته باشد، مورد انکار خصم نیست؛ زیرا کسانی مثل سید مرتضی که ازاله نجاست را کافی می‌دانند و کسانی که مُتَنَجِّس را نجس‌کننده نمی‌دانند مثل فیض کاشانی، هردو گروه تطهیر ظروف غذا و نوشیدنی را واجب دانسته‌اند؛ چون دلیل خاصی بر وجوب آن وارد شده است؛ همانگونه که شستن بدن و لباس نمازگزار [اگر به مُتَنَجِّس برسد] واجب است، اما نه به این دلیل که مُتَنَجِّس نجس می‌کند، بلکه چون طهارت و پاکی لباس و بدن در نماز شرط است. شیخ خالصی رحمته‌الله در مورد ترجیح روایات دالّ بر نجس نکردن

گذاشته شده است؛ مثل اینکه این آب در برابر تأثیر چیزهای دیگر مقاومت نشان داده و از آن‌ها تأثیر نمی‌پذیرد، چنانکه که وجدانا چنین چیزی را احساس می‌کنیم. یا برای جلوگیری از عُسْر و حَرَج بر مردم و بسته شدن راه تطهیر با آب قلیل و امثال آن، این مورد را خارج دانسته و نجس لحاظ نکرده؛ نه به‌خاطر اینکه اقتضای نجس شدن در مُتَنَجِّس (آب قلیل) وجود نداشته باشد. پس حکم آب قلیل [در نجس نشدن] به غیر آن قابل تعمیم نیست.

مُتَنَجِّس، بر روایات شستن ظروف و امثال آن که مشهور با آن بر نجس کردن مُتَنَجِّس استدلال کرده‌اند، می‌نویسد: «دلالت این روایت و امثال آن (دو روایت حکم و سماعه) دایرمدار یکی از دو تصرّف است؛ یکی تصرف در این روایت از طریق حمل آن بر مجاز یا دور انداختن آن؛ دیگری تصرف در اطلاق روایاتی که بر نجس کردن مُتَنَجِّس، دلالت دارند. از میان این دو تصرّف دومی را باید بر گزید؛ زیرا علاوه بر اینکه تخصیص و تقیید بر انواع مجازهای دیگر مقدم است، این روایت نصّ در طهارت است و آن یکی ظاهر در نجس کردن، چون احتمال دارد که شستن موجود در آن روایت حمل بر استحباب شود؛ حال چه استحباب تعبّدی یا شرطی.»^(۱)

شهید صدر، در ذیل سخن پیشین محقق همدانی مبنی بر اینکه دستور به شستن به خاطر مستحب بودن پاکیزگی است، چنین احتمالی را بعید می‌داند: «این ادعا که نکته‌ی اصلی در امر به شستن ظروف همان ترجیحی است که به لحاظ روانی نسبت به خوردن و آشامیدن از ظروف پاک، وجود دارد؛ به وضوح فاسد است. چگونه ممکن است که چنین دستوراتی - با این شدّت و تأکید و با اینکه ارتکاز عرفی حکم می‌کند که اینگونه دستورات به منظور رهایی از محذورات الزام‌آور، صادر شود - صرفاً عرضه ادب شرعی در نفس مکلف باشد؛ ادبی که شناخته شده نبوده و هیچ ارتکازی در اذهان مُتشرّعه ندارد؟ پس این یک احتمال عقلی مربوط به مرحله‌ی ثبوت است، نه

(۱) موسوعة العلامة البلاغی (قُدس سرّه) ۷: ۱۱۵. عقد فی تنجیس المتنجّس: ۱۱.

یک احتمال عرفی مربوط به مرحله‌ی اثبات»^(۱).

می‌گوییم: این ادعا دور از واقعیت نیست و موارد مشابهی هم برایش یافت می‌شود؛ مانند روایات فراوانی که بر غسل جمعه تأکید می‌ورزد با اینکه این غسل مستحب است. یا روایات ناظر به اقامه نماز جمعه که گفته شده به صدها روایت می‌رسد و علما همه این‌ها را بر استحباب یکی از دو مصداق تخییر [نماز جمعه، در قبال نماز ظهر] حمل کرده‌اند.

علاوه بر اینکه این اشکال بر ما وارد نیست؛ زیرا ما بر آنیم که امر به شستن ظروف وجوبی است و ملاک این امر وجوبی برطرف کردن چندش و دلزدگی است و نه صرفاً یک رفتار مستحب؛ مانند دستور به کشیدن آب چاه با آنکه آب چاه مصون از نجاست است و کشیدن آب برای آن است که روح انسان آرام بگیرد.

ویژگی دوم، ظروفی که برای غذا و نوشیدنی استفاده می‌شوند، از جنس چوب، سفال و ... است که مائعات را در خود جذب می‌کند؛ لذا نمی‌توان حکم این‌ها را به چیزهای صیقلی مثل شیشه‌جات، تسری داد. ما قبلاً احتمال دادیم که روایت حفص اعور ناظر به خم‌های صیقلی قیراندود و صاف‌شده، است. شاهی که این ادعا را تایید می‌کند،^(۲) عدم نقل روایت در مورد تطهیر دیگ‌های خورشت است، با آنکه این دیگ‌ها نیز در مایعات استفاده می‌شود. دلیل عدم لزوم تطهیر در اینجا، آن است که دیگ‌های خورشت فلزی و صیقلی است

(۱) بحوث فی شرح العروة الوثقی ۴: ۲۲۴.

(۲) ر.ک: بخش اول، ص ۳۰۲، بخش دوم، ص ۱۸۲ و موارد دیگر.

که نجاست موجود در آن‌ها، با مالیدن پاک می‌شود؛ و با داغ کردن آن در آتش، خاطر انسان از بابت نجاستش، آرام و راحت می‌شود. در چند جا،^(۱) اشاره کردیم که در روایات و کلمات فقها بین انواع ظروف فرق گذاشته شده است؛ زیرا در مسئله‌ی جواز استفاده از ظروف شراب بعد از شستن آن، بین ظروف قیراندود و صاف شده - به تعبیر شارع - و بین ظروف ساخته شده از چوب، کدو تنبل^(۲) یا سفال غیرصاف شده، فرق گذاشته‌اند. همگان بر جواز استفاده از ظروف نوع اول اجماع دارند، اما در مورد نوع دوم بعضی^(۳) با چنین جوازی مخالفت کرده‌اند: «به دلیل اینکه اجزاء شراب در سوراخ‌های آن نفوذ می‌کند.»^(۴) و شاید به همین دلیل لازم است چندین بار شسته شود. ویژگی سوم، اینکه واسطه انتقال نجاست به ظروف، مایع است، مانند آبی که سگ از آن خورده و شراب؛ و مایع طبیعتاً به سوراخ‌های ظروف معروف [که معمولاً مورد استفاده قرار می‌گیرند] نفوذ می‌کند و در نتیجه ظرف حامل اجزای نجاست خواهد بود و این اجزاء قطعاً

(۱) ر.ک: پاورقی شماره ۲ صفحه قبلی.

(۲) در متن آمده است: «کان خشباً أو قرعاً أو خزفاً» قرع را در فرهنگ عمید اینگونه تعریف کرده: «دیگی شبیه کدو تنبل در دستگاه تقطیر به‌همراه که مایع در آن جوشانده می‌شد» (فرهنگ عمید ذیل قرع) مترجم.

(۳) در صفحه ۱۸۱ از بخش دوم گذشت که این نظر از کسانی چون شیخ [طوسی]، ابن حنبل و ابن براج، نقل شده است.

(۴) جواهر الکلام ۶: ۳۵۲. صاحب جواهر عباراتی دارد حاکی از تمایل ایشان به این نظر که طهارت به مجرد برطرف شدن عین نجاست، حاصل می‌شود. این عبارات را در مسئله‌ی پاک کننده بودن آفتاب برای حصیر و بوریا آورده است (جواهر الکلام ۶: ۲۵۷)؛ به‌زودی تفصیل این نکته در حین استدلال بر نظر مخالف مشهور، خواهد آمد.

نجس می‌کند؛ اما این نکته، استدلال به این روایات را از محل بحث ما خارج می‌کند؛ زیرا بحث ما در مُتَنَجِّس خالی از عین نجاست است. سزاوار است میان ذکر این خصوصیات بعنوان مانع از تعمیم^(۱) حکم شستن ظروف به غیر ظروف و بین حمل روایات شستن ظروف بر امحای عین نجاست چنانکه در کلام محقق همدانی رحمته الله علیه آمده است، تفاوت قائل شد. شهید صدر رحمته الله علیه این نظر محقق همدانی رحمته الله علیه را ردّ می‌کند؛ «این احتمال نیز غیر عرفی است؛ زیرا:

اولاً، برای اینکه بعضی از نجاست‌های مفروض در این دستورات، چنان نیستند که اجزاء آن معمولاً در ظرف باقی بمانند، مانند [جسم] حیوان مرده‌ای که به ظرف مالیده شده و تماس داشته باشد. ثانیاً، در بعضی از این روایات به شستن مکرر دستور داده شده است، با اینکه اگر نگاه این روایات تنها بر زوال عین نجاست و اجزاء آن متمرکز بود و به زوال نجاست حکمی [مُتَنَجِّس] نظر نمی‌داشت، برای آن کار یکبار شستن کافی بود؛ چونکه معمولاً بعد از شستن اول اجزائی که عرف آن را عین نجاست قلمداد کند، باقی نمی‌ماند.

ثالثاً، این برداشت با موضوعیت داشتن عنوان شستن، ناسازگار است؛ در حالیکه این عنوان همیشه به مثابه‌ی معیار استفاده‌ی نجاست حکمی، عمل می‌کند؛ زیرا حمل عنوان شستن بر اینکه این کار صرفاً راهی برای برطرف کردن اجزاء عینی [نجاست] است، با

(۱) لفظی که در متن آمده «تجرید» است که به معنی خالی کردن یک چیز از قیود و خصوصیات مشخصی است. این معنی عین تعمیم نیست، بلکه ملازم آن است؛ زیرا برداشتن هر قید و خصوصیت، دایره‌ی مصادیق یک حکم را توسعه می‌دهد. مترجم

متفاهم عرفی و فقهی سازگاری ندارد»^(۱).

می‌گوییم: این مناقشات، به دو بیان اجمالی و تفصیلی، مردود است. اما بیان اجمالی مساله، این است که ردّ ادعاشده زمانی موجه می‌نماید که ما فقط همین خصوصیت را در نظر بگیریم، اما اگر خصوصیات و ویژگی‌های دیگری از قبیل اختصاص حکم شستن به ظروف به منظور پاگزیزی را اضافه کنیم، این امور هم موجه به نظر می‌رسند و هم قابل قبول عرف.

اما بیان تفصیلی مساله، چنین است که این اعتراضات فی‌نفسه قابل مناقشه‌اند.

ایراد اعتراض سوم این است که می‌شود امر به شستن را بر طریقت حمل کرد، چنانکه در روایت دیگری از خود عمّار در همین باب، مالیدن واجب دانسته شده؛ چون در این روایت آمده است: «و پرسیده شد: آیا ریختن آب در ظرف کفایت می‌کند: فرمود: کفایت نمی‌کند؛ مگر اینکه ظرف را با دستش بمالد و سه بار بشوید» و هیچ کسی قائل به وجوب مالیدن نیست؛ جز به نحو طریقت و زمانی که فقط از طریق مالیدن بشود نجاست را برطرف کرد.

اشکال اعتراض دوم این است که می‌توان تعدد شستن را بر تفاوت نوع ظروف حمل کرد و اینکه بعضی از ظروف به یکبار شستن و بعضی به چندین بار شستن، نیاز دارد. شبیه این توجیه را در گذشته (بخش دوم: ۱۵۸) از علامه رحمته‌الله آوردیم.

(۱) بحوث فی شرح العروة الوثقی ۴: ۲۲۴-۲۲۵.

اشکال اعتراض اول - اگر اصل آن را بپذیریم - این است که می‌توان آن را بر شدید بودن نوع نجاست، حمل کرد.

پس این ویژگی‌هایی که یادشان کردیم، هم از تعمیم حکم وجوب شستن ظروف به غیر ظروف جلوگیری می‌کند؛ و هم از اینکه این حکم ذیل یک قاعده‌ای عام به نام «حفظ ملاقات‌کننده‌ی مُتَنَجِّس از نجاست»، قرار گیرد.

محقق همدانی رحمته‌الله از استدلال به این دسته از روایات چنین جواب داده‌اند: «نهایت چیزی که می‌توان از امر به شستن ظروف و امثال آن، مبنی بر ظهور این روایت در وجوب غیری، چنانکه ظاهر امر چنین است و بلکه راهی جز وجوب غیری، نداریم، استفاده کرد این است که استفاده از این ظروف در حال نجس بودن شان، برای خوردنی و آشامیدنی جایز نیست؛ زیرا فی الجمله مشخص است که مطلوب شارع در این دو مورد، نظافت و طهارت است، حتی نسبت به مایعاتی که طبیعت انسان از نوشیدن آن در ظرف کثیف، نفرت دارد؛ و اما تأثیر این ظروف در نجاست هر چیزی که با آن ملاقات کند به نحوی که نجاست [مایع و...] بعد از انتقال به جای دیگر نیز باقی بماند، پذیرفتنی نیست. مگر نمی‌بینی که وقتی مولا نوکرش را به شستن ظروف آلوده‌ای که در خوردن و آشامیدن استفاده می‌کند، دستور دهد، از این دستور فقط کراهت استفاده از ظروف کثیف برای خوردن و آشامیدن را می‌فهمد، نه کراهت مطلق برای هر چیزی را که با رطوبت با این ظروف ملاقات کند»^(۱).

می‌گوییم: این سخن ایشان که «حتی نسبت به مایعات» ظاهر در آن است که مایعات به مُجَرَّد ملاقات با ظروف مُتَنَجِّس، نجس می‌شود، نه اینکه تنها ناظر با پاکیزگی آن باشد؛ و این همان موجهی جزئی‌ای است که در گذشته دلالت اقتضا را با آن تصحیح و توجیه کردیم. بلکه این سخن ایشان که «اما تأثیر این ظروف ...» ظاهر در تمایل به نجاست تمام چیزهایی است که با مُتَنَجِّس اول ملاقات داشته باشد؛ اما ملاقات با مُتَنَجِّس‌های بعدی سبب نجاست نمی‌شود. این نشان می‌دهد که سخنان ایشان علیه السلام از انسجام کافی برخوردار نیست؛ زیرا یکبار علت وجوب شستن ظروف را ناپسند بودن استفاده از ظروف ناشسته برای خوردن و نوشیدن می‌داند و نه نجاست چیزی که با این ظروف ملاقات کند؛ و بار دیگر احتمال نجس شدن مایعات [بر اثر ملاقات با این ظروف] را مطرح کرده و نهایتاً غیر مایعات را در زمره‌ی مایعات قرار می‌دهد.

بعضی از شاگردان اهل تحقیق ایشان، این نظرش را چنین رد کرده‌اند: «ظاهراً حرمت استعمال ظروف و حرمت خوردن چیزی که در آن ریخته شده، به دلیل نجاست آن است؛ وگرنه حرمت استعمال یک واجب نفسی می‌بود و این با اعتراف ایشان به ظهور روایات در حرمت غیری، ناسازگار است».^(۱)

اشکالی که بر این ردیه وارد می‌شود، این است که سخن محقق همدانی علیه السلام صراحت دارد که امر غیری است، ولی غیری بودن آن به

(۱) موسوعة الشيخ محمد حسين آل كاشف الغطاء: ۴: ۲۴.

معنی پاکیزه داشتن غذا و نوشیدنی از طریق نگذاشتن شان در ظروف آلوده است نه به معنی اینکه ظروف مذکور چیزی را که در آن گذاشته شود، نجس می‌کند. وجود این احتمال - که احتمال موجهی است بعدا شواهدی بر آن اقامه خواهیم کرد و نه اینکه یک امر عقلی محض باشد - برای بطلان آن استدلال کفایت می‌کند. اگرچه ما از کلام ایشان علیه السلام چنین برداشت کردیم که معنای دوم غیریت را نیز می‌پذیرند، ولی به نحوی که نجاستش به چیزی دیگر سرایت نمی‌کند.

آیت الله خوئی علیه السلام این توجیه را عجیب و غریب خوانده و گفته است: «دلیل غرابت این توجیه واضح است؛ زیرا استعمال ظرف مُتَنَجِّس و غذا خوردن در آن اگر سبب نجاست غذا و نوشیدنی موجود در آن، نشود، نه مبغضویتی دارد و نه حرام است؛ این یک حکم بدیهی فقهی است. از اینجا مشخص می‌شود که امر به شستن ظروف، امر ارشادی است و ما را به این نکته ارشاد می‌کند که ظروف مُتَنَجِّس چیزی را که با آن ملاقات داشته باشد، نجس می‌کند؛ و اینکه غذا خوردن در ظروف مُتَنَجِّس مثل غذا خوردن در ظروف طلایی و نقره‌ای نیست که خوردن و نوشیدن در آن دو، به دلیل روایاتی که از استعمال شدن منع می‌کند، فی نفسه مبغوض و منفور باشد [نه به دلیل اینکه غذا و نوشیدنی را نجس می‌کنند]. بر خلاف خوردن در ظروف مُتَنَجِّس؛ زیرا هیچ دلیل نداریم که حتی در فرض نجس نکردن غذا و نوشیدنی، بر مبغوض بودن خوردن و نوشیدن در آن‌ها دلالت کند.»^(۱)

می‌گوییم: این سخن، عین همان تقریب دلالت اقتضا است که ما از راه دیگری به تصحیح آن دلالت پرداختیم؛ زیرا حکم به وجوب شستن ظروف به منظور پاک‌داشتن غذا و نوشیدنی از اینکه در ظرف آلوده گذاشته شود، چیزی است که در شرع هم آمده است؛ بنابراین، توجیه محقق همدانی رحمته الله علیه موجه است و در پرتو خصوصیتی که ما قبل از آن ذکر کردیم، هیچ غرابتی در آن دیده نمی‌شود. مذاق شارع مقدس هم در باب پاک‌داشتن غذا و نوشیدنی از هر کاستی معنوی مثل بسم الله نگفتن و امثال آن، برای ما معلوم است. تردیدی نیست که استعمال ظروف آلوده برای خوردن و نوشیدن، یک نقص و کاستی به شمار رفته و در نتیجه مبعوض مولا است؛ چه این ظروف سبب نجاست چیزهای دیگری که با آن ملاقات می‌کند، بشود یا نشود.

خودداری از استعمال نجس در کارهای دیگری که انسان انجامش می‌دهد، نیز مستحب است؛ حتی اگر آن کار مشروط به طهارت نباشد. بلکه نشستن لباس کثیف مکروه است، حتی اگر نجس نباشد؛ زیرا از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که ایشان به یکی از زنانش دستور داد لباسش را بشوید و گفت: هرگاه لباس کثیف شود، از تسبیح خداوند باز می‌ماند.^(۱)

اضافه بر آن، دلیل نقضی نیز علیه ایشان صلی الله علیه و آله و سلم وجود دارد و آن عبارت

(۱) در تفسیر ثعالبی (۱: ۱۰۳) از مقداد بن معد کرب به شکل مضمَر [حدیث مُضَمَّر، حدیثی است که در آن به جای نام مسئول از ضمیر استفاده می‌شود، مثل: سألته، سمعته و...] نقل شده است که: «لباس تا زمانی که نو است، تسبیح می‌گوید و هرگاه کثیف شد، تسبیح گفتن را ترک می‌کند».

است از وجوب تطهیر لباس نمازگزار؛ زیرا این تطهیر به خاطر آن نیست که لباس بدن نمازگزار را نجس می‌کند؛ بنابراین شرط لباس آن است که پاک باشد حتی اگر خشک بوده و [بدن نمازگزار را] نجس نکند. پس وجوب تطهیر [لباس] حکم خاصی است مربوط به داخل شدن در نماز، نه اینکه برای حفظ ملاقات کننده [لباس] از نجاست، صادر شده باشد. شستن ظروف برای استعمال آن در خوردن و آشامیدن، نیز از همین قبیل است.

از آنچه گذشت، نظر ما در مورد تمسخر و طعن نظریه فیض کاشانی رحمته الله علیه از سوی وحید بهبهانی رحمته الله علیه روشن می‌شود که گفته است: «چیزی که برای همه مکلفین - حتی زنان - بدیهی است و به مثابه‌ی دین کودکان ممیز به شمار می‌رود، این است که ظرف پر از ادرا انسان، سگ یا خوک یا ظرف پر از نجاست عینی دیگر که مایع [مانند خون] یا تر [مانند گوشت خوک] باشد، وقتی خالی شود و ظرف مورد نظر با پارچه یا با موی خوک، سگ و غیر موی از اعیان نجاست یا مُتَنَجِّس، مالیده شود و این مالیدن در حدی باشد که عین نجاست را از ظرف بزداید ولی ظرف هنوز هم شسته نشده باشد؛ جایز نیست که در چنین ظرفی شیر و امثال آن را برای نوشیدن یا نان تر برای خوردن، یا آب برای نوشیدن، بریزند، چه رسد به اینکه با آن وضو بگیرند، غسل کنند و یا نجاستی را تطهیر کنند. این کارها تا زمانی که ابتدا خود ظرف مطابق شریعت تطهیر نشده باشد، جایز نیست. مضاف بر این نکته، قبلاً راجع به اخبار متواتر این باب شناخت پیدا

کردید؛ خصوصا روایاتی که در مورد ظرف نجس و بلکه ظرف مُتَنَجِّس، به دست ما رسیده است که برای استعمال ظروف، به شستن آن دستور می‌دهد و چیز دیگر را کافی نمی‌داند».

در مورد فرش و غیر آن نیز مسئله از همین قرار است که قبلا بدان اشاره شد و همه فقهای برگزیده طبق همین اخبار فتوا داده‌اند؛ حتی خود مصنف [فیض کاشانی]. پس چگونه ممکن است هرگاه مکلفی بخواهد به این دستورات عمل کند، یک مقلد و سواسی به حساب آید که به نعمت‌های الهی کفر ورزیده و نسبت به دین جاهل و ناآگاه است؟ بلکه حتی اگر بخواهد طبق این دستورات احتیاط پیشه کند، باز هم چنین القابی به وی داده شود.

از این کلام فیض کاشانی برمی‌آید که ایشان خانواده، خدمتکاران و مقلدان خودش را از شستن ظروف و امثال آن منع می‌کرده است تا مبادا به جرگه‌ی وسواس‌های پیرو شیطان و کافران به نعمت خدای رحمان و جاهلان به دین، در آیند؛ و ما به قطع و یقین می‌دانیم که وی چنین کاری نمی‌کرده، بلکه شستن را بر می‌گزیده است. این سخن ایشان که گفته: «تقلید بر آنان غالب شده است» سرزنش کسانی است که وی برای‌شان چنین فتوایی صادر نموده است؛ و این سخن ایشان هم اشکالاتی دارد. با همه اینها، وجهی ندارد که بگوید: «مُتَنَجِّس، نجس نمی‌کند»، بلکه بایستی به طهارت آن مُتَنَجِّس فتوا بدهد؛ چه ظرف باشد یا غیر آن؛ زیرا نجاست شرعی عبارت است از وجوب اجتناب و دوری گزیدن از یک چیز و در مورد ظرف و امثال

آن وجوبی در کار نیست؛ زیرا اینها نماز نمی خوانند! ایشان به زودی در بحث از تطهیر اجسام صیقلی، به همان چیزی که ما گفتیم، تصریح خواهند کرد؛ دقت کنید.

پس چه شگفتی عجیب تر از این است که پاک کردن نجس العین موجود در یک ظرف، با نجس العین دیگر -مثل موی سگ و خوک- در حدی که عین نجاست از آن زایل شود، سبب طهارت ظرف و امثال آن گردد؛ به نحوی که شستن آن، حتی از باب احتیاط هم جایز نباشد.^(۱)

می گویم: این اشکالات بر فیض کاشانی وارد نیست؛ زیرا وی به تبع روایات وارده،^(۲) به وجوب شستن ظروف و تعدد این شستو قبل از استعمال آن برای خوردن و آشامیدن، معتقد است و در آب دهان سگ لازم است ابتدا با خاک تطهیر شود. پس در نظر ایشان تنها ازاله نجاست از طریق پاک کردن و امثال آن، کفایت نمی کند، اگرچه کلام ایشان در مجموع این احتمال را مطرح می کند که شستن به منظور برطرف عین نجاست و از باب حرمت خوردن نجس، است نه از باب تطهیر ظروف. چون ایشان در مفتاح پیشین گفته اند: «بر طرف کردن نجاست از ظروف به منظور استفاده از آن برای خوردن و آشامیدن، واجب است؛ زیرا خوردن نجس جایز نیست».^(۳)

ایشان رحمتهما در تمام چیزهایی که دلیل خاصی بر وجوب شستن با آب

(۱) مصابیح الزلال فی شرح مفاتیح الشرائع، محمدباقر وحید بهبهانی، ۵: ۱۰۳-۱۰۴. چاپ اول،

۱۴۲۴ ق، موسسه علامه مجدد الوحید البهبهانی.

(۲) ر.ک: مفاتیح الشرائع ۱: ۸۴، مفتاح ۸۳ و ۱: ۸۷، مفتاح ۸۹.

(۳) مفاتیح الشرائع ۱: ۸۳، مفتاح ۸۲.

وارد نشده، به ازاله‌ی نجاست اکتفا کرده و در تقویت و تأیید نظر سید مرتضی علیه السلام به کفایت پاک کردن اجسام صیقلی، فتوا داده است: «این نظر قوی است؛ زیرا نهایت چیزی که از شرع به دست می‌آید همان وجوب دوری از عین نجاست است؛ اما وجوب شستن آن با آب از روی هر جسمی، چنین چیزی در شرع نیامده. است پس هرگاه به زوال نجاست از یک جسم، علم قطعی حاصل شد، به طهارت آن حکم می‌شود؛ مگر مواردی چون لباس و بدن که دلیل خاص آن را از این قاعده خارج کرده و شستن با آب را در آن شرط می‌داند»^(۱).

می‌گویم: استبعادهای مذکور، همچون موارد مشابه دیگر، صلاحیت کنار زدن مفاد دلیل را ندارد: «چنانکه می‌بینید روان مردم نه طهارت از طریق تبعیت را، حتی به صورت اجمالی و در بعضی از موارد، می‌پذیرد؛ و نه هم محض برطرف شدن عین نجاست را، چنانکه در مورد موزه و کف پا، چنین است؛ بلکه حتی در مورد آفتاب نیز اگر عین نجاستی مثل ادرار را خشک کند، حکم به طهارت نمی‌کنند؛ و موارد دیگری که روان آدمیان از پذیرش آن سر باز می‌زنند و گوش‌شان توان شنیدنش را ندارند؛ و هرگاه دلیل بر خلاف آنظر و فهم [مردم اقامه شود، باکی از مخالفت آنان نداریم^(۲)].»^(۳) در گفته‌های وحید بهبهانی مواردی دیگری قابل‌مناقشه هم وجود دارد که نیازی

(۱) مفاتیح الشرائع ۱: ۸۶، مفتاح ۸۷.

(۲) عبارت ابهام دارد و اصل آن چنین است: «وما نحن وهم إذا ساعدنا الدليل علي خلافهم».

مترجم

(۳) بخشی از گفته‌های شیخ خالصی علیه السلام که شیخ بلاغی آن را در نامه‌اش (ص ۴۷) نقل کرده است.

نیست به خاطر آن‌ها سخن را به درازا بکشیم، مثل این گفته او: «چون نجاست شرعی یعنی وجوب دوری کردن»، این کلام ظاهر در عین نجاست است با اینکه بحث ما در مُتَنَجِّس یعنی ظرف، جریان دارد که در این صورت آنچه ایشان عَلَيْهِمُ السَّلَامُ آورده یکی از آثار است و یکی دیگر از آثار نجاست، وجوب تطهیر است؛ اگرچه اجتناب از نجاست واجب نباشد. این همان چیزی است که به نجاست حکمیه، شناخته می‌شود.

بخش دوم ادله‌ی مشهور

از جمله‌ی روایات این باب، معتبره عیص بن قاسم است که گفته: «از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ در مورد مردی پرسیدم که در جای بی‌آب ادراک کرده و سپس آلتش را با سنگ پاک کرده است؛ در حالیکه آلت و ران‌هایش عرق داشته است. ایشان عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: «آلت و ران‌هایش را باید بشوید».^(۱)

می‌گویم: دلالت این روایت بر مقصود را اینگونه توضیح داده‌اند که دستور به شستن هردو ران، فقط به خاطر نجاست آن‌ها از طریق ملاقات با آلت مُتَنَجِّس است و این پس از زوال نجاست از آلت و وجود رطوبت و تری قابل انتقال یعنی عرق است.

[اشکال این استدلال]

بر این استدلال اشکال می‌شود که:

(۱) وسائل الشیعة ۲: ۳۵۰، ابواب أحكام الخلو، باب ۳۱، حدیث ۲.

۱. در روایت نیامده که ران‌ها با سر آلت مُتَنَجِّس ملاقات داشته؛ پس روایت به لحاظ منشأ و علت و جوب شستن ران‌ها، مجمل است و نهایت چیزی که می‌توان گفت اینکه روایت بر استحباب شستن ران‌ها دلالت دارد؛ آنهم از باب احتیاط و به‌خاطر احتمال ملاقات [با نوک مُتَنَجِّس آلت تناسلی].

۲. این استدلال مبتنی بر آن است که واو در «و قد» استثنایه باشد ولی این کار مشخص نیست؛ زیرا ممکن است آن واو حالیه باشد و آن مرد ادرار کرده و سپس در حالیکه آلت و ران‌هایش عرق داشته، بول را پاک کرده به نحوی که سرایت نجاست از طریق ادرار که عین نجاست است، صورت گرفته باشد. پس این روایت از محل بحث ما [که مُتَنَجِّس باشد] بیگانه است، دقت کنید.^(۱)

اگر از نکات ذکرشده کوتاه بیاوریم، این جزء از روایت معارض دارد که جزء دوم خود آن است؛ یا اینکه این دو جزء چنانکه از ظاهرش پیداست، دو روایت بوده و با هم ادغام شده‌اند. در جزء دوم آمده: «و از ایشان عَلَيْهِمُ السَّلَامُ در مورد کسی که با دستش آلت خود را مالیده، سپس دستش عرق کرده و به لباسش خورده، آیا لازم است لباسش را بشوید؟ فرمود: نه.»^(۲)

شیخ حلی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ در این مورد گفته است: «به نظر می‌رسد ابتدای روایت با آخر آن متناقض است؛ لذا مشهور به‌خاطر مجمل بودن آن، کنارش

(۱) بزودی علت این امر، هنگام مطرح شدن این احتمال در سخنان محقق همدانی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ خواهد آمد.

(۲) وسائل الشیعة ۳: ۴۰۱، ابواب النجاسات، باب ۶، حدیث ۲.

گذاشته است. چنانکه عادت آنان در مواردی که اول روایت با آخر آن متناقض باشد، همین است. یا به خاطر اینکه این دو تا دو روایت‌اند و در این صورت روایت اولی با دومی تعارض داشته و هردو از اعتبار ساقط می‌شوند»^(۱).

می‌گویم: وحید بهبهانی رحمته الله علیه به منظور رهایی از تعارض این جزء، برای جواب امام علیه السلام اینگونه استدلال کرده است: «چون با مالیدن آلتش، یقین به نجاست دستش حاصل نمی‌شود. در کتاب **وافی** نیز - بعد از توجیه روایت آتی حکم بن حکیم به اینکه اولاً متنجس، نجس کننده نیست - به این امر اعتراف می‌کند.

دوم: اینکه یقین نداشته باشد که ادرار به تمام اجزاء دستش رسیده و همچنین یقین نداشته باشد که تمام اجزاء دستش به صورت، بدن یا لباس او تماس داشته است و اینکه تمام دستش عرق کرده؛ هیچ یک از این سه چیز [صورت، بدن و لباس] با احتمال ملاقات با ادرار، نجس نمی‌شود؛ زیرا یقین جز با یقین مشابه شکسته نمی‌شود. پایان»^(۲).

می‌گویم: شیخ بلاغی نیز در نامه‌ی خود این احتمالات را به تبع ایشان ذکر کرده و اضافه نموده است: «با اینکه غالباً عرقِ دستی که با آن می‌مالد یا پاک می‌کند یعنی کف دست، به شکل رطوبت است و نه به نحوی که نجاست را به دیگر قسمت‌های بدن سرایت دهد،

(۱) دلیل العروة الوثقی ۲: ۸۷.

(۲) مصابیح الظلام ۵: ۹۷.

پس شاید امام علیه السلام از کلام پرسشگر، شک در نجاست را فهمیده چون حال یا مقام سؤال چنین اقتضایی داشته؛ از این رو، مطابق آنچه استصحاب طهارت لباس اقتضا می کرده، جواب داده است.^(۱)

می‌گوییم: این احتمالات خلاف ظاهر است و اطلاق نفی را تقیید نمی‌زند؛ باوجوداین احتمالات وجهی برای سؤال، خصوصا از امثال عیص، باقی نمی‌ماند و برای رفع تعارض هم سودی نمی‌رساند. در این حال، یا بایستی شستن ران‌ها را حمل بر استحباب کرد و مانعی از یکجا کردن واجب و مستحب در یک سیاق و زمینه، وجود ندارد؛ زیرا عنصر مطلوبیت میان آن مشترک است؛ یا اینکه قواعد تعارض میان دو جزء اول و آخر روایت جاری شده و به اصول و قواعد جاری در این مقام، مراجعه کنیم.

در قبال این گفته، محقق همدانی رحمته الله علیه تلاش کرده تعارض میان جزء اول و دوم این روایت را برطرف کند؛ زیرا جزء اول با بحث ما بیگانه است. در نتیجه، ذیل روایت که صریحا از واجب نبودن شستن سخن می‌گوید، بدون معارض باقی خواهد ماند: «چون احتمال دارد واو موجود در ابتدای روایت، حالیه باشد؛ یا دستور به شستن ران‌ها به منظور رعایت احتیاط و به‌خاطر اینکه غالبا اجزای ادارار بر سر آلت تناسلی باقی می‌ماند یا بعد از پاک کردن سر آن، [مجددا] خارج می‌شود؛ و احتمالات دیگری که صلاحیت جزء اول روایت را برای معارضه با جزء بعدی زیر سؤال می‌برد؛ به‌خاطر اینکه ذیل روایت ظاهر

(۱) موسوعة الشيخ البلاغی ۷: ۱۱۹.

در نفی وجوب است»^(۱).

شیخ حَلّی رحمته اللہ علیہ منظور محقق همدانی را اینگونه توضیح داده است: «ابتدای روایت با آخر و ذیل آن سازگاری دارد؛ زیرا «واو» حالیه است و لفظ «قد» هرگاه بر فعل ماضی داخل شود، معنی تحقیق را افاده می‌کند؛ مثل «جاء زید و قد قام أبوه: زید آمد، در حالیکه پدرش ایستاده بود» که به معنی تحقق قیام قبل از آمدن زید است. در نتیجه، دستور به شستن، برای عرق موجود در زمان بول است که با همین بول نجس شده بود؛ زیرا شخص عامل در حال [حاضر] پاک کرده است؛ پس این حال در زمان عمل عامل، موجود و ثابت بوده است»^(۲). می‌گوییم: بر این توضیح محقق همدانی رحمته اللہ علیہ چندین اشکال وارد است: الف) عطفی بودن «واو» اقرب به واقع است و چنانکه مشهور گفته، واو عطفی، دلالت بر ترتیب زمانی دارد. اگر «واو» حالیه می‌بود، فعل «ادرار کرده» را متصل به آن ذکر می‌کرد نه با فاصله و بعد از لفظ «پاک کردن»؛ مگر اینکه گفته شود منظور گوینده حال پاک کردن است، چنانکه شیخ حَلّی رحمته اللہ علیہ توضیح داده است. در این صورت تصوّر به هم رسیدن عرق و ادرار و سرایتش به ران‌ها، دشوار می‌شود.

ب) جزء دوم روایت صراحت دارد که بعد از پاک کردن ادرار، عرق محقق شده است، چون آن را با لفظ «ثم» آورده، بنا بر اینکه مسئله در هردو جزء روایت، یکی بیش نیست.

(۱) مصباح الفقیه ۸: ۳۱.

(۲) دلیل العروة الوثقی ۲: ۸۷.

ج) اگر از آنچه گفتیم، کوتاه بیاییم، فرض گرفتن عرق پیش از ادرار کردن، مستلزم سرایت ادرار نیست.

د) اضافه بر آن، به فرض ادرار کردن، این امر نیاز به سؤال ندارد؛ خصوصاً از کسی مثل عیص که شخص «موثق و محترمی»^(۱) است. ه) راوی در سؤال خودش این نکته را که عرق سبب سرایت نجاست می‌شود، در نظر داشته؛ لذا مفروض گرفتن ملاقات [عرق] با ادرار، مخالف مراد و منظور پرسشگر، است.

شیخ [حسین] حلی^(۲) در مورد این توضیح محقق همدانی^(۳) گفته است: «ناتمام است؛ زیرا دلیلی که سبب شستن ران شود، در دست نیست، مگر اینکه مُتَنَجِّس را نجس کننده بدانیم؛ چه اینکه مُقَدَّم بودن عرق بر پاک کردن [ادرار آلت] سبب درآمیختن با بول نمی‌شود. چونکه ملاقات اگر در حال نشستن او روی داده باشد، پس آنچه با عرق ران ملاقات داشته، خود ادرار نبوده است و اگر در حال ایستادن روی داده باشد، این ملاقات بعد از پاک کردن روی داده، پس تنها آلت تناسلی که با ادرار نجس شده، تماس داشته است»^(۲).

می‌گوییم: ممکن است تعارض را اینگونه دفع کنیم که پاک کردن آلت تناسلی با دست که در جزء دوم حدیث آمده، صراحتی در پاک کردن ادرار ندارد؛ بنابراین، شاید مکلف آلت مُتَنَجِّس خود را بعد از

(۱) «نقۃ عین» در مورد «عین» اصحاب رجال گفته‌اند: «کسی که مُحَدَّث است و درباره بُعد حدیثی او گفته شود «عین» یعنی در میان محدثین آبرو دارد؛ یعنی از وثاقت هم یک درجه بالاتر است» (ر.ک: مدرسه فقهات). <https://www.eshia.ir> / مترجم.

(۲) همان.

برطرف شدن عین نجاست، دست مالیده باشد و در نتیجه دست، مُتَنَجِّس دوم می‌شود؛ چون با مُتَنَجِّس اول [آلت تناسلی] نجس شده است. پس نفی وجوب از شستن لباس، از این لحاظ بوده؛ اما شستن ران‌ها که در جزء اول آمده برای آن است که با مُتَنَجِّس اول یعنی آلت تناسلی، ملاقات داشته است. پس موضوع در اینجا دو چیز است و این دو جزء از روایت با هم تعارض ندارند. راه جمع بین دو جزء این است که مُتَنَجِّس اول، نجس می‌کند، مُتَنَجِّس دوم، نه؛ و دلیل این تفصیل میان دو مُتَنَجِّس، همین معتبره است. ولی چنین برداشتی با ظاهر این روایت ناسازگار است؛ چون روایت در دست مالیدن به منظور برطرف کردن ادرار از آلت تناسلی، ظهور دارد و اینکه عرق، به تصریح روایت، بعد از دست مالیدن به آلت تناسلی، محقق شده است. پس وجهی برای این فرض که نجاستِ دست، معلول مالیدن آن به آلت تناسلی مُتَنَجِّس است، وجود ندارد. در نتیجه این توجیه برای جمع [بین دو جزء اول و دوم روایت] ناتمام بوده و تعارض ثابت و پابرجا می‌ماند.

۳. اگر دلالت معتبره بر نظر مشهور را، بپذیریم، این معتبره معارض با روایاتی است که در نظریه‌ی دوم آمده، مثل صحیحہ حکم بن حکیم (صفحه ۱۲۸؟).

دسته چهارم

از جمله‌ی روایات، معتبره‌ی حنان بن سدید است که گفت: «شنیدم

مردی از امام صادق علیه السلام پرسید: من گاه ادرار می‌کنم و آب نمی‌یابم، این بر من سخت تمام می‌شود. امام علیه السلام فرمود: وقتی ادرار کرده و آن را پاک کردی، آب دهانت را به آلت خودت بمال و اگر بعد از آن چیزی [تری و رطوبتی] یافتی، بگو: این تری آب دهان است.^(۱)

می‌گویم: فیض کاشانی رحمته الله به همین روایت بر مقصود خودش، با توضیحی که انشاءالله می‌آید، استدلال کرده است. با این تفاوت که ایشان احتمال دلالت روایت بر نظریه‌ی مشهور را نیز مطرح کرده است؛ به این بیان: «شاید این فرد از رطوبتی شکایت داشته که گاه انسان اندکی بعد از ادرار کردن، در لباس یا بدن خودش می‌یابد. این رطوبت گاه ناشی از عرق است و گاه هم از مجرای ادرار بیرون می‌آید و مطابق هردو فرض، اگر قائل به سرایت نجاست از متنجس، باشیم، در صورتی که بعد از ادرار، با آب استنجا نکرده باشد، در اثر این رطوبت لباس و بدن نجس می‌شود؛ زیرا لباس و بدن با همان محل مُتَنَجِّس ملاقات داشته است. پس امام علیه السلام به این فرد یک حیله‌ی شرعی یاد داده تا با استفاده از آن، خود را از تنگنای این حرج رهایی دهد؛ حرجی که در دین نفی شده است. حیله‌ی شرعی چنین است که پس از پاک کردن مخرج بول و خشک کردن آن با سنگ، خاک یا پارچه، قسمت‌های دیگر و پاک بدنش غیر از مخرج بول را با آب دهانش بمالد تا اگر بعداً رطوبتی یافت قرار را بر آن بگذارد که این رطوبت حاصل همان آب دهان است نه معلول عرق و نه اینکه از مخرج بول

(۱) وسائل الشیعة ۱: ۲۸۴، أبواب نواقض الوضوء، باب ۱۳، حدیث ۷.

خارج شده باشد؛ زیرا ممکن است چنین رطوبتی ناشی از آب دهان باشد؛ همانگونه که ممکن است ناشی از یکی از آن دو باشد؛ و هنگامی که یقین به نجاست پیدا نکند، برطرف کردن آن بر او واجب نیست»^(۱).

می‌گوییم: فشرده‌ی توضیح مذکور را می‌توان اینگونه بیان کرد که مشکل اصلی راوی این است که خروج رطوبت مشکوک از مخرج بول حتی بعد از استبراء، یا عرق کردن و رطوبت‌های قابل انتقال دیگر، سبب نجاست چیزهایی می‌شوند که با آلت مُتَنَجِّس ملاقات داشته باشند. در نتیجه امام علیه السلام روش برطرف کردن فشار روانی و معالجه‌ی شک را، به وی آموخت. به این نحو که قسمت‌های پاک آلت خودش را هم [با آب دهان] تر کند و در این صورت احتمال خواهد داد که آن تری معلول این یکی [آب دهان] باشد که پاک است؛ نه رطوبتی که با مخرج نجس بول، ملاقات داشته است.

مشهور هم این توجیه فیض کاشانی رحمته الله علیه را برای این روایت برگرفتند، غافل از اینکه این توجیه بیشتر بر خلاف مقصود مشهور دلالت می‌کند. وحید بهبهانی رحمته الله علیه در این زمینه گفته است: «دلالت این روایت بر خلاف نظر مشهور، اقرب و بلکه متعین است»^(۲).

می‌گوییم: می‌توان استدلال مشهور را به چند دلیل رد کرد:

۱. کلام شهید اول در کتاب ذکری: «و خبر حنّان از امام صادق علیه السلام

(۱) الوافی ۶: ۸۳، حدیث شماره ۳۹۷۶.

(۲) مصابیح الظلام ۱: ۹۷.

که «آب دهان را بر آن بمالد و هرگاه رطوبتی یافت، از آب دهان بداند»، باید ترک شود. چون امام صادق علیه السلام به شستن بعد از ادرار دستور داده است.^(۱)

می‌گوییم: شاید وجه ترک این روایت، اشکال سندی آن باشد. شهیدثانی هم از این روایت با عنوان خبر نام برده؛ زیرا نجاشی حنّان را توثیق نکرده است. یا وجه ترک، واقفی مذهب بودن حنّان است؛ ولی شیخ [طوسی] حنّان را مؤثّق معرفی کرده است.

یا چون شهید اول رحمته الله چنانکه از آخر سخن ایشان به دست می‌آید، از این روایت چنین فهمیده که مخرج بول از طریق مالیدن آب دهان، پاک می‌شود. گویا این روایت شبیه آنچه است که در درمؤثقه غیاث بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: «عیبی ندارد که خون با آب دهان شسته شود».^(۲) براساس این احتمال، حدیث مذکور با موضوع مورد بحث ما، بیگانه نیست.

صاحب حدائق رحمته الله در پاسخ گفته است: «باوجود معنای درستی که این خبر بر آن حمل شود، ترک آن وجهی ندارد. ظاهراً شهید اول از این خبر چنین فهمیده که مالیدن آب دهان به آلت تناسلی در فرض فقدان آب، سبب طهارت آن از ادرار می‌شود. تردیدی نیست که این خبر با چنین معنایی بالاجماع متروک است و اگر صراحتاً بر چنین معنایی دلالت کند، می‌شود آن را بر تقیه حمل نمود؛ چنانکه در کتاب

(۱) ذکری الشیعة ۱: ۱۶۹.

(۲) وسائل الشیعة ۱: ۲۰۵، أبواب الماء المضاف، باب ۴، حدیث ۲. نقد و بررسی آن در صفحه ۹۱ بخش دوم، گذشت.

مدارک این احتمال را مطرح کرده است - و بزودی (صفحه ۱۴۳) خواهد آمد؛ زیرا این خبر موافق نظر أبوحنیفه است که می‌گوید نجاست را می‌توان با هر مایعی، بر طرف کرد»^(۱).

۲. توضیح مشهور با ظاهر روایت مخالف و ناسازگار است. روایت در این ظهور دارد که آنچه با آب دهان تر می‌شود، همان مخرج بول است و حمل آن بر قسمت‌های پاک [آلت]، بعید است.

۳. این راه‌حل، سودی برای مدعی ندارد؛ زیرا رطوبت قسمت‌های پاک، غالباً بعد از جمع شدن و کوچک شدن آلت، به سر آن سرایت می‌کند؛ خصوصاً که در روایتی مومن چنین توصیف شده: «آلتش کوچک است»^(۲).

۴. انسان در اغلب موارد می‌تواند وجدانا آنچه را که از آلت تناسلی بعد از استبراء خارج می‌شود، از رطوبت بیرونی که خودش بوجود آورده، تمییز دهد. پس این راه حل هیچ ثمره‌ای ندارد.

۵. این روایت معارض روایتی است که ملاقات‌کننده [با رطوبت] در این حالت را خالی از اشکال می‌داند، مثل صحیح‌هی حکم بن حکیم که بعداً می‌آید (ص ۱۲۸) و غیر این صحیح‌ه.

(۱) الحدائق الناضرة ۵: ۲۷۱.

(۲) شهید اول در کتاب ذکری از حماد اللحم از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که: «پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در روز بدر به دفن کردن افرادی که آلت کوچک داشتند، دستور داد و فرمود: این خصلت تنها در انسان‌های ارجمند وجود دارد» شهید گفته است: این روایت را شیخ أطوسی در کتاب خلاف و مبسوط، نقل کرده است. (وسائل الشیعة ۳: ۲۰۵، أبواب الدفن وما یناسبه، باب ۳۹، حدیث ۳)، این روایت را در کتاب «الوسائل» (فی أبواب جهاد العدو، باب ۶۵، حدیث ۱) به شکل مسند نقل کرده است.

۶. اگر چنین دلالتی را بپذیریم، حاصل نهایی اش این خواهد بود که مُتَنَجِّس اول - یعنی مخرج بول بعد از برطرف کردن عین نجاست از آن - نجس می‌کند، اما مُتَنَجِّس بالواسطه نجس نمی‌کند و این یکی از نظریه‌ها در این مسئله است.

۷. احتمال فیض کاشانی مبنی بر بیگانگی روایت مذکور از مساله‌ی مورد بحث؛ و هرگاه پای احتمال در میان آید، استدلال باطل می‌شود. فیض کاشانی دلالت این روایت را بر نظر خودش یعنی نجس نکردن مُتَنَجِّس، قریب دانسته است. به یاری خداوند به‌زودی توضیح این سخن و نقد و بررسی آن (صفحه ۱۴۳) خواهد آمد.

دسته پنجم

از جمله‌ی روایات این باب، روایت مُعَلِّی بن خنیس است که گفت: «از امام صادق علیه السلام در مورد خوکی پرسیدم که از آب خارج شده و در مسیری راه می‌افتد در حالیکه آب از بدنش روی زمین می‌ریزد، آیا می‌توانم با پای برهنه در این مسیر راه بروم؟ ایشان علیه السلام فرمود: آیا پشت‌سر خوک هیچ جای خشکی باقی نمانده؟ گفتم: مانده است. فرمود: پس اشکالی ندارد؛ برآستی که بعضی از قسمت‌های زمین قسمت دیگر را پاک می‌کند».^(۱)

بیان مطلب اینک: «اگر آبی که با ملاقات بدن خوک نجس شده

(۱) سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الخنزير يخرج من الماء فيمرّ على الطريق فيسيل منه الماء، أمرّ عليه حافياً؟ فقال عليه السلام: أليس وراءه شيء جاف؟ قلت: بلي، قال: فلا بأس، إن ايرض يظهر بعضها بعضاً وسائل الشيعة ۳: ۴۵۸، أبواب النجاسات، باب ۳۲، حدیث ۳.

است، زمین را نجس نمی‌کرد، نیازی به پرسش امام (ع) از وجود زمین خشک پشت سر خوک، نبود؛ زیرا در این فرض پای مکلف پاک است و به چیزی نجس نشده است؛ چه زمین خشکی وجود داشته باشد یا نه؟^(۱)

می‌گوییم: نیازی نیست نجس شدن زمین با آبی که از بدن خوک ریخته را مفروض بگیریم؛ زیرا زمین با راه رفتن خوک بر آن، نجس می‌شود. پس آب واسطه‌ی انتقال نجاست نیست، بلکه تنها واسطه‌ی تحقق رطوبت است و این رطوبت نجاست را از خوک به زمین انتقال می‌دهد. در نتیجه، زمین مُتَنَجِّس اول به واسطه‌ی پای گذاشتن خوک، است و اثری که آب جاری از خوک دارد، همان ایجاد رطوبتی است که سبب سرایت نجاست می‌شود. نه اینکه آب مُتَنَجِّس اول باشد و زمین مُتَنَجِّس دوم. بله در آن مساحت و بخشی از زمین که آب از خوک جاری شده ولی خود خوک پای نگذاشته، زمین مُتَنَجِّس دوم است نه اول. این تفکیک بین مُتَنَجِّس اول و دوم، پیامدی دارد که در تعلیقات بعدی انشا الله توضیح داده می‌شود

این سخن پرسشگر که «بر آن راه می‌روم» ضمیر موجود در آن به راه یعنی زمین، برمی‌گردد؛ چنانکه از ظاهر جواب امام علیه السلام به دست می‌آید که فرمود: «بعضی از قسمت‌های زمین قسمت دیگر را پاک می‌کند» و قرینه‌ی واقعیت خارجی هم این برداشت را تأیید می‌کند، زیرا زمین آب را در خودش فرومی‌برد، پس نمی‌شود ضمیر به آب

برگردد تا گفته شود که نجس کردن مایع متنجس، مورد اتفاق فریقین است؛ بنابراین، ملاقات پا با زمین تر و نجس کردن زمین، موضوع بحث و استدلال با این روایت است.

بر این استدلال، چندین اشکال وارد است:

الف- اشکال اول سندی است، زیرا نجاشی که او را متخصص این فن می‌دانند، معلی را تضعیف کرده و گفته است: «بسیار ضعیف است، نمی‌شود بر او اعتماد کرد» و برای همین شهید صدر رحمته الله علیه می‌نویسد: «این روایت به لحاظ سندی بی اعتبار است و نمی‌شود بر آن اعتماد کرد»^(۱). بله آیت‌الله خوئی رحمته الله علیه اعتنایی به تضعیف معلی نکرده است؛ زیرا روایاتی در مدح وی از معصومین علیهم السلام در دست است، ولی رجالیون مدح را ملاک نمی‌دانند، بلکه مناط و ملاک در نظر آنان توثیق و تعبیراتی است که بر توثیق دلالت کند؛ و شاید هم مقصود نجاشی عدم تحقیق معلی در مورد منقولات خودش است، نه اینکه وی آدم نیک و ممدوحی نیست.

ب- این روایت، مشخصاً در نجاست پا و سپس طهارت آن از طریق راه رفتن، ظهور ندارد؛ زیرا احتمال دارد که امام علیه السلام فرصت سؤال در مورد چیزی که با زمین نجس می‌شود را، غنیمت شمرده و حکم عامی را بیان داشته است مبنی بر اینکه زمین چیزهایی را که به سبب وجود عین نجاست از قبیل خون و مدفوع، نجس شده باشد، پاک می‌کند. پس جواب از نوع کوتاه آمدن در برابر پرسشگر است، به این

(۱) بحوث فی شرح العروة الوثقی ۴: ۲۲۸.

معنی که اگر فرض کنیم آنچه شمای راوی در مورد نجاست پا می‌گویید، درست باشد، این پا با راه رفتن پاک می‌شود.

به عبارت دیگر، پاسخ امام علیه السلام مبنی بر مفروض گرفتن درستی اعتقاد و باور پرسشگر راجع به نجس شدن پا از طریق ملاقات با زمین مُتَنَجِّس است.

این احتمال با ذکر کلمه «اشکال ندارد» در جواب سؤال اصلی، تقویت می‌شود؛ یعنی اشکال ندارد که بر این زمین مُتَنَجِّس راه برود؛ و نفی اشکال، دلیل است بر نجس نکردن متنجس؛ و این بخش از فرمایش امام علیه السلام: «براستی که زمین ...» جمله‌ی استینافیه‌ی جدیدی است برای بیان همین حکم، نه اینکه تعلیلی برای نفی اشکال باشد؛ دقت کنید.^(۱)

ج- اگر از آنچه گفتیم کوتاه بیاییم، موضوع مسأله‌ی مورد بحث ملاقات مُتَنَجِّس خالی از عین نجاست و رطوبت‌های متصل به عین نجاست است و این امر واقع نشده است؛ زیرا ملاقات با آبی جدا شده از از خوک [نجس العین] صورت گرفته است و هردو گروه بر نجس کردن چنین آبی، اتفاق نظر دارند. شهید صدر رحمته الله در این مورد گفته است: «به هر صورت، نجس کردن آب مُتَنَجِّس با عین نجاست، همان قدر متیقن است».^(۲)

(۱) وجه تأمل در مرتجح این است که: تعلیل واضح است؛ چون نفی اشکال بعد از سؤال در مورد زمین خشکی که مکلف بعد از نجس شدن پایش، بر آن راه رفته، صورت گرفته است. پس نفی اشکال ناظر به این نکته است و مترتب بر آن و برای همین با فاء تفریعیه آمده است.

(۲) بحث فی شرح العروة الوثقی ۴: ۲۱۸.

می‌گوییم: چنانکه در بحث از روایت بعدی خواهد آمد، آیت‌الله خویی رحمته‌الله نیز همین پاسخ را داده است؛ و شاید تعبیر ما که گفتیم شرط دخول این مسئله در محل نزاع، منتفی است، بهتر از تعبیر آن دو باشد؛ زیرا آب یک واسطه‌ی مستقل از زمین، برای انتقال نجاست نیست. تأثیر آب تنها ایجاد رطوبت سرایت‌بخش در زمینی است که خوک به‌صورت مستقیم آن را نجس کرده است.

د- این روایت با صحیح‌ه‌ی زراره در مورد طهارت آبی که با ریسمانی از موی خوک، بیرون آورده شده، تعارض دارد. این صحیح‌ه در ضمن دلیل‌های قول دوم (صفحه-۱۲۴ درست است نه ۱۲۲)، خواهد آمد.

ه- اگر از امور مذکور کوتاه بیاییم، نهایت چیزی که روایت مورد نظر بر آن دلالت می‌کند -اگر دلالتش تمام باشد، این است که مُتَنَجِّس اول نجس می‌کند؛ مگر اینکه بنا را بر اطلاق روایت بگذاریم تا هم شامل زمینی که خوک بر آن پای گذاشته و از طریق تماس با خوک نجس شده، بشود؛ و هم شامل زمینی که خوک بر آن پای گذاشته و تنها از طریق ملاقات با آب فروریخته از خوک، نجس شده است. در این صورت، چنانکه گذشت، زمین مُتَنَجِّس دوم خواهد بود.

دسته ششم

از جمله‌ی روایات این باب، مؤثقه‌ی عماربن موسی است که: او از امام صادق علیه‌السلام در مورد کسی پرسیده که در ظرفش موش مرده‌ای

یافته؛ در حالیکه آن شخص با آب همین ظرف بارها وضوء گرفته یا غسل کرد یا لباس شسته و موش نیز تحلیل رفته است. فرمود: اگر پیش از آنکه غسل کند یا وضوء بگیرد یا لباسش را بشوید، موش را دیده و با آنهم این کارها را انجام داده باشد، واجب است لباس و هر چیزی که آن آب بدو رسیده است را، بشوید.^(۱)

«از آنجا که به شستن هر چیزی که با آب مُتَنَجِّس با موش مرده، ملاقات داشته، دستور داده است؛ و اگر متنجس، نجس کننده نمی‌بود، این دستور وجهی نداشت.»^(۲)

می‌گوییم: این تبیین را قبلاً مورد نقد و بررسی قرار داده و گفتیم که دو لفظ «ذلک» و «لام» که ظهور در عهدی بودن دارند قرینه‌ای است بر اینکه خصوصیت و ویژگی این آب مورد توجه قرار داشته است؛ زیرا وجود یک موش از پوست درآمده در آن، به معنی پخش شدن اجزاء آن [موش مرده] در آب است؛ چون از پوست درآمدن در اینجا ملازم با تکه پاره شدن یا از هم گسیختگی [بدن موش] است. در کتاب استبصار [به جای «متسلّخه: از پوست درآمده»] لفظ «متفسّخه: تکه پاره شده» آمده است و همین لفظ «تفسّخ» در چندین روایت مشابه دیگری هم آمده، مانند روایت زراره در مورد صعوهی^(۳) مرده و غیر آن؛ و شاید وقتی پرسشگر موش را با صفت از پوست درآمده توصیف کرده، خواسته همین معنای از هم گسیخته

(۱) وسائل الشیعة ۱: ۱۴۲، أبواب الماء المطلق، باب ۴، حدیث ۱.

(۲) موسوعة السید الخوئی ۳: ۲۰۸.

(۳) صعوه، مرغی است برابر گنجشک که سینه سرخ دارد. (فرهنگ دهخدا) مترجم

بودن را بیان کند؛^(۱) و الا همین که موش مرده باشد، برای نجس کردن آب کفایت می‌کند؛ بنابراین، نجاست آنچه با آب ملاقات داشته، به‌خاطر این خصوصیت آب است و در نتیجه، این مورد از محلّ نزاع ما که در مورد مُتَنَجِّس خالی از عین نجاست جریان دارد، بیرون می‌ماند.

عجیب است که بعضی از محققان این ظهور روایت را اینگونه رد کرده اند: «مثل این اجزاء که قابل دید نیست، عرفا از اجزاء مرده به شمار نمی‌رود. بلکه، حتی اگر با چشم قابل دیده باشد، باز هم از اجزاء مرده، شمرده نمی‌شود؛ زیرا عرف به مثل این اعتنایی نمی‌کند».^(۲)

می‌گوییم: این گفته و نظر را از شیخ طوسی نپذیرفته اند؛ آنجا که ایشان با استناد به صحیح‌ه‌ی علی‌بن‌جعفر، به طهارت آب ظرفی فتوا داد که خونی با آن ملاقات داشته ولی اجزاء خون با چشم دیده نمی‌شود. بحث در مورد این نظریه در صفحه ۳۱۲ بخش اول، گذشت.

آیت الله خوبی رحمته‌الله از استدلال به این روایت و روایت قبل از آن، چنین پاسخ داده است: «این اخبار با موضوع مورد بحث، بیگانه است؛ زیرا کسی که ادعای نجس نکردن مُتَنَجِّس را مطرح می‌کند، مورد آن را متنجّسی می‌داند که بعد از خشک شدن و ازاله‌ی عین نجاست از

(۱) شاید می‌خواسته بگوید که چند روز بر این موش مرده گذشته تا از هم پاشیده است تا حکم نماز و طهارت را در مدت این چند روز بداند. اشکال این گفته آن است که خود پرسشگر صریحا این معنی را با این سخن «بارها وضو گرفته»، مطرح کرده است؛ پس نیازی نیست این کلام را کنایه تلقی کنیم.

(۲) موسوعة الشیخ محمد حسین کاشف الغطاء ۴: ۲۴.

آن، با چیز مرطوب ملاقات کند؛ اما مایع مُتَنَجِّس یا مُتَنَجِّس جامدِ مرطوب، هیچ یکی از پیشینیان و پیسینیان از نجس نکردن آنها، دفاع نمی‌کند؛ و شاید بتوان گفت که همگان به نجس کردن آن قائل اند؛ چنانکه از کلام نقل شده‌ی علامه حلی رحمته الله علیه به دست می‌آید. اخباری که به آنها استناد شده است، ناظر به مایع مُتَنَجِّس است؛ لذا از موضوع مورد بحث ما بیرون می‌ماند. بله اگر مدعی کسی که قائل به عدم نجس کردن مُتَنَجِّس است، این باشد که حتی در این صورت‌ها^(۱) نیز نجس نمی‌کند، اخبار ذکر شده، حجتی است بر علیه نظر آنان در باب مُتَنَجِّس مایع و مُتَنَجِّس مرطوب.»^(۲)

می‌گویم: انشاءالله بزودی نقد و بررسی این سخن، حین ارائه اقوالی که در این مسئله تفصیل قائل شده است، خواهد آمد.

دسته هفتم

از جمله روایات این باب، معتبره‌ی ابراهیم بن ابی محمود است که گفت: «به امام رضا علیه السلام گفتم: با تشکچه^(۳) و رختخوابی که ادرار بدان رسیده، چه باید کرد؟ در حالیکه ضخیم است و محتوای داخلی بسیار زیادی دارد. فرمود: آنچه بر روی آن پیداست، باید شسته شود.»^(۴)

(۱) چنانکه از [فیض] کاشانی رحمته الله علیه نقل می‌شود.

(۲) موسوعة السيد الخوئی ۳: ۲۰۸-۲۰۹.

(۳) طنفسه: فرشی است با پرزهای نازک؛ و گفته شده: طنفسه چیزی است که زیر بار و روی شانه‌های شتر می‌گذارند. چه بسا از خود این روایت هم به دست می‌آید که طنفسه چیزی است شبیه بالشت که با چیزهایی پر شده است.

(۴) وسائل الشیعة ۳: ۴۰۰، أبواب النجاسات، باب ۵، حدیث ۱.

استدلال به این روایت چنین است: که رختخواب چیزی نیست که طهارت در آن شرط باشد، پس دلیل برای شستن آن، غیر از نجس کردن چیزی که با آن ملاقات می‌کند، وجود ندارد. اشکال این نظر:

۱. این روایت ظاهر در وجوب تطهیر نیست و صرفاً یک توضیح از طرف امام علیه السلام است که در پاسخ به تمایل پرسشگر، کیفیتی را که سائل دنبالش بود، توضیح می‌دهد. هدف پرسشگر می‌تواند پاکیزه داشتن خود از نجاست در خانه یا احترام به مهمانان باشد (چون راوی کسی است که در خانه خود در خراسان از امام رضاء الله علیه استقبال کرده بود) یا برای اینکه آن [خانه و اطاق] را محل نماز و سجاده درست کند؛ زیرا سیره مُتشرعه بر نماز در جای پاک، جریان داشته؛ گرچه طهارت در جای نماز، به استثنای محل سجده، شرط نیست و سرایت [نجاست] هم در کار نبوده است.

۲. این روایت رختخواب را به این وصف متصف کرده که «محتوای داخلی آن زیاد است» و چنین چیزی حتی اگر خشک شود، جرم [وعین] نجاست را در خودش نگه می‌دارد. در این صورت، می‌توان گفت که این روایت بر نظر خصم و طرف مقابل بیشتر دلالت می‌کند [تا نظر مستدل^۳؛ زیرا امام با وجود باقی ماندن نجاست در درون رختخواب و وجود رطوبت و تری قابل انتقال که سبب نجاست رویه از طریق ملاقات با درون نجس رختخواب، می‌شود، به شستن ظاهر و رویه‌ی آن اکتفا می‌کند. بدیهی است که فائده‌ی شستن ظاهر و رویه، تنها بر مبنای نظریه‌ی «نجس نکردن متنجس»، آشکار می‌شود.

روایت علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر رضی الله عنه بر نجاست درون، شهادت می‌دهد که گفت: «از ایشان در مورد نحوه‌ی شستن رختخوابی که پشم زیاد دارد و ادرار بدان رسیده، پرسیدم. فرمود: ظاهر آن را بشویند، سپس در قسمت ادرار رسیده آب بریزند تا از سمت دیگر رختخواب خارج شود.»^(۱)

باید در نظر داشت که وحید بهبهانی رحمته الله با صحیحی ابراهیم بن عبدالحمید بر نجس کردن متنجس، استدلال کرده است.^(۲) ابراهیم گفت: «از امام کاظم رضی الله عنه در مورد لباسی که ادرار به آن رسیده و تا آن طرف لباس نفوذ کرده و در مورد پوستین و محتوای داخلی آن، پرسیدم. فرمود: قسمتی را که ادرار بدان رسیده، بشوی و سمت دیگر آن را دست بمال اگر ادراری در آن یافتی آن طرف را بشوی و الا فقط آب بر آن بپاش.»^(۳)

این اشکال بر ملاحظه‌ی مذکور وارد است که آن روایت از لباس مُتَنَجِّس سخن می‌گوید و کسی در وجوب تطهیر چنین لباسی اختلاف ندارد؛ زیرا طهارت لباس شرط صحت نماز است، نه به این جهت که مُتَنَجِّس نجس می‌کند.

دسته هشتم

از جمله‌ی روایات مورد استدلال در اینجا، معتبره‌ی احوال از امام

(۱) همان، حدیث ۳.

(۲) مصابیح الزلام ۵: ۱۳۳.

(۳) وسائل الشیعة ۳: ۴۰۰، أبواب النجاسات، باب ۵، حدیث ۲.

صادق عليه السلام است: «در مورد مردی که ابتدا بر محل ناپاک پای می‌گذارد و سپس روی جای پاک! امام عليه السلام فرمود: اگر فاصله‌ی دو جای ۱۵ ذراع باشد، اشکال ندارد»^(۱).

می‌گوییم: توضیح این استدلال مبتنی بر آن است که اولاً عنوان «ناپاک» شامل مُتَنَجِّس خالی از عین نجاست، بشود؛ و ثانیاً جواب امام کاشف از نجس شدن پای، باشد. شهید صدر رحمته الله در این مورد گفته است: «این روایت بر نجس شدن پای توسط زمین متنجّسی که از آن به جای ناپاک تعبیر شده است، دلالت دارد. این عنوان [جای ناپاک] زمین خالی از عین نجاست را هم شامل می‌شود، بلکه مُتَنَجِّس عادی را حتی از طریق ملاقات با متنجّس، شامل می‌شود؛ زیرا عنوان "ناپاک" بر همه‌ی این‌ها صادق است»^(۲).

این توضیح دارای اشکالات زیر است:

۱. گرچه عنوان کثیف و ناپاک، مُتَنَجِّس خالی از عین نجاست را، شامل می‌شود، ولی این صدق کردنش به خاطر وجوب تطهیر مُتَنَجِّس است؛ اما از جهت نجس کردن ملاقات کننده‌اش، چنین چیزی جز در مورد آلوده به عین نجاست، ثابت نیست. مثل این گفته‌ی امام عليه السلام: «اگر دستت را داخل آب کردی، در حالیکه دستت چیزی از آن بول یا منی داشت، آب را دور بریز»^(۳). ما این سخن را در مطلب مقدماتی دوم، به تفصیل بحث کردیم؛ بنابراین بعید نیست که مقصود از «جایی

(۱) وسائل الشیعة ۳: ۴۵۷، أبواب النجاسات، باب ۳۲، حدیث ۱.

(۲) بحوث فی شرح العروة الوثقی ۴: ۲۲۸.

(۳) وسائل الشیعة ۱: ۱۵۲، أبواب الماء المطلق، باب ۸، حدیث ۴.

که ناپاک است» همان جایی باشد که با عین نجاست مثل بول و مدفوع، کثیف شده است. روایات مشابه دیگری که به صراحت از پا گذاشتن روی مدفوع و امثال آن سخن می‌گویند، قرینه‌ی این ادعا است؛ به همان باب بدان مراجعه کنید. پس اطلاق شامل نجاست حکمی - یعنی همان زمین مُتَنَجِّس خالی از عین نجاست - که در این توضیح مفروض گرفته شده، ناتمام است.

۲. زمین، پا و چیزهای دیگر را از عین نجاستی که بدان آلوده شده، پاک می‌کند، اما چیزهایی را که از طریق ملاقات با متنجس‌های حکمی، نجس شده باشند، پاک نمی‌کند. پس توضیح روایت مذکور بر مبنای ملاقات با زمین مُتَنَجِّس خالی از عین نجاست، با دلایلی که مطهر بودن زمین را ثابت می‌کند، ناسازگار است.

۳. احتمال دارد جواب امام علیه السلام توأم با مماشات باشد. به این بیان که حتی اگر قائل به نجاست ملاقات‌کننده‌ی مُتَنَجِّس باشیم، این مقدار قدم زدن بر زمین، آن را پاک می‌کند. گویا جواب ناظر به این است که زمین چگونه می‌تواند به عنوان یک مطهر عمل کند؟ نه اینکه ملاقات‌کننده با متنجس، نجس می‌شود. لذا امام علیه السلام صحت فرض پرسشگر را مفروض گرفته و حکم مطهر بودن زمین را توضیح داده است. وقتی پای احتمال در میان باشد، استدلال باطل می‌شود.

دسته نهم

از جمله‌ی روایات مورد استناد و استدلال در اینجا، روایاتی است که

از تر کردن نی با آب کثیف سخن می‌گوید؛ مثل معتبره عمّار که گفت: «از امام صادق علیه السلام در مورد بورایی که نی هایش با آب کثیف خیس شده باشد، پرسیدم: آیا نماز بر آن درست است؟ فرمود: وقتی خشک شد، نماز بر آن مشکلی ندارد.»^(۱)

مانند روایت فوق، صحیحه علی بن جعفر در همان باب است. می‌گویم: همگان دلالت این روایت را بر اینکه مایع مُتَنجَس - در اینجا آب آلوده - نجس می‌کند، پذیرفته‌اند: «و اما دلالت این روایت بر نجس‌کننده بودن مُتَنجَس جامد، با این بیان ادعا شده است که: جواب مذکور با مفهوم خودش دلالت می‌کند که نماز بر بورای مورد نظر (متنجس) اگر خشک نشده باشد، باطل است. این بطلان دلیلی جز سرایت نجاست - از بورای متنجس - ندارد؛ زیرا نماز بر بوریا اعمّ از سجده بر آن است؛ لذا اینکه مشکل را تنها در نجاست جای سجده بدانیم، با اطلاق روایت ناسازگار است. در نتیجه این روایت بر نجس‌کننده بودن بوریا، دلالت می‌کند.»^(۲)

می‌گویم: اشکال این استدلال چنین است:

۱. آنچه قبلاً گفتیم که مقصود از کثیف در این روایات چیزی است که مخلوط با اجزاء نجاست باشد، نه مُتَنجَس خالی از چنین اجزائی؛ بنابراین، نجاست چیزی با بورایی که با آب کثیف، مرطوب شده باشد، زمانی محقق می‌شود که چنین اجزائی [از عین نجاست] در آن باشد؛

(۱) وسائل الشیعة ۳: ۴۵۴، أبواب النجاسات، باب ۳۰، حدیث ۲ و ۵.

(۲) بحوث فی شرح العروة الوثقی ۴: ۲۲۹.

و این روایات با محل بحث ما بیگانه‌اند؛ به عبارت دیگر، موضوع بحث مُتَنَجِّس خالی از عین نجاست و رطوبت آن، است و این وصف [در اینجا] محقق نشده؛ زیرا ملاقات با بوریای آلوده به آبی صورت گرفته که با نجاست آلوده شده است.

۲. اگر از گفته‌ی پیشین کوتاه آمده و بوریا را مُتَنَجِّس با آب خالی از عین نجاست در نظر بگیریم، باز هم احتمال دارد که علت مشکل داشتن نماز بر بوریا قبل از خشک شدنش، این باشد که سجده بر جای نجس، واقع می‌شود. به این دلیل که لفظ «نماز بر بوریا» مطلق بوده و سجده را شامل می‌شود؛ سجده بر جای نجس باطل است. ولی این اشکال وارد نیست؛ زیرا اگر مشکل از ناحیه‌ی محل سجده بود، این مشکل با خشک شدن بوریا هم باقی است؛ چون سجده بر جای نجس حتی اگر خشک هم باشد، صحیح نیست؛ در حالیکه این روایت تصریح می‌کند که نماز در صورت خشک بودن بوریا، صحیح است.

برای رفع مشکل، بایستی چنین فرض کنیم که خشکی مذکور در روایت، از ناحیه‌ی آفتاب صورت گرفته تا جای سجده را پاک کند و سجده بر آن صحیح باشد. در این صورت، ممکن است گفته می‌شود که چنین قیدی از ظاهر روایت به دست نمی‌آید و فرض کردن چنین چیزی نیاز به تکلفی بیشتری دارد. بلکه اگر چنین تقيیدی از این روایت به دست می‌آمد حتی به کمک قرینه‌ی روایات مشابه در باب پاک‌کننده بودن آفتاب، مثل اینکه طبق عرف مُتَشَرَّع در عصر معصوم علیه السلام خشک شدن مذکور در این روایات، به خورشید انصراف

داشته است؛ یا غالب بودن خشک شدن توسط خورشید، کاشف از آن است که متکلم تنها خشک شدن با خورشید را اراده کرده و امثال این قرائن؛ در این صورت اشکال وارد می‌بود و الا نه.^(۱) این نظر اقرب به واقع است؛ زیرا امام علیه السلام عین همان پاسخی را اینجا ذکر کرده که در جواب سئوالی دیگری که در معرض آفتاب نبودن را مسلم فرض کرده است، داده‌اند. این پاسخ در متعبره‌ی علی بن جعفر از برادرش علیه السلام آمده: «اینکه ایشان از وی علیه السلام در مورد خانه و اتاقی پرسیده که [نور] آفتاب به آن‌ها نمی‌رسد و با ادرار نجس شده یا در آن غسل جنابت انجام شده است؛ آیا بعد از خشک شدن می‌شود در آن نماز خواند؟ فرمود: بله.»^(۲)

مشهور می‌تواند از اشکال مذکور اینگونه پاسخ دهد که ما اطلاق «بر آن نماز بخواند» را به نحوی که شامل محل سجده شود، نمی‌پذیریم. پس این حکم مُقید به غیر محل سجده بود و در نتیجه مشکل نماز در فرض خشک شدن بوریا، رفع می‌شود. چون در مکان نمازگزار طهارت شرط نیست و علت مشکل موجود، نجس کردن مُتَنَجِّس است؛ نه چیز دیگر. ولی مشهور برای اثبات این تقیید باید دلیل اقامه کند و ممکن است این ادعا را اینگونه تصحیح کرد که سیره‌ی مُتَشَرَّعه بر این بوده است که چیزی را که سجده بر آن صحیح

(۱) مراد از اشکال اشکالی است بر دیدگاه نگارنده؛ اشکالی که ناظر به فرض دوم یعنی خالی بودن مایع از عین نجاست است: «أو لعلیة ذلک علی نحو یکشف عن إرادة المتکلم الجفاف بالشمس خاصة ونحو ذلک تمّ الإشکال وإلا فلا يتم» (ص ۵۷).

(۲) وسائل الشیعة ۳: ۴۵۳، أبواب النجاسات، باب ۳، حدیث ۸.

است مستقل از (مصلی) و جای نماز لحاظ کند. این قرینه می‌تواند اطلاق مذکور را تقیید بزند.

گاه بر این قرینه اشکال می‌شود که این سجده‌گاه قابل حمل، در جاهایی استفاده می‌شود که سجده بر آن جای صحیح نباشد؛ در حالی که بوریا از چیزهایی است که سجده بر آن درست است. ممکن است این اشکال را اینگونه رد کرد که استفاده از سجده‌گاه قابل حمل می‌تواند به خاطر مزایای خاص باشد مانند استفاده از مهر تربت حسینی و غیر آن. به هر حال، این اطلاق را نمی‌توان بعید شمرد؛ خصوصاً که بعضی از روایات این باب مثل معتبره‌ی عمار که بعداً ذکر خواهیم کرد، بر گذاشتن پیشانی روی جای نجس، تصریح دارند. با توجه به آنچه گذشت، مشهور یکی از دو راه را برای دفع این اشکال، در پیش دارد:

الف) جایز بودن نماز بر بوریا را به غیر از محل سجده، مُقید کنند؛ در این صورت مشخص می‌شود که مشکل اصلی در نجس کردن متنجّس، است.

ب) خشکی بوریا را مطلق بدانند و به خشک شدن در اثر نور آفتاب محدود نکنند. در این صورت منشأ مشکل همان نجس کردن مُتَنَجِّس خواهد بود؛ زیرا خشک شدن با غیر آفتاب جای سجده را پاک نمی‌کند و در نتیجه نماز باطل است؛ حتی اگر بوریا خشک شده باشد. این حکم مخالف قول امام علیه السلام است که فرمود: «اگر خشک شده باشد، مشکلی ندارد»، پس نسبت دادن مشکل به سجده کردن بر جای

نجس، آنچنانکه مستشکل توضیح داده بود، نادرست است. در سایه‌ی آنچه ذکر کردیم، مراد شهید صدر رحمته‌الله از این سخن روشن شد که: «امر بین دو چیز دور می‌زند: یکی اینکه عنوانی مذکور در سؤال را: «آیا نماز جایز است؟» به فرض سجده کردن بر بوریا، مقید کنیم. دیگری اینکه خشکی مذکور در جواب را، به خشکی از طریق آفتاب تقیید بزنییم؛ زیرا در صورت لحاظ نکردن یکی از دو تقیید، لازم می‌آید که سجده بر نجس را جایز بدانیم. این استدلال زمانی تمام است که ما تقیید اول را بر تقیید دوم، مقدم بداریم،^(۱) ولی دلیل بر این کار نداریم. در نتیجه استدلال با این روایت، ناتمام است.»^(۲)

می‌گوییم: بر کلام ایشان رحمته‌الله چندین اشکال وارد است:
 الف) گفته: «بدون دلیل» در حالیکه قبلاً توضیح دادیم که درست است جواز نماز به غیر از جای سجده، قید زده شود.
 ب) ایشان در اینجا پاک‌کننده بودن آفتاب را می‌پذیرد؛ در حالیکه چنین چیزی را مبناء قبول ندارد. آیا این به معنای عدول از مبنای اول خودش است یا از باب مماشات با مشهور چنین گفته است چون دارد برای نظر آنها استدلال می‌کند؟ ولی اشاره به پاک‌کننده بودن آفتاب مفید است.

۱. ممکن است این روایات را جزو ادله‌ی نجس‌کننده نبودن متنجس، قرار داد؛ آن هم از طریق تمسک به مطلق بودن نفی اشکال

(۱) زیرا بنا بر تقیید دوم مشکل ناشی از عدم صحت سجده بر نجس خواهد بود؛ حتی اگر نجس خشک باشد و استدلال با این روایت بر نجس کردن متنجس، نادرست است.

(۲) بحث فی شرح العروة الوثقی ۴: ۲۲۹.

از نماز بر بوریا بعد از خشک شدنش از آب کثیف، به خاطر این فقره از فرمایش امام علیه السلام: «إِذَا جَفَّ»: وقتی خشک شد؛ یعنی تنها همان آب کثیف [خشک شود]؛ و این اطلاق شامل مواردی است که رطوبت جدید قابل انتقال یافت شود؛ پس ملاقات کننده ای این رطوبت جدید [نجس نمی شود].

دسته دهم

۱۰۷

از جمله‌ی روایات این باب، معتبره‌ی عمّار است که در آن آمده: «هرگاه جایی با بول یا غیر آن کثیف شده باشد سپس آفتاب به آن بتابد سپس آن جای خشک شود، نماز خواندن در آن جایز است؛ و اگر آفتاب بر آن بتابد اما جای کثیف خشک نشده و هنوز مرطوب باشد تا وقتی خشک نشده نماز در آن جایز نیست؛ و اگر پایت، پیشانی‌ات یا عضوی غیر از اینها که با آن جای کثیف اصابت می‌کند، مرطوب باشد تا زمانی که آن جای خشک نشده بر آن نماز نخوان؛ و اگر چیز غیر از آفتاب به آن جای اصابت کند و در اثر آن خشک شود، نماز خواندن بر آن جایز نیست»^(۱).

شهید صدر رضی الله عنه گفته است: «شاید این روایت قوی‌ترین روایات این باب باشد، با اینکه من در اینجا به این روایت استدلال نکرده‌ام. فقره‌ای که بدان استدلال شده، همان جزء آخر روایت است؛ جایی که امام علیه السلام حکم کرد که در صورت مرطوب بودن پا یا جای دیگر بدن، نماز

(۱) وسائل الشیعة: ۳/ ۴۵۲، أبواب النجاست، باب ۲۹، حدیث ۴.

خواندن در جای کثیف جایز نیست؛ حتی اگر آن جای با غیر خورشید خشک شده باشد؛ و محذور عدم جواز، مشخصاً در سرایت نجاست نهفته است؛ و از آنجاکه مفروض روایت خشک شدن بول است که همسان با زوال نجس العین می‌باشد، پس سرایت نجاست در اینجا بدان معنی است که مُتَنَجِّس خالی از عین نجاست، در صورت مرطوب بودن ملاقات کننده با آن، آن را نجس می‌کند. مقصود در اینجا همین بوده و استدلال مذکور تام است.»^(۱)

می‌گوییم: بر این استدلال اشکال می‌شود:

۱. سخن ایشان علیه السلام که «محذور عدم جواز، مشخصاً در سرایت نجاست نهفته است.» اشکالش این است که چنین تعینی، به‌خاطر احتمالی که قبلاً مطرح کردیم مبنی بر اینکه منشأ نهی، سجده کردن بر جای نجس است و چنین سجده‌ای باطل می‌باشد، در کار نیست. روایت مذکور نیز در میان چیزهایی که بر جای نجس گذاشته می‌شود، صریحاً از پیشانی نام برده است؛ و بر خلاف روایت قبلی، اینجا نیازی به تمسک به اطلاق نداریم؛ در نتیجه نهی [از نماز در جای نجس] مشخصاً ناشی از نجس کردن متنجس، نیست. دقت کنید.

وجه این اشکال، آن است که اگر این تنها مانع [صحت نماز] می‌بود، توصیف مرطوب بودن برای پیشانی، لغو بود؛ زیرا سجده بر نجس باطل است؛ حتی اگر خشک باشد. اشکال وجه مذکور این است که وصف [مرطوب بودن] برای انسجام عبارت آورده شده است.

(۱) بحوث فی شرح العروة الوثقی ۴: ۲۳۱.

۲. این روایت با محل بحث ما - که مُتَنَجِّس جامد خالی از عین نجاست باشد - بیگانه است، چون گفتیم که مراد از عنوان «کثیف» در این روایات، چیزی آلوده به نجاسات عینی است [نه حکمی]. این روایت تصریح می‌کند که جای با بول آلوده شده، پس تعبیر «غیر آن» بر نجاسات عینی مثل بول، حمل می‌شود و نجاسات عینی دارای جرم است که بعد از خشک شدن باقی می‌ماند. در نتیجه چیزی که با رطوبت قابل سرایت با این موضع ملاقات کند، نجس می‌شود؛ چون با اجزاء عین نجاست ملاقات کرده است؛ مگر اینکه گفته شود: آفتاب تنها بعد از زوال عین نجاست، پاک می‌کند؛ بنابراین، خشک کردن متضمن زوال عین نجاست است و خشک شدن با غیر آفتاب نیز چنین است و آن جای مُتَنَجِّس خالی از عین نجاست، خواهد بود. ولی این نکته برای احراز موضوع کافی نیست؛ زیرا خشک کردن با آفتاب مثل غیر آفتاب از قبیل باد یا گذر زمان بر چیز نجس، نیست.

سپس ایشان علیه السلام در توضیح استدلال با این روایت بر نجس کردن مطلق مُتَنَجِّس حتی اگر مُتَنَجِّس بالواسطه باشد، گفته است: «بلکه ممکن است گفته شود این روایت بر نجس کردن مُتَنَجِّس به صورت مطلق، دلالت می‌کند؛ حتی اگر مُتَنَجِّس بالواسطه باشد؛ زیرا این فقره "أو غیر ذلک: یا غیر آن" اطلاق دارد؛» به عبارت دیگر، مراد از «غیر آن» چیزی است که از طریق ملاقات نجس کند. از آنجاکه روایت مذکور با توضیحی که قبلاً دادیم، ثابت می‌کند مُتَنَجِّس اول، نجس کننده است، پس این فرمایش ایشان «یا غیر آن» برای مُتَنَجِّس اول، اطلاق دارد و با

این اطلاق ثابت می‌شود که جایی که از طریق ملاقات با مُتَنَجِّس اول نجس شده باشد، نیز نجس کننده است. این بدان معنی است که مُتَنَجِّس دوم نیز نجس کننده است و هکذا [مُتَنَجِّس سوم و...].^(۱)

می‌گوییم: چنین اطلاقی وجود ندارد و این شبیه قیاس مع الفارق بین مُتَنَجِّس با عین نجاست و بین غیر چنین مُتَنَجِّسی است. پس اینکه بگوییم هر نجسی به مُجَرَّد ملاقات با چیزی آن را نجس می‌کند، محلّ اشکال است. برای همین ایشان علیه السلام این احتمال را با کلامی که قبلاً نقل کردیم، ردّ کرده است؛ آنجا که گفته است: «کثیف بودن جای، شامل فرض ملاقات آن جای با دست نجسِ خالی از عین نجاست، نمی‌شود؛ حتی اگر از سرایت نجاست سخن گفته شود؛ زیرا سرایت حکمی، عنوان کثیف عرفی را، محقق نمی‌کند. حمل کردن کثیفی مذکور در سخن امام که گفت "قذراً" بر قذارت و کثافت حکمی، مطلبی است که نیاز به قرینه دارد؛ خصوصاً اینکه مناسبت عاطف و معطوف وقتی از بول یاد شده و گفته می‌شود "یا غیر آن" می‌طلبد که از آن، چیزی که مانند بول از نجاسات عینی باشد، قصد شود. حد اقل چنین احتمالی وجود دارد به نحوی که سبب اجمال مطلب شده و اراده‌ی مطلق نجس را از کلمه‌ی "غیر" دچار ابهام و عدم تعین می‌کند؛ آنهم بعد از وضوح این نکته که مطلق غیر، مقصود نیست».^(۲)

(۱) بحوث فی شرح العروة الوثقی ۴: ۲۳۱.

(۲) بحوث فی شرح العروة الوثقی ۴: ۲۳۱.

و همین اشکال بر روایات دیگری که بدان‌ها استدلال کرده اند، وارد است:

از جمله این روایات، روایت حکم بن حکیم از امام صادق علیه السلام، در روایت کیفیت غسل جنابت، است که گفت: «اگر در جای تمیزی بودی، نشستن پایت ضرری ندارد و اگر در جای ناتمیزی بودی، پاهایت را بشوی».^(۱)

زیرا «ناتمیز بودن» یعنی کثیف و این کلمه ظاهر در چیز آلوده به نجاست عینی است اضافه بر آن، سند این روایت به خاطر وجود حسین بن حسن بن ابان، ضعیف است.

و همچنین معتبره‌ی عمّار بن موسی که گفت: «از امام صادق علیه السلام در مورد حائضی که در لباسی که به تن دارد عرق کرده است، پرسیده شد؟ امام علیه السلام فرمود: چیزی بر عهده‌ی وی نیست؛ مگر اینکه آبش یا کثافتی غیر از آن به لباس برسد که در نتیجه تنها همان محل اصابت [آب و کثافت]، شسته می‌شود».^(۲) مراد از آب، همان خون حیض است و مراد از «قدر: کثافت»، به قرینه‌ی عطف شدنش، نجاسات عینی شبیه خون حیض است.

از جمله‌ی این روایات، مرسله‌ی محمد بن اسماعیل از بعضی از اصحاب ما از امام کاظم علیه السلام است: «در مورد گل باران و اینکه مشکلی ندارد تا سه روز به لباس اصابت کند؛ مگر اینکه بداند که چیزی بعد

(۱) وسائل الشیعة ۲: ۲۳۳، أبواب غسل الجنابة، باب ۲۷، حدیث ۱.

(۲) وسائل الشیعة ۳: ۴۵۰، أبواب النجاسات، باب ۲۸، حدیث ۵.

از باران آن را نجس کرده است؛ و اگر بعد از سه روز به لباس اصابت کند، باید بشویید، اما اگر راه تمییز باشد، نیازی به شستن ندارد»^(۱) می‌گویم: علامه بلاغی رحمته الله با این روایت استدلال کرده است،^(۲) و شهید صدر رحمته الله در شرح و توضیح استدلال به این روایت، گفته است: «تبیین دقیق روایت اینگونه است که گل با نزول باران واقعا پاک می‌شود و هرچه گل که تا سه روز بعد از باران به لباس اصابت کند، پاک تلقی می‌شود؛ مگر اینکه به نجاست آن علم حاصل شود؛ و اما بعد از سه روز، پس به اعتبار اینکه شدیداً در معرض نجس شدن است، اصل نجاست آن است؛ مگر اینکه علم به طهارت حاصل شود. نحوه‌ی استدلال به این روایت در اینجا واضح است؛ زیرا امام به شستن ملاقات‌کننده‌ی گل بعد از سه روز، دستور داده است و فرضش بر آن است که عین نجاستی در گل وجود نداشته باشد؛ و الاً فرقی بین سه روز و بعد از سه روز وجود ندارد. این حکم علتی جز این ندارد که متنجس، چیزی را که با آن ملاقات داشته باشد، نجس می‌کند»^(۳) سپس می‌گوید: «ولی بر این روایت نمی‌توان اعتماد کرد؛ حتی اگر دلالتش تام باشد؛ زیرا سندش به‌خاطر ارسال، فاقد ارزش است».

می‌گویم: ممکن است سند را از طریق اینکه این محمدبن اسماعیل ترجیحا همان ابن بزيع ثقه است، درست کرد. قبلاً گذشت که تعبیر امثال ایشان به «بعض اصحاب ما» به معنی توثیق کسی است که از

(۱) وسائل الشیعة ۳: ۵۲۲، أبواب النجاسات، باب ۷۵، حدیث ۱.

(۲) رساله تنجیس المتنجس: ۲۴.

(۳) بحوث فی شرح العروة الوثقی ۴: ۲۳۶.

وی روایت نقل کرده است، گرچه نامش را نبرده باشد.^(۱)

ولی این روایت قابل بحث و مناقشه است؛ زیرا مقتضای قاعده‌ی طهارت و استصحاب طهارت، آن است که حتی بعد از سه روز هم بنا بر طهارت گِل گذاشته شود تا زمانی که به حدوث علت نجاست، یقین کند. پس آیا این گفته‌ی ایشان علیه السلام که: «به اعتبار اینکه شدیداً در معرض نجس شدن است». برای انقلاب و تغییر اصل مذکور [أصالة الطهارة] به نجاست، کفایت می‌کند؟ موضع این‌ها در قبال کبرای انقلاب و تغییر اصل مذکور،^(۲) چیست تا روایت شاهی بر آن کبری باشد؟

پس بعید نیست که این دستور یک دستور استحبابی یا احتیاطی یا تنزیهی باشد؛ یا اینکه این جواب برای یک رویداد خاصی ارائه شده که امام علیه السلام و پرسشگر از آن شناخت داشته و بر ما مخفی مانده است. پس تعمیم دادن آن، درست نیست.

بلکه، ممکن است این جواب را بر مبنای تفصیلی که در حجیت

(۱) توضیح مطلب اینکه این روایت را کلینی از محمد بن یحیی (که همان عطار قمی ثقة است، به فربندهی اینکه کلینی از وی نقل حدیث کرده است) از محمد بن اسماعیل (وی ابن بزیع ثقة است، چون ابن عیسی از وی حدیث نقل کرده است) از بعض اصحاب ما از امام کاظم علیه السلام نقل کرده است. در جای قبلی گفتیم که تعبیر به بعض اصحاب ما، به یک راوی شناخته شده که مورد اعتماد آنان بوده، اشاره دارد؛ ولی راوی نامش را به دلیل خاصی از قبیل تقیه و غیره، صریحاً ذکر نکرده است. پس این تعبیر، به معنی ارسال نیست؛ مثل این است که کسی بگوید: از مردی/کسی [آشنیدم]، این گفته متضمن هیچ توثیقی نیست. در پرتو این تحلیل، این روایت معتبر است.

(۲) بحث مفصلی در مورد این کبری، در لابلای تأسیس أصالة الإحتیاط در مسائل ناموسی، گذشت. (فقه الخلاف ۱۲: ۲۰-۳۰)

استصحاب بین شک در مقتضی و شک در رافع، دادیم، تبیین کرد. پس می‌شود گفت که شک در اینجا از نوع اول [شک در مقتضی] است و در نتیجه استصحاب جاری نمی‌شود؛ زیرا گل در راه‌ها و مکان‌ها عام اِقتضای پاک ماندن را تا بیش از سه روز، ندارد. چون در معرض رفت و آمد سگ‌های ولگرد، بول کردن افراد بی نزاکت، انداختن جاندار مرده [میتة] در میان گل و لای و امثال آن، قرار دارد. معنای در معرض قرار داشتن که شهید صدر علیه السلام از آن سخن می‌گفت، همین است.

نتیجه‌ی بحث روایی

از آنچه گذشت، روشن شد روایاتی که مشهور با آن‌ها بر نجس کردن مُتَنَجِّس حتی مُتَنَجِّس با واسطه، استدلال کرده، مورد اشکال است؛ بلکه، بعضی از آن‌ها بر عدم نجس کردن متنجس، دلالت می‌کند. محقق همدانی علیه السلام بعد از اینکه استدلال مشهور با چندین روایت را، مورد مناقشه و نقد قرار داده، می‌گوید: «حاصل سخن اینکه ادعای استنباط مثل این حکم از مانند این روایات، گزاف محض است. توهّم دلالت این روایات بر آن حکم، از تثبیت این حکم در ذهن، ریشه می‌گیرد. به خاطر این تثبیت شدن، گمان می‌رود که همین حکم سبب صدور امر به شستن ظروف و غیر ظروف، در این روایات است؛ و گرنه در هیچ یک از روایات اشعاری به این مطلب، وجود ندارد».^(۱)

(۱) مصباح الفقیه ۸: ۱۸.

می‌گوییم: اگر صحت استدلال به بعضی از روایات منقول را بپذیریم، نهایت چیزی که بر آن دلالت دارد، نجس کردن مُتَنَجِّسِ اولِ بدون واسطه، است نه مُتَنَجِّسِ باواسطه؛ این رأی تفصیل در حکم، انشاءالله خواهد آمد.

قابل توجه اینکه شیخ انصاری رحمته الله علیه فکر کرده نتیجه‌ی این بحث قطعاً به سود مشهور است و نیازی به تحقیق بیشتر و صبر و دقت نظری که وی بدان شهرت دارد، نیست؛ لذا بحث در این مسئله را کوتاه نموده و با گنجاندن همه در کمتر از چهار سطر، گفته است: «بله در اینجا بعضی از متاخرین در نجس شدن یک چیز با ملاقات مُتَنَجِّسِ خالی از عین نجاست، شک کرده و بلکه نظریه نجس نشدن را تقویت نموده‌اند؛ چون از ظاهر بعضی از اخبار آن را فهمیده‌اند. اشکالی که بر این نظر وارد می‌شود، [اولاً] منع ظهور اخبار در چنین معنایی است. [ثانیاً] معارض بودن این نظر به بسیاری از اخبار است؛ با اینکه نظریه‌ی نجاست، در نگاه متشرعه، اجماعی است؛ بلکه از ضروری دین، می‌باشد.»^(۱)

می‌گوییم: روشن شد که [اولاً] این مقدار از استدلال، کافی نیست. این استدلال خود به ادعاهای نیازمند دلیل، شباهت بیشتری دارد؛ و [ثانیاً] اینکه این یک مسأله‌ی عمیق و دقیقی است و به تحقیق بیشتری نیاز دارد؛ تحقیقی که نقطه امتیاز شیخ انصاری رحمته الله علیه به شمار می‌رود.

(۱) موسوعة الشيخ الأنصاری ۱: ۳۰۰.

استدلال بر اینکه مُتَنَجِّسِ نَجَسِ نمی کند

ممکن است این گفته را با چندین وجه توضیح داد:

وجه اول؛ تمسک به قاعده‌ی طهارت و استصحاب طهارت بر نا تمام بودن نجاست چیزی که با مُتَنَجِّسِ ملاقات می کند.

وجه اول، تمسک به قاعده‌ی طهارت و استصحاب طهارت، پس از ناتمام بودن دلیل بر نجاست چیزی است که با مُتَنَجِّسِ ملاقات می کند. این ناتمام بودن، از اجمال دلایل طرف مقابل و وجود احتمالات متعدد در مراد و مقصود از این ادله، نشأت می گیرد؛ یا هم از تعارض ادله با آنچه بر عدم نجاست ملاقات کننده، دلالت می کند. فیض کاشانی رحمته الله علیه گفته است: «مضاف بر آنکه ما نیاز به دلیل نداریم؛ زیرا عدم وجود دلیل بر وجوب شستن، دلیل است بر عدم وجوب آن؛ چون تکلیف جز بعد از بیان و حکم جز با برهان ثابت نمی شود».^(۱)

وجه دوم، سیره‌ی مُتَشَرَّعه بر پرهیز نکردن از ملاقات متنجس وجه دوم، سیره‌ی مُتَشَرَّعه بر پرهیز نکردن از ملاقات متنجس، خصوصا مُتَنَجِّسِ با واسطه، است. بلکه گاه از سخنان بعضی از فقها چنین به دست می آید که این سیره حتی در مورد مُتَنَجِّسِ مباشر هم که عین نجاست با پاک کردن و مالیدن و امثال این روش ها از آن زایل شده باشد، ثابت است. مثل زمانی که دست به منی آلوده می شود

(۱) مفاتیح الشرائع ۱: ۸۴، المفتاح ۸۴.

و کاری برای تطهیر آن صورت نمی‌گیرد؛ با آنکه خود مُتَشَرِّعه و لباس‌شان در معرض ملاقات با دست آلوده به منی از طریق رطوبت قابل انتقال مانند عرق و غیره، قرار دارند. این نکته، کاشف از بنای مُتَشَرِّعه بر نجس نشدن از طریق ملاقات با دست آلوده به منی، است. از جمله‌ی شواهد این مطلب، روایت بعدی (صفحه ۱۶۸) سلیمان اسکاف است. محقق اردبیلی رحمته الله علیه گفته است: «زیرا ما اکثرا تا زمانی که نیاز نباشد، عضو بدن مان را نجس رها می‌کنیم».^(۱)

می‌گوییم: شاید به همین خاطر، صاحب جواهر رحمته الله علیه اجماع بر این مسئله را نقل کرده و گفته است: «زیرا می‌گوییم اجماعی بر اینکه ملاقات مُتَنَجِّس سبب نجاست چیز جامد می‌شود، اقامه نشده؛ بلکه اجماع بر خلاف این سخن شکل گرفته است. در مایع خلاف این قول ثابت است».^(۲)

محقق همدانی رحمته الله علیه گفته است: «سیره‌ی مُتَشَرِّعه از پیشینیان و پسینیان بر مسامحه و آسان‌گیری در پرهیز عملی از ملاقات کننده‌های مُتَنَجِّس، استقرار یافته است. به نحوی که اگر کسی شیوه‌ی رایج در بین آنان مبنی بر دوری از نجاسات را نادیده بگیرد، به این صورت که مثلا از ساختمان‌های شهر دور گزیند، با این توجیه که سازندگان آن از ابزارها و دستگاه‌هایی که برای ساختن مستراح به کار می‌روند و بدون آنکه تطهیرش کنند، برای ساختن این ساختمان‌ها کار گرفته

(۱) مجمع الفائدة والبرهان ۱: ۲۹۸.

(۲) جواهر الکلام ۱: ۱۳۵.

اند؛ یا از مبارزه با کسی اجتناب کند، با این عذر که این شخص با افرادی مبارزه می‌کند که مدام با کفار مبارزه داشته و با نجاسات تماس مستقیم دارد، همه‌ی مُتَشَرِّعه به عنوان یک وسواس بر وی عیب گرفته و او را منحرف از راه شناخته‌شده‌ی خودشان در باب پرهیز از نجاسات، می‌یابند. با اینکه این فرد برای اثبات مقصود خودش، گاه به مقدمات [روشن و] محسوسی که هیچ کس انکارش نمی‌کند، تمسک می‌جوید؛ و اگر هم گروهی بخواهد چیزی از مقدمات استدلالش را ردّ کند، مجبورا به احتمالات سفسطه‌ای متوسل می‌شود که هیچ عاقلی در حرکات و سکنات خود، بدان‌ها اعتنا نمی‌کند.

و چه بسا با تمسک به چیزی که نجاستش روشن‌تر از موارد مذکور است، بر چنین فردی اشکال وارد کرده و می‌گویند: اگر از آن چیز دوری می‌کنید، چرا از اجناس وارده از کشورهای کافر مثل مایعات و جوامد که در آن کشورها ساخته شده، دوری نمی‌کنید؟ یا چرا از روغن خریده شده از بادیه‌نشینانی که از نجاسات و امثال آن پرهیز ندارند، خودداری نمی‌کنید؟ پس این سیره‌ی عملی کشف می‌کند که اجتناب از این امور، از همان صدر اسلام در شریعت رایج نبوده است. بلکه فرد متأمل در روایات و امارات دیگر، تقریباً بدون در نظر داشت سیره هم در این نکته تردیدی به خود راه نمیدهد؛ بلکه، اصلاً مجالی برای تردید در این امر نیست که دایره‌ی نجاست در عصر ائمه علیهم‌السلام اگر وسیع‌تر از امروز نبوده باشد، کوچک‌تر نبوده است.»^(۱)

می‌گوییم: علامه بلاغی رحمته الله با استفاده از سیره، بر خلاف ادعای قبلی، استدلال کرده و این سیره را جزو دلیل‌های قول مشهور، به شمار آورده و گفته است: «دوم، سیره مُتَشَرِّعه و عمل‌شان است و این امر برای آن‌ها در تر و خشک، با واسطه و بدون واسطه، جزو ضروریات به حساب می‌رود. به نحوی که در گرفتن آن به شکل دست به دست از صاحب شریعت مطهره و معصومانی که علم شریعت بدان‌ها امانت سپرده شده، جای تردید باقی نمی‌ماند.»^(۱)

می‌گوییم: اگر فرض را بر آن بگذاریم که هردوی این سیره‌ها به زمان معصومین علیهم‌السلام می‌رسند، با آنهم نمی‌توان پذیرفت که این دو اطلاق دارند. مقدار پذیرفتنی، همانی است که محقق همدانی در بحث ملاقات کننده با مُتَنَجِّس با چندین واسطه، ذکر کرده‌اند و این نکته از مثال‌های ایشان هم پیداست؛ و اشکال ایشان بر نظریه‌ی مشهور، ناظر به همین اطلاق است؛ و آنچه را که علامه بلاغی ذکر کرده را باید بر مُتَنَجِّس اول، حمل کرد؛ در نتیجه این سیره، دلیلی است بر قول به تفصیل در این مساله.

مُتَعَرِّض نشدن قدما و پیشینیان علی‌رغم مبتلابه بودن مسئله
وجه سوم: با اینکه این مسئله شدیداً مورد ابتلا بوده، قدما و پیشینیان مُتَعَرِّض آن نشده‌اند؛ این خود نشانه‌ی وسعت نظر و تسامح

(۱) موسوعة العلامة البلاغی ۷: ۱۱۰، رساله فی الحجة علی تنجیس المتنجس مطلقاً، ۶، چاپ مرکز احیاء التراث الإسلامی.

در این مسئله است؛ و اگر حکم مساله، نجاست می بود، بایستی بیان شده و یادآوری صورت می گرفت. قبلا از محقق همدانی رحمته الله علیه بیش ازین گفته را نقل کردیم و ایشان ادعا داشت که چنین حکمی در اخبار یافت نمی شود. ایشان رحمته الله علیه گفته است: «و اما این مسئله، چیزی که بر معروف بودن این مسئله به صورت مطلق در میان متشرعه‌ی زمان ائمه علیهم السلام شهادت دهد، نیافتیم؛ بلکه حتی در میان علما طبقه اول هم معروف نبوده و بلکه خالی بودن اخبار -چه به شکل پرسش یا پاسخ- از تعرض به این حکم و فروع آن، شاهد بر معروف نبودن آن در میان راویان است»^(۱).

و ایشان رحمته الله علیه گفته است: «آنچه شبهات مربوط به قول مشهور را تأیید و تثبیت می کند، خالی بودن اخبار از این حکم، است. با اینکه عادت حکم می کند که اگر متنجس مطلقا نجس کننده باشد، تصریح به خود این حکم و لوازمش، در میان مردم پخش می شد و یکی از مهم ترین مسائلی که راویان در مورد آن می پرسیدند، فروع این مسئله بود. با این وجود، ما در اخباری که سئوالی در مورد ملاقات کننده‌های مُتَنجَس پرسیده شده، چیزی غیر از روایاتی -بعضی از این روایات قبلا گذشت- که هرگونه اشکال را نفی می کند، نیافتیم»^(۲).

می گویم: شیخ خالصی رحمته الله علیه به همین بیان استدلال کرده است، ولی این استدلال مورد اشکال است؛ زیرا روایاتی که در باب ملاقات با

(۱) مصباح الفقیه ۸: ۳۵.

(۲) مصباح الفقیه ۸: ۳۲.

مُتَنَجِّس وارد شده، بسیار زیاد است مثل روایات شستن ظروف، فروبردن دست نجس در آب، مالیدن دست نجس به صورت، عبور از زمینی که خوک بر آن راه رفته باشد و غیر این‌ها. بلکه اشکال ایشان بر مشهور و اینکه چرا مُتَنَجِّس را مطلق و شامل مُتَنَجِّس بالواسطه می‌داند، وارد است.

شیخ بلاغی رحمته الله در پاسخ به این اشکال گفته است: «عدم اهتمام به این حکم و نپرسیدن زیاد در مورد آن، در کنار اینکه آنچه در اذهان ارتکاز یافته همان نجس کردن مطلق مُتَنَجِّس است؛ حتی اگر این ارتکاز ناشی از نوعی توجُّه به جایگاه نجاسات باشد، ما را به تأیید نجس کردن مطلق مُتَنَجِّس و باقی گذاشتن ارتکاز ذهنی بر حالت خودش، راهنمایی می‌کند»^(۱)

می‌گوییم: ممکن است این سخن را در مورد مُتَنَجِّسی که با عین نجاست تماس مستقیم داشته، پذیرفت؛ اما در مورد مُتَنَجِّس بالواسطه چنین ارتکازی در عرف محقق نشده تا فرض را بر آن بگذاریم که معصوم علیه السلام همان ارتکاز ذهنی را تقریر و تأیید کرده است. محقق همدانی رحمته الله قبلاً با شبیه همین جواب، این ادعا را رد کرده و گفته است: «ادعای اینکه ارتکاز این حکم در ذهن مردم از پرسش در مورد جزئیات آن بی‌نیاز کرده است، مردود است؛ زیرا می‌بینم که عوام علی‌رغم اینکه سرایت (نجاست) در ذهن‌شان تثبیت شده است، مدام در مورد فروع و جزئیات مورد ابتلای آن می‌پرسند. چرا نباید چنین

(۱) موسوعة العلامة البلاغی ۷: ۱۷۱، رساله‌ی پیشین: ۶۷.

باشد، در حالیکه بسیاری از فروع عام البلوای این مسئله، طوری است که عقل‌ها در آن حیران می‌ماند. پس خالی بودن اخبار و روایات از تصریح به این حکم و عدم طرح سؤال در مورد فروع عام البلوای آن، از سوی پرسشگران، چه بسا سبب قطع به عدم تحقق چنین حکمی بشود و اینکه مسئله‌ی نجاست در بین آنان تا این حدی که در میان ما معروف شده، تنگ و سختگیرانه نبوده است»^(۱).

می‌گوییم: اشکال موجود در هر دو قول مذکور روشن شد؛ لذا قول به تفصیل ممکن است. محقق همدانی رحمته‌الله از قول به تفصیل منع نمی‌کند، ردیه‌های ایشان ناظر به قول مشهور است مبنی بر نجس کردن مطلق، حتی مُتَنجَس با چندین واسطه.

ناممکن شدن تطهیر اشیاء بر اساس قول مشهور

وجه چهارم: بنا بر قول مشهور، لازم می‌آید که پاک کردن اشیاء ناممکن شود؛ زیرا آب در زمان ریختن بر نجس به منظور پاک کردن آن، خودش هم از طریق ملاقات با نجس، نجس می‌شود؛ حتی اگر این ملاقات بعد از زوال عین نجاست صورت گیرد. بنا بر قول مشهور، مُتَنجَس نجس می‌کند. در این صورت، تطهیر با آب قلیل صحیح نیست؛ در حالیکه این نظریه قطعاً باطل است. پس ناچاراً باید بپذیریم که مُتَنجَس نجس نمی‌کند.

این اشکال جاندار و محکمی بر قول مشهور است، لذا برای نجات

از آن راه‌های مختلفی در پیش گرفته اند:

۱. آب قلیل در صورتی که وارد بر نجاست باشد، از خلال ملاقات با آن، نجس نمی‌شود؛ چنانکه همین فرض در فرایند تطهیر [با آب قلیل] در نظر گرفته شده است. سید مرتضی، ابن ادریس، صاحب مدارک، محقق نراقی و دیگران، همین نظر را انتخاب کرده اند.
۲. آنچه که بر عدم صحت تطهیر با آب مُتَنَجِّس دلالت می‌کند، مربوط به مواردی است که آب پیش از استعمال برای تطهیر، نجس بوده باشد؛ اما آبی که در فرایند تطهیر و به‌خاطر ملاقات با نجسی که می‌خواهند تطهیرش کنند، نجس می‌شود، هیچ دلیلی بر عدم صحت تطهیر با آن، وجود ندارد. این ادعا را محقق خوانساری در شرح **دروس** مطرح کرده و بسیاری از متاخرین از ایشان گرفته‌اند.

ما هردو شیوه را مورد نقد مُفَصَّل قرار دادیم و راه درست در پاسخ اشکال مذکور آن است که آب قلیل با ملاقات متنجّسی که عین نجاست از آن برطرف شده باشد، نجس نمی‌شود. فیض کاشانی رحمته‌الله در این زمینه گفته است: «به گمان من، کسی که قائل به اثرپذیری آب قلیل به مُجَرَّد ملاقات [با متنجّس] است، باید یکی از دو کار را انجام دهد: یا این اثرپذیری را به ملاقات کننده با عین نجاست اختصاص دهند و نه ملاقات کننده با متنجّس؛ یا قائل به عدم تطهیر به آب قلیل به صورت مطلق، بشود؛ و این دومی بر خلاف اجماع و بلکه بر خلاف ضرورت دینی است، پس همان اولی درست است»^(۱).

بله بیشترین چیزی که با این دلیل ثابت می‌شود، عدم انفعال خصوص آب قلیل است؛ این همان نظری است که ما انتخاب کردیم. تعمیم عدم انفعال به دیگر چیزهایی که با مُتَنجَس ملاقات می‌کنند، نیاز به متمم دارد؛ چنانکه به زودی آن را ذکر خواهیم نمود انشا الله و تعالی.

پیامد عُسْر و حرج قول مشهور

وجه پنجم: قول مشهور به حرج و سختی می‌انجامد و این دو در شریعت نفی شده اند؛ پس تنها نظریه‌ی نجس نکردن مُتَنجَس درست است.

بیان مطلب اینکه بسیاری از مردم از ملاقات با مُتَنجَس با رطوبت و تری قابل سرایت، خودداری نمی‌کند؛ در نتیجه بر زمینی که نجس شده است، راه می‌روند؛ اشیاء مورد استفاده‌شان را بر جاهای متنجس، می‌گذارند. تعداد زیادی هم از مباشرت و تماس با عین نجاست مثل شراب و گوشت‌های ذبح نشده، پرهیزی ندارند. همچنین تعدادی از کفار با مسلمانان همزیستی داشته و همین چیزها را از قبیل صندلی مدرسه، وسائل حمل و نقل عمومی، غذاخوری‌ها، قهوه‌خانه‌های مشترک و غیر اینها را استفاده کرده و روی آن‌ها عرق و... می‌کنند. پس اگر گفتیم که مُتَنجَس حتی اگر با واسطه باشد، نجس می‌کند، لازم می‌آید که تمام چیزهایی که در اطراف مان قرار دارند، نجس باشند. امکان دوری از همه‌ی این‌ها وجود ندارد؛ حتی اگر از همگان

کناره بگیریم؛ زیرا کسانی که با ما در یک خانه زندگی می‌کنند، مبتلی به همین مشکل [نجاست] هستند و هکذا؛ بنابراین، ناچاریم برای دفع معضل حرج و مشقت هم که شده، به عدم نجس کردن متنجّس، حکم کنیم.

محقق همدانی رحمته الله علیه همین اشکال را بر مشهور وارد کرده و گفته است: «کسی که گمان کند این اسباب در حصول قطع هر فرد به اینکه در طول عمر خود به نجاستی آلوده می‌شود که وسائل و اثاثیه خانه‌اش را نجس می‌کند، تأثیر ندارد؛ از طرف دیگر چنین کسی اذعان داشته باشد که اجماع علما بر یک حکم سبب قطع به گفته‌ی معصوم می‌شود؛ چون اجماع یک سبب عادی برای چنین قطعی است. من چنین کسی را مقلّد محض می‌دانم که توانایی استنتاج مطالب از مبادی و منابع محسوس آن را هم ندارد، چه رسد به اینکه اهل استدلال باشد».^(۱)

آیت الله خوئی رحمته الله علیه در تایید این قول گفته است: «انصاف آن است که آنچه ایشان گفته‌اند مبنی بر اینکه نظریه‌ی نجس‌کننده بودن مُتَنجِّس به صورت مطلق [حتی مُتَنجِّس با واسطه]، مستلزم قطع به نجاست بسیاری از چیزها و افراد و بلکه همه‌ی آن‌ها می‌باشد، سخن بسیار متینی است. خصوصاً در شهرهای اسلامی چون بغداد و تهران و امثال آن دو که مسلمان و کافر به اقسام مختلفش را در خود جای داده است. چون مکان‌های جمعی در امثال این دو شهر، مانند

قهوه‌خانه‌ها قطعاً با نجس یا مُتَنَجِّس آلوده‌اند؛ و اگر مُتَنَجِّس نجس‌کننده باشد، لازم می‌آید که به نجاست تمام آنچه در دنیا هست، قطع پیدا کنیم؛ و دستور به دوری از همه این‌ها، آشکارا لغو است. مسئولیت این ادعا که قطعی به ملاقات نجس یا مُتَنَجِّس در مثل ظروف موجود در مکان‌های عمومی، حاصل نمی‌شود، بر عهده‌ی مدّعی آن است»^(۱).

بعضی از بزرگان لزوم حرج و اختلال نظام را اضافه کرده‌اند: «اینکه چنین لازمه‌ای [یعنی قطع به نجاست همه چیز] حاصل نشده به‌خاطر آن است که مردم بر اساس علم‌شان عمل نمی‌کنند و الاّ اگر همگان به علم‌شان ملتزم می‌بودند، چنان هرج مرج، اختلال نظام زندگی، تعطیلی بازارها، خودداری از نوشیدن و خوردن را مشاهده می‌کردید که شما را به اذعان به ادعای که ما در این مقام مطرح کردیم، وامی‌داشت»^(۲).

می‌گوییم: هیچ متأمّلی نمی‌تواند این وجه را انکار کند، ولی این وجه اخص از مدّعا است؛ زیرا می‌شود با طرح این نظریه که مُتَنَجِّس با واسطه نجس نمی‌کند، از حرج و مشقت خلاصی یافت. دلیل لزوم حرج، دلالتی بر نجس نکردن مُتَنَجِّس اول و بدون واسطه، ندارد؛ ضرورت‌ها هم در همان چارچوب خودشان محدود می‌شود. پس این وجه، می‌تواند دلیلی بر تفصیل مذکور، باشد.

(۱) موسوعة السید الخوئی ۳: ۲۱۹.

(۲) بخشی از نامه‌ی شیخ خالصی رحمته‌الله که شیخ بلاغی در رساله‌ی خودش (ص ۴۷) نقل کرده است.

تجرید و خصوصیت‌زدایی از حکم به عدم انفعال آب قلیل به

ملاقات نجاست

وجه ششم، تجرید و خصوصیت‌زدایی از حکم به عدم انفعال آب قلیل به ملاقات نجاست - نکته‌ای که ما در مطلب مقدماتی دوم (ص ۱۹۵) از بخش اول بدان رسیدیم - و تعمیم آن به دیگر چیزهایی که با مُتَنَجِّس ملاقات می‌کنند.

۱۲۷

دلیل بر این تجرید و خصوصیت‌زدایی، اینکه علما معتقدند ملاقات نجاست علت نجاست ملاقات کننده است و با همین علت صاحب مدارک قول علامه را که در مختلف گفته: «غُساله محکوم به نجاست است، اما بعد از جدا شدن آب از محل نه به مُجَرَّد ملاقات»؛ رد کرده و اظهار داشته است: و ضعف این سخن آشکار است؛ زیرا مستلزم انفکاک معلول از علت تامّه و وجود معلول بدون علت است؛ بطلان این سخن آشکار است»^(۱).

آیت الله خوبی رحمته الله علیه در مورد علت نجاست غُساله گفته است: «زیرا غُساله آب قلیلی است که با نجس ملاقات کرده؛ در این مساله، بین حالات مختلف غُساله بر حسب ذوق عرفی، فرقی وجود ندارد و ما این نکته را در ردّ بر تفصیلی که سید مرتضی رحمته الله علیه بین ورود آب قلیل بر نجاست و بین ورود نجاست بر آب قلیل، قائل شده است»^(۲) توضیح

(۱) مدارک الأحکام: ۱: ۱۲۱.

(۲) موسوعة السيد الخوئی ۲: ۱۴۸ و همچنین: ۴: ۱۵.

دادیم. چون عرف بر اساس ارتکازی که دارد، فرقی بین این دو حالت نمی‌گذارد. عرف نجاست غُساله را معلول مطلق ملاقات [با نجس] می‌داند؛ حال چه غُساله وارد بر نجس باشد یا مورود آن.^(۱) تا آنجا که محقق همدانی رحمته الله علیه گفته است: «چون در نظر آنان نجسی که نجس‌کننده نباشد، وجود ندارد».^(۲) و آیت‌الله خوبی رحمته الله علیه عین عبارت ایشان را نقل کرده است.^(۳)

این در سطح کبرای قضیه؛ اما صغرای آن، در مطلب مقدماتی دوم ثابت شد که آب قلیل با ملاقات متنجس، مطلقا انفعال نمی‌یابد [آورد باشد یا مورود]. علت، چنانکه گفته‌اند، جداشدنی و گزینشی نیست، در نتیجه بایستی هر چیزی که با مُتَنَجِّس ملاقات می‌کند، از آن اثر نپذیرد [و نجس نشود].

به عبارت دیگر، عدم انفعال آب قلیل از طریق ملاقات با متنجس، از نبود مقتضی نجس کردن، در مُتَنَجِّس پرده برمی‌دارد و اینکه مُتَنَجِّس قابلیت اثرگذاری بر ملاقات‌کننده‌اش را ندارد و گرنه طبق مقتضای علیتی که بزرگان در گذشته‌ی نزدیک ذکر کردند، بایستی آب قلیل را نجس می‌کرد. این امر از یک نکته‌ی دقیق به دست می‌آید که حاصل آن چنین است: اقتضاء نجس کردن، از ویژگی‌های ملاقات‌شده، است که در اینجا همان مُتَنَجِّس باشد؛ و اینکه مانعیت از انفعال و اثرپذیری، از ویژگی‌های ملاقات‌کننده مثل آب کُر، آبی که با فشار بیرون می‌آید،

(۱) موسوعة السید الخوئی ۲: ۳۱۱-۳۱۲.

(۲) مصباح الفقیه ۱: بخش ۱: ۶۵، چاپ مکتبه الصدر.

(۳) موسوعة السید الخوئی ۲: ۳۰۵.

آبی که از بالا می‌ریزد، است. این مانعیت در آب قلیل محقق نیست؛ زیرا آب قلیل معتمصم و محفوظ [از نجس شدن] نیست. در نتیجه، کوتاهی در مقتضی، عمومیت داشته و اختصاص به ملاقات آب قلیل ندارد؛ بنابراین، تأثیر نکردن مُتَنَجِّس منحصر در آب قلیل نیست، بلکه اشیاء دیگر را هم شامل می‌شود. دقت کنید.

این نکته، دو وجه دارد:

یک. ممکن است گفته شود که نجس نشدن آب قلیل ناشی از وجود مانعی در آن، است؛ زیرا قابل انکار نیست که آب مطلق از چیزهای دیگر متاثر نشده و بلکه بر آن‌ها تأثیر می‌گذارد؛ بر عکس آب مضاف و غیر آن از ملاقات کننده‌ها [که همیشه متاثر می‌شوند]، پس عدم انفعال یا اثرپذیری یک حکم مخصوص آب قلیل است.

دو. این حکم استثنایی است از طرف شارع مقدس و عدم اثرپذیری آب قلیل دلیل خاص خودش را دارد؛ زیرا لازمه قول به اثرپذیری و نجاست، حرج و دشواری است؛ چون همچنانکه در مطلب مقدماتی دوم توضیح دادیم، راه تطهیر و پاک کردن اشیاء، بسته می‌شود.

ذوق شارع مقدس و سیره‌ی مبتنی بر آسان‌گیری او

وجه هفتم: ذوق شارع مقدس و سیره‌ی مبتنی بر آسان‌سازی، بخصوص در زمینه‌ی نجاسات و طهارت و مطهرات است. براستی که شارع برای پاک کردن اشیاء، به زوال عین نجاست اکتفا کرده و برای همین آفتاب، زمین و سنگ‌ها را جزو مطهرات و پاک‌کننده‌ها، قرار

داده است. بلکه تغییر عنوان نجاست و بدل شدن حقیقت آن هم کفایت می‌کند؛ آنگونه که در انقلاب و استحاله و تبعیت چنین است بدون اینکه تطهیر با آب را شرط کند، به استثنای موارد منصوص از قبیل لباس برای نماز و ظروف برای خوردن و آشامیدن تا آنچه انسان به دهنش می‌برد پاکیزه باشد. پس وقتی چیزهای مُتَنَجِّس در تمام موارد مذکور به مُجَرَّد زوال عین نجاست شرعا پاک شوند، چگونه می‌توان تصور کرد شارع حکم دهد که این اشیاء مُتَنَجِّس، بعد از زوال عین نجاست هم چیزهایی را که با آنها حتی با چندین واسطه ملاقات داشته باشد، نجس کند. با اینکه شارع می‌داند -در حالیکه به بندگانش لطف دارد و از حال‌شان آگاه و نسبت به آنها دلسوز است- که مردم با کسانی که از نجاست پرهیز ندارند مانند کودکان، بادیه نشینان، فاسقان یا با خود نجس‌ها مانند کافران، سرو کار دارند.

از مصادیق آسان‌گیری شارع در این زمینه، چشم‌پوشی وی از خون موجود در بدن و لباس نمازگزار است، اگر مقدار خون کمتر از درهم باشد یا خون مربوط به زخم نو و کهنه باشد؛ صحت نماز کسی که جاهل به نجاست است؛ و امثال این موارد.

ممکن است این وجه را اینگونه مطرح کرد که دلیلی بر وجوب تطهیر اشیاء با آب، جز در مواردی که نص بر آن داریم، وجود ندارد. پس مُتَنَجِّس‌های دیگر، یا به محض برطرف شدن عین نجاست، پاک می‌شوند، یا اینکه همچنان نجس هستند اما چیزی را که با آنها ملاقات کند، نجس نمی‌کند؛ و این مُتَنَجِّس‌ها هم جزو چیزهایی نیستند که

طهارت در آن‌ها شرط است، پس موجبی برای تطهیرشان وجود ندارد. سید مرتضی رحمته‌الله نیز این حقیقت را دریافته و لذا به طهارت جسم‌های صیقلی به مجرد برطرف شدن عین نجاست از آنها توسط پاک کردن یا مالیدن و امثال آن، قائل شده است؛ زیرا [اولاً] نصی در مورد وجوب تطهیر غیر آن سه تا [بدن، لباس و ظروف] در دست نیست؛ بجز معتبره ابراهیم بن ابی محمود و روایت علی بن جعفر در تطهیر رختخواب که قبلاً (ص ۳۳ این جزوه ۸۱؟) آن را مورد نقد و بررسی قرار دادیم؛ و [ثانیاً] به خاطر عدم رعایت ذوق مشهور مبنی بر اینکه طهارت جز با یک پاک کننده‌ی خارجی، حاصل نمی‌شود. ما طهارت اشیاء صیقلی به مجرد برطرف شدن عین نجاست را، بر این معنی حمل کردیم که اشیاء مذکور غیر خودش را نجس نمی‌کند؛ چنانکه در قول امام علیه السلام آمده که: «هر چیز خشک، تمییز و پاک است.» یعنی چیزی را که با آن ملاقات کند، نجس نمی‌کند. ما در مباحث قبلی این سخن را مفصلاً توضیح دادیم.

اختصاص داشتن روایات دالّ بر وجوب تطهیر اشیا، به بدن و

لباس برای نماز و ظروف برای تمییزی غذا

وجه هشتم: اختصاص داشتن روایاتی که بر وجوب تطهیر و پاک

کردن اشیاء دلالت می‌کند، به بدن و لباس برای نماز و همچنین به ظروف برای تمییزی غذا؛ اما درباره غیر این‌ها، هیچ دستوری به تطهیر آن‌ها وجود ندارد و می‌توان از آن‌ها در عین مُتَنَجِّس بودنشان استفاده کرد؛ البته اگر خالی از عین نجاست باشند. پس نبود دستور

به شستن غیر آن سه موردی که ویژگی‌های خاصی دارند، خود دلیل است بر اینکه متنجس، نجس نمی‌کند؛ زیرا جایز است که آن را با وجود رطوبت قابل سرایت، مورد استفاده قرار داد. تعدادی از بزرگان هم به عدم وجود دلیل بر وجوب شستن غیر آن سه تا اعتراف کرده‌اند؛ مثل قول صاحب معالم رحمته الله: «چون نصوصی که دلالت دارد بر تأثیر نجاسات و تاثیرپذیری از آن به نحوی که اثرش باقی بماند - حتی اگر عین نجاست باقی نماند - محدود به بدن، لباس و ظروف است؛ چنانکه استقراء و پیگیری روایات بدان شهادت می‌دهد؛ و این حکم اوجوب شستن] در غیر این سه مورد، فقط از اجماع استفاده شده است [و دلیلی دیگری برای اثبات آن، در دست نیست]»^(۱)

روایات بی‌شمار

وجه نهم، روایات است؛ که به لحاظ کثرت قابل شمارش نیست. و دلالت این روایات بر مطلوب، روشن است و هردو گروه متعرض تعدادی از این روایات نشده‌اند؛ همانگونه که متعرض بعضی از روایات طایفه‌ی اول، نشده بودند.

[یکم] روایات دالّ بر نجس نشدن ملاقات کننده‌ی حیوان بعد از

برطرف شدن عین نجاست

از جمله‌ی این دسته روایات، آنهایی است که بر نجس نشدن

(۱) معالم الدین (قسم الفقه) ۲: ۷۶۷-۷۶۸، تفصیل این بحث در بخش اول (صفحه ۹۶)، گذشت.

ملاقات‌کننده‌ی حیوان بعد از برطرف شدن عین نجاست، دلالت می‌کند. مثل معتبره‌ی علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیه السلام که گفت: «از ایشان در مورد کرمی پرسیدم که در مستراح بر لباس انسان می‌افتد؛ آیا نماز در این لباس جایز است؟ فرمود: اشکال ندارد؛ جز اینکه اثری [از نجاست] بیایی، در این صورت باید بشویی». ^(۱) شبیه آن معتبره، صحیح‌ه‌ای است که در تهذیب و قُرب الإسناد - در روایتی - نقل شده است که گفت: «از ایشان در مورد موش، کبوتر، مرغ و امثال آن پرسیدم که مدفوع را لگد می‌کند و سپس پا روی لباس می‌گذارد، آیا واجب است چنین لباسی شسته شود؟ فرمود: اگر چیزی از اثر آن ظاهر و آشکار باشد، بشوی وگرنه اشکال ندارد». ^(۲) با توضیحی که شیخ انصاری رحمته الله با این قول خودش مطرح کرده است: «اینکه بین تری و خشکی لباس تفصیل قایل نشده و میان وجود عین نجاست و عدم وجود آن تفصیل قائل شده است، دلیل بر آن است که لباس از طریق ملاقات با عین نجاست موجود در حیوان، نجس می‌شود نه از طریق ملاقات با خود حیوان؛ گرچه این حیوان با نجاست ملاقات داشته باشد. واضح است که اگر چنین نبود، بایستی در تری لباس تفصیل قائل می‌شد و تفصیل بین وجود عین نجاست و عدم وجود آن هم لغو بود». ^(۳)

و مثل مؤتقه‌ی عمار بن موسی از امام صادق علیه السلام «و از آبی که باز،

(۱) وسائل الشیعة ۳: ۵۲۶، أبواب النجاسات، باب ۷۹، حدیث ۲.

(۲) التهذیب ۱: ۴۲۴، حدیث ۱۳۴۷؛ قُرب الإسناد: ۱۹۳، حدیث ۷۲۹.

(۳) موسوعة الشیخ الأنصاری ۱: ۳۷۵.

شاهین و عقاب از آن خورده‌اند [پرسیدم]؛ فرمود: با هر چیزی که پرنده از آن خورده باشد می‌توان وضو گرفت؛ مگر اینکه در منقار پرنده خون ببینی؛ و اگر در منقارش خون دیدی، از آن آب نخور و با آن وضو نگیر»^(۱).

به یک بیان، تغذیه‌ی این شکارچیان از حیوان مرده، گرچه در مورد بعضی‌شان مثل شاهین، چنانکه گفته شده است، کم اتفاق می‌افتد و منقارشان در هنگام شکار طعمه، خون‌آلود می‌شود و روایات به ملاقات‌شان با عین نجاست، تصریح می‌کند؛ با همه‌ی این‌ها امام علیه السلام به پاک بودن باقی‌مانده غذای اینها حکم کرده است؛ مشروط به اینکه عین نجاست در آنها نباشد؛ فرقی نمی‌کند که عین نجاست چگونه برطرف شده باشد. پس این روایت بر نجس نبودن ملاقات‌کننده‌ی مُتَنَجِّس خالی از عین نجاست، دلالت می‌کند.

مشهور هم از این روایت اینگونه فهمیده است که برطرف شدن عین نجاست از بدن حیوان، جزو مطهّرات و پاک‌کننده‌ها، به شمار می‌رود. ولی این خلاف قاعده‌ای است که می‌گوید نجس‌شده‌ها جز پاک‌کننده، پاک نمی‌شوند و صرف برطرف شدن عین نجاست کافی نیست. بعضی از محققان رضی الله عندهم گفته‌اند: «این حکم عجیبی در باب طهارت و مطهّرات است؛ زیرا اکثر طهارت‌ها ملازم و جدانشدنی از واسطه‌ی در تطهیر، هستند»^(۲).

(۱) وسائل الشیعة ۱: ۲۳۰، أبواب الأستار، باب ۴، حدیث ۲.

(۲) موسوعة الشیخ محمد حسین کاشف الغطاء ۴: ۳۲۲.

می‌گوییم: برای همین بعضی از بزرگان مثل علامه، محقق اردبیلی و نراقی بر این حکم اشکال کرده و مطابق مقتضای قاعده، نظر داده‌اند.^(۱)

بعضی از شخصیت‌های برجسته و محوری از جهت دیگری با این نظر مخالفت کرده و قائل به عدم نجاست حیوان از طریق ملاقات نجاست، شبیه داخل بدن انسان، شده‌اند. صاحب جواهر^(۲) گفته است: «پس باقی گذاشتن این دو [حیوان و باطن بدن انسان] بر طهارت و اینکه عین نجاست تاثیری در آن دو ندارد، بهتر از حکم به نجاست‌شان و [سپس] طهارت‌شان با زوال نجاست است».^(۳)

می‌گوییم: این کار به منظور برون رفت از تنگنا، صورت گرفته است؛ زیرا حکم مذکور با قواعدی که بنا کرده‌اند، ناسازگار است. آیت الله خوئی^(۴) در مباحث خودش نظریه‌ی مشهور را برگزیده و گفته است: «حاصل اینکه آنچه مشهور انتخاب کرده مبنی بر نجس شدن بدن حیوان از طریق ملاقات و کافی بودن زوال نجاست برای طهارت، نظر درستی است».^(۳) ولی در تعلیقه‌ی خودش بر *عروة الوثقی*، از این نظرش عدول کرده و با صاحب عروه موافقت کرده است. همچنین در رساله‌ی عملیه‌اش همسو با آیت‌الله حکیم^(۵) گفته است: «نجاست قسمت‌های درونی انسان و بدن حیوان، ثابت

(۱) کلام‌شان در صفحه ۱۲۰ از بخش اول، ذکر شد.

(۲) جواهر الکلام ۶: ۳۰۱.

(۳) موسوعة السيد الخوئی ۴: ۲۲۰.

نیست»^(۱) تعدادی از شاگردانش نیز از ایشان پیروی کرده‌اند.^(۲) می‌گوییم: مخالفت این نظر با قواعد، کمتر از نظر مشهور نیست. چون [می‌توان پرسید]: چه چیزی حیوان را از عمومات نجاست ملاقات‌کننده‌ی عین نجاست، خارج می‌کند؟ روایاتی وارده در مورد عدم نجاست ملاقات‌کننده‌ی حیوان، چنین دلالتی ندارد؛ زیرا ممکن است این روایات را بر نجس نکردن مُتَنَجِّس خالی از عین نجاست، حمل کرد.

مشهور مُتَعَرِّض این مجموعه روایات جهت نقد و بررسی آن، نشده است. شاید این عدم تعرّض به خاطر آن باشد که آن‌ها بنای‌شان را بر دو نظر دیگر گذاشته‌اند. دانستیم که این مجموعه روایات صلاحیت استدلال را دارد و گفتیم که این توجیه نزدیک‌تر از دو قول و نظریه‌ی قبلی است؛ زیرا [از یکطرف] آن دو نظر مخالف قواعد است و [از طرف دیگر] دلایلی برای این توجیه داریم و این مبحث برای توضیح همین نکته، منعقد شده است.

این در حالی است که آیت‌الله خوبی رحمته‌الله علیه نظریه‌ی طهارت را بر این مبنا استوار کرده است که هیچ اطلاق یا عمومی در دست نیست تا اثبات کند هر ملاقات‌کننده‌ی عین نجاست، نجس می‌شود. این حکم صرفاً «چیزی است که از ملاحظه‌ی اخبار وارده در موارد خاص،

(۱) منهاج الصالحین للسیّد الخوئی ۱: ۱۲۷، چاپ ۲۹.

(۲) مانند شهید صدر اول رحمته‌الله علیه در تعلیقه‌اش بر منهاج الصالحین آیت الله حکیم: ۱: ۱۸۷؛ لذا ایشان در رساله عملیه خودش (الفتاوی‌ الواضحة) زوال عین نجاست را جزو مطهّرات و پاک‌کننده‌ها، ذکر نکرده‌اند؛ و مانند آیت الله فیاض (دام ظلّه الشریف) در منهاج الصالحین: ۱: ۲۱۴، چاپ ۶.

برگرفته شده؛ چون احتمال اینکه آن موارد دارای خصوصیت منحصر به فرد باشد، منتفی است؛ و با فقدان دلیل بر این نظریه، ممکن نیست به نجاست بدن حیوان از طریق ملاقات [با نجس] حکم کنیم؛ نجس تنها همان عین نجاستی است که بر جسم حیوان قرار دارد»^(۱).
اشکالات این نظریه:

۱. اینکه چیزی از اعیان نجاست باشد، اقتضای آن را دارد که ملاقات کننده‌اش را نجس کند؛ به دلیل آنچه گذشت که معنای نجس بودن آن چیز، همین است. شاهد ادعای ما این است که اعیان نجاست جز از راه دستور به شستن ملاقات کننده‌شان، شناخته نشده و در متون روایی به نام آن‌ها تصریحی نرفته است.

۲. این عمومیت در روایات آمده، پس قدر متیقن مفهوم روایات کر، همین است؛ و همین نکته در مؤثقه‌ی عمّار در مورد موش تجزیه شده، مورد تصریح قرار گرفته است: «هر چیزی را که با این آب ملاقات داشته، بشوی»^(۲) و آیت‌الله خوئی این نکته را، در سخنی که از ایشان بعداً (ص ۱۱۸) می‌آید، پذیرفته است.

۳. اگر از آنچه گفتیم کوتاه بیاییم، این عمومیت چیزی است که فقها بر آن اتفاق نظر دارند به نحوی که خروج هیچ فرد و مصداق آن را نمی‌پذیرند؛ خصوصاً با توجه به آنچه گذشت که بر طبق مبنای‌شان، ملاقات را علت نجس کردن، می‌دانند؛ اما باطن و درون انسان، از

(۱) موسوعة السید الخوئی ۴: ۲۱۸.

(۲) وسائل الشیعة ۱: ۱۴۲، أبواب الماء المطلق، باب ۴، حدیث ۱.

عموم خارج نمی‌شود؛ زیرا یا اعیان نجاست در قسمت داخلی بدن نجس نیستند؛ یا اینکه قسمت داخلی بدن با عین نجاست نجس می‌شود، اما تطهیر آن واجب نیست؛ زیرا دلیلی بر وجوب تطهیر نداریم؛ چنانکه در کلام آتی فیض کاشانی آمده و ما این مسئله را در مطالب مقدماتی به صورت مُفَصَّل مورد بحث قرار دادیم.

۴. عجیب است که ایشان رحمتهما در عمومیت نجس کردن عین نجاست، توقف می‌کند؛ ولی در عمومیت نجس کردن مُتَنَجِّس تردیدی به خود راه نمی‌دهد؛ چنانکه در سخن قبلی ایشان (ص ۱۰۸) راجع به عدم وجود نجسی که نجس نکند، آمده. البته این نظر را به تبع محقق همدانی رحمتهما مطرح کرده است. پس کدام یک از این دو سخن، سزاوار التزام و پیروی است.

فیض کاشانی رحمتهما این مورد را نقضی بر قول مشهور و دلیلی بر نجس نکردن متنجسی که عین نجاست از آن برطرف شده باشد، قلمداد کرده و گفته است: «هرچیزی که به برطرف شدن عین نجاست از آن، علم حاصل شود، محکوم به طهارت است؛ مگر آنچه که به دلیل خاصی از این قاعده خارج شده و در طهارت آن [استفاده از] آب شرط شده باشد؛ مانند لباس و بدن. از اینجا طهارت و پاکی همه‌ی بخش‌های داخلی بدن، روشن می‌شود. اضافه بر این، نفی حرج هم مثبت مدعاست و روایت مؤتق بر آن دلالت می‌کند؛ و همچنین است اعضای مُتَنَجِّس حیوان غیر از انسان، چنانکه از روایات صحیح استفاده می‌شود».^(۱)

می‌گوییم: ما با ایشان رضی الله عنهم در مورد کافی بودن زوال عین نجاست برای پاک شدن، اختلاف نظر داریم. برای اینکه عجیب بودن این نظر را برطرف کنیم، طهارت را بر این معنی حمل کردیم که ملاقات کننده‌اش را، نجس نمی‌کند.

[دوم]

از جمله‌ی این دسته روایات، روایاتی است که بر طهارت ملاقات کننده‌ی آب استنجاء، دلالت دارد.

این حکم برخلاف قاعده است؛ زیرا قاعده، نجاست آب استنجا را اقتضاء می‌کند؛ چون آب قلیلی است که با عین نجاست ملاقات داشته است. هردو گروه، با قطع نظر از نتیجه‌ی این مسئله، بر نجس کردن مُتَنَجِّس مایع، اتفاق نظر دارند. پس این مورد دلیلی است بر نجس نکردن متنجس. شیخ انصاری رضی الله عنه گفته است: «پس نظریه‌ی قوی این است که آب استنجاء نجس است و [اما] چیزی را که با آن ملاقات کند، نجس نمی‌کند. پس گزیری از تن دادن و پذیرش نجاستی که نجس کننده نباشد، نیست. این امر از ادله‌ی انفعال و اثرپذیری آب قلیل و دلایل اینکه آب قلیل [متنجس] لباس را نجس نمی‌کند، استفاده می‌شود.»^(۱)

برای نقض این اجماع و اتفاق نظر، آیت‌الله خوئی رضی الله عنه گفته است: «براستی که گرچه نجس کردن مُتَنَجِّس بین اصحاب مورد اختلاف

(۱) موسوعة الشیخ الأنصاری ۱: ۳۴۶.

واقع شده است، ولی در نجس کننده بودن آب مُتَنَجِّس یا مایع دیگری غیر از آب، هیچ اختلافی بین آنها وجود ندارد. این عدم اختلاف معلول مؤثقه عمار^(۱) است که به شستن هر چیزی که آب استنجا به آن رسیده باشد، دستور می‌دهد.^(۲)

مقتضای قاعده همین است، ولی روایات معتبر بر عدم نجاست ملاقات کننده‌ی آب استنجا، دلالت دارد؛ مانند صحیحه عبدالکریم بن عتبه هاشمی که گفت: «از امام صادق علیه السلام در مورد مردی که آب استنجا روی لباسش ریخته شده باشد، پرسیدم و اینکه آیا این آب لباسش را نجس می‌کند؟ فرمود: نه».^(۳)

و صحیحه‌ی احول که گفت: «به امام صادق علیه السلام گفتم: از دستشوئی بیرون می‌آیم سپس با آب استنجا می‌کنم و لباس در آب استنجا می‌افند؟ فرمود: اشکالی ندارد».^(۴)

فقه‌ها در مفاد این روایات اختلاف کرده و آن را دوگونه فهمیده‌اند: الف) پاک بودن آب استنجا و گفته شده که اکثر علما رأی‌شان همین است و چه بسا اجماع بر آن را، نقل کرده‌اند.

ب) نجاست آب استنجا، ولی این نجاست در خصوص انفعال و اثرپذیری ملاقات کننده‌ی آب استنجا، مورد عفو و چشم‌پوشی قرار گرفته؛ لذا پرهیز از آن واجب نیست. این قول را تعدادی از بزرگان

(۱) وسائل الشیعة ۱: ۱۴۲، أبواب الماء المطلق، باب ۴، حدیث ۱.

(۲) موسوعة السيد الخوئی ۲: ۳۰۱.

(۳) وسائل الشیعة ۱: ۲۲۳، أبواب الماء المضاف والمستعمل، باب ۱۳، حدیث ۵.

(۴) وسائل الشیعة ۱: ۲۲۲، الباب السابق، حدیث ۱.

مانند شیخ آل یاسین، شیخ حسین حلی، شهید صدر (قدس الله اسرارهم) برگزیده‌اند. فرق [نظر این فقها با نظر ما] در این است که اینان نجس نشدن را یک استثناء خاص از مسئله مورد اجماع، دانسته‌اند؛ و ما خروج این مورد را مطابق قاعده می‌دانیم.

آیت‌الله خوئی رحمته الله علیه در رساله‌ی عملیه‌ی خودش^(۱) همسو با صاحب عروه، آیت‌الله حکیم و غیر این دو نفر، نظر مشهور را تقویت کرده است؛ آنهم بعد از مخالفت با آن در بحث خودش، آنجا که گفته است: «بلکه چاره‌ای جز رجوع به عمومیت روایاتی که بر انفعال و اثرپذیری آب قلیل به مُجَرَّد ملاقات دلالت می‌کند، نداریم؛ و با همین دلیل بر نجاست آب قلیل حکم کرده و آنچه را بر نجس‌کننده بودن آب مُتَنَجِّس دلالت می‌کند، در خصوص آب استنجاء تخصیص می‌زنیم [پس آب استنجاء نجس‌کننده نیست]؛ زیرا عمومیت این دلالت یک حکم عقلی نیست که قابل تخصیص نباشد؛ بنابراین، درست همان چیزی است که شهید صدر رحمته الله علیه اختیار کرده و به زودی می‌آید مبنی بر اینکه آب استنجاء نجس است و استفاده از آن برای رفع حدث و خبث، جایز نیست. بله مطابق اخباری که قبلاً ذکر کردیم، اجتناب از ملاقات‌کننده‌ی این آب، لازم نیست و مورد عفو قرار گرفته است.»^(۲) می‌گوییم: بنابر آنچه از فرمایش ایشان رحمته الله علیه گذشت، راجع به اینکه ملاقات نجس علت نجاست است، علیت قانون [عقلی و] غیر قابل

(۱) منهاج الصالحین ۱: ۲۳، مسألة ۶۴.

(۲) موسوعة السيد الخوئی ۲: ۳۰۴-۳۰۵.

تخصیص است؛ چون هرگاه موضوع محقق شود، انطباق حکم بر آن قهری و حتمی است. پس مجالی برای پاک دانستن آب استنجاء، نداریم. این مسئله را در مطلب مقدماتی سوم، به صورت مُفَصَّل بحث کردیم و نظریه‌ی دوم را تقویت کردیم؛ زیرا دلیل درستی بر نظر اول، وجود ندارد. روایات این باب هم نظریه‌ی اول را اثبات نمی‌کند؛ چون مدلول روایات نجس نشدن ملاقات‌کننده‌ی استنجاء است، نجس نشدن اعم از طهارت آب استنجاء است. پس این روایات از صلاحیت کافی برای برون آوردن این مورد از عمومات نجاستِ ملاقات‌کننده‌ی عین نجاست، برخوردار نیستند.

در عدم انفعال ملاقات‌کننده‌ی آب استنجاء، شرط کردیم که آب قلیل غالب بر نجاست باشد؛ به نحوی که نجاست در آن محو شود. دلیل این شرط چند چیز است:

الف) تعلیلی که در روایت *علل الشرائع* آمده و با این گفته امام علیه السلام که: «براستی آب بیشتر از نجاست است»^(۱)

ب) تطبیق این حکم بر آب استنجاء، امکان عمل کردن به آن را از ما سلب می‌کند؛ زیرا اولین جزء از این آب با ملاقات عین نجاست، به خاطر غالب بودن نجاست، تغییر می‌کند و نجاست و نجس کردنش مسلم و قطعی می‌شود. پس راهی نیست جز اینکه آن را به آب تغییر نکرده، مُقید کنیم.

ج) آب استنجاء نباید در یکجا و یک ظرف جمع باشد؛ زیرا در این

(۱) وسائل الشیعة ۱: ۲۲۲، أبواب الماء المستعمل، باب ۱۳، حدیث ۲.

صورت مشتمل بر اجزاء عین نجاست خواهد بود.
با این سه شرط، امکان ملاقات یک چیزی با مُتَنَجِّس خالی از عین نجاست، فراهم می‌آید و در نتیجه، این ملاقات‌کننده نجس نمی‌شود. بدون این شرطها، آب مورد نظر آلوده به عین نجاست بوده و ملاقات‌کننده‌ی خود را نجس می‌کند.
دلالت این وجه بر منجّس نبودن مُتَنَجِّس بدون واسطه که همان آب استنجا باشد، تمام است. بله این وجه مشتمل نقضی بر آن نکته‌ی اجماعی است که: مُتَنَجِّس مایع، نجس می‌کند.

[سوم]

از جمله این دسته روایات، روایاتی است که طرفداران طهارت غُساله بدان استناد کرده‌اند و قبلاً در مطلب مقدماتی سوم، گذشت. چون غُساله آب قلیلی است که با مُتَنَجِّس یعنی همان چیزی که در پی تطهیر آن هستیم، ملاقات داشته است. پس آن چیز متنجّسی است که ملاقات‌کننده‌ی خودش [یعنی غُساله] را نجس نکرده است. این وجه تامّ ولی اُخصّ از مدعا است؛ زیرا به آب قلیل اختصاص دارد. ما به عدم نجاست آب قلیل از طریق ملاقات با مُتَنَجِّس، نظر دادیم و اینکه این عدم نجاست نقضی بر نظریه‌ی مشهور در خصوص آب قلیلی که با مُتَنَجِّس ملاقات داشته، به شمار رفته و استدلال با وجه ششمی که قبلاً گذشت را، تکمیل می‌کند.

بله ممکن است این استدلال را به لحاظ ملاقات‌کننده‌ی غُساله، به

نظریه‌ی قائل به نجاست غُساله تعمیم داد؛ زیرا نفی اشکال از ملاقات‌کننده‌ی غُساله بدین جهت که شامل چیزهایی است که عین نجاست را برطرف می‌کند، تبیین استدلال با غُساله را عین همان استدلالی قرار می‌دهد که در آب استنجا گذشت.

[چهارم]

از جمله‌ی این دسته روایات، روایاتی است که بر عدم انفعال آب قلیل از طریق ملاقات با متنجس،^(۱) دلالت می‌کند؛ مثل صحیح‌ه‌ی زراره از امام صادق علیه السلام که گفت: «از ایشان در مورد ریسمانی از موی خوک که با آن از چاه آب می‌کشند، پرسیدم: آیا می‌شود با چنین آبی وضو گرفت؟» فرمود: مشکلی ندارد.^(۲)

«توضیح استدلال به روایت مذکور اینکه موی خوک نجس است. آب هم غالباً از ریسمان بر روی آب موجود در دلو، می‌چکد؛ و اگر آب قلیل از طریق ملاقات با نجس، منفعل می‌شد، آب دلو با چکیدن قطرات آب از موی خوک، نجس می‌شد. با اینکه امام علیه السلام وضو گرفتن با این آب را بلاشکال دانسته اند؛ و این دلالت می‌کند که آب قلیل منفعل نمی‌شود.»^(۳)

می‌گوییم: بنابراین، این صحیح‌ه متضمن نقضی بر نظریه‌ی مورد اتفاق علما است که می‌گویند مایع مُتَنَجِّس نجس می‌کند.

(۱) در صفحات ۲۱۷-۲۳۷، از بخش اول، گذشت.

(۲) وسائل الشیعة ۱: ۱۷۰، أبواب الماء المطلق، باب ۱۴، حدیث ۲.

(۳) موسوعة السید الخوئی ۲: ۱۲۸.

و [از این دسته روایات است] معتبره‌ی محمد بن میسر: «از امام صادق علیه السلام پرسید: مرد جنبی در راه خود به آب قلیل می‌رسد و می‌خواهد با آن غسل کند؛ در حالیکه ظرفی با خود ندارد تا با آن آب بردارد و دو دستش هم نجس است؟ فرمود: دستانش را در آب می‌گذارد [او می‌شوید]، سپس وضو می‌گیرد و سپس غسل می‌کند. این بخشی از همان فرمایش خدای متعال است که: «مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» و در دین بر شما سختی قرار نداده است^(۱)». (۲)

با این توضیح که مراد از آب قلیل همان معنی مصطلح شرعی باشد، نجاست و آلودگی دست، بر اصابت دست به نجاست حمل شود اما بدون اینکه عین نجاست در آن باقی بماند؛ زیرا همگان می‌پذیرند که آب قلیل با ملاقات عین نجاست، تأثیر می‌پذیرد. امام علیه السلام فروردن دستان را در آب، وضو گرفتن و غسل کردن را درست دانسته‌اند.

و [از این دسته روایات است] روایت قرب الإسناد از علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیه السلام که گفت: «از ایشان پرسیدم: جنبی که دستش به منی آلوده بوده و سپس آن را با پارچه‌ای پاک کرده و قبل از شستن دست آن را در آب غسلش داخل کرده است؛ آیا غسل کردن با آن آب مجزی است؟ فرمود: اگر آب دیگری دارد شستن با این آب مجزی نیست و اگر ندارد مجزی است». (۳)

(۱) حج: ۷۸.

(۲) وسائل الشیعة ۱: ۱۵۲، أبواب الماء المطلق، باب ۸، حدیث ۵.

(۳) قرب الإسناد للحمیری: ۱۸۰، حدیث ۶۶۶. مسائل علی بن جعفر، حدیث ۴۵۲. بحار الأنوار

با این توضیح که دست، مُتَنَجِّس است چون با منی تماس داشته و این نجاست از آن با مسح کردن، زایل شده است. پس از آن دستش را در آب قلیل فرو برده است. امام علیه السلام مانعی از استعمال این آب برای شستن در وقت نیاز، نیافته است. اگر متنجس، نجس می‌کرد، استفاده از این آب حتی در فرض ضرورت هم جایز نبود؛ زیرا در نجس بودن ملاقات‌کننده‌ی نجاست، فرقی بین حالت اختیار و اضطرار نیست. در این صورت، اجتناب در حال اختیار، بر استحباب و رعایت تمیزی یا احتیاط، حمل می‌شود؛ زیرا احتمال بقاء اجزاء منی و اینکه با پاک کردن زایل نشده باشد، وجود دارد.

این روایت به لحاظ سندی قابل نقد است؛ زیرا حمیری آن را از عبدالله بن حسن نقل کرده که فرد مؤثقی نیست. ممکن است این اشکال را اینگونه حل کرد که روایت مورد نظر در کتاب علی بن جعفر هم نقل شده و روایات ایشان قابل اعتماد است؛ چون صاحبان وسائل و بحار از این کتاب به صورت مستقیم نقل روایت کرده‌اند. ما بر این طریق اشکال کردیم؛ زیرا یافتن کتاب [و نقل مستقیم از خود آن] سبب اطمینان به این نمی‌شود که این نسخه مطابق همان اصل علی بن جعفر است. به هر حال، بعد از اینکه اطمینان به صدور این معنی از معصوم، حاصل شد، این قبیل مناقشات در سند، ارزشی نخواهد داشت.

بله این روایت اخصّ از مدعی است؛ چون به آب قلیل اختصاص دارد. پس بایستی، همچون وجه ششم پیشین، دلیلی بر تعمیم به چیزهای دیگر [غیر از آب قلیل] داشته باشیم.

[پنجم]

از جمله‌ی این دسته روایات، روایاتی است که کیفیت تطهیر ظروف را توضیح می‌دهند و همچنین روایاتی که کیفیت تطهیر متنجس‌های که در ظروف قرار دارند را، بیان می‌کنند؛ مثل صحیح‌های محمد بن مسلم در مورد تشت آب که در مطلب مقدماتی چهارم،^(۱) مطرح کرده و گفتیم که این صحیح‌ها بر اساس قواعد مورد پذیرش مشهور، نادرست است و تنها بر مبنای نجس نکردن متنجس، صحت‌اش ثابت می‌شود. پس استدلال به این صحیح‌ها تام، ولی این هم اخصّ از مدعا است؛ چون نتیجه‌ی صحیح‌ها این است که فقط آب قلیل از طریق ملاقات با متنجس، نجس نمی‌شود؛ پس با وجه ششم پیشین، استدلال تام و تمام می‌شود.

[ششم]

از جمله‌ی این دسته روایات، روایاتی است که بر جواز نماز خواندن بر زمین نجسی که آفتاب بر آن تابیده، دلالت می‌کند. مثل صحیح‌ها زراره که گفت: «از امام باقر علیه السلام در مورد بولی پرسیدم که روی زمین یا در جایی که نماز خوانده می‌شود، ریخته باشد. فرمود: هرگاه آفتاب خشک‌اش کرده باشد، بر آن نماز بخوان، چنین مکانی پاک است.»^(۲)

(۱) بنگرید به صفحه ۱۴۶ از بخش دوم.

(۲) وسائل الشیعة ۳: ۴۵۱، أبواب النجاسات، باب ۲۹، حدیث ۱.

می‌گوییم: با این توضیح که خشک کردن در اینجا به معنی زوال عین نجاست است،^(۱) و طاهر در اینجا به معنی آن است که نجس نمی‌کند.^(۲) نه اینکه مراد طهارت اصطلاحی باشد و برای همین امام علیه السلام در صحیح‌های دیگری از زراره، «باد» را هم به «آفتاب» اضافه می‌کند و هیچ کسی قائل به این نیست که باد هم از مطهرات و پاک‌کننده‌ها است. امام [در آن صحیح‌ها از زراره] فرموده است: «اگر آفتاب و باد بدان رسیده و خشک باشد، مشکلی ندارد».

در صحیح‌های ابن بزیع آمده که امام علیه السلام فرمود: «چگونه با غیر آب پاک می‌شود؟»^(۳) فیض کاشانی رحمته الله علیه نیز همین نظر را انتخاب نموده، به تبع آنچه از رواندی و گروه دیگر نقل کرده است مبنی بر اینکه: «روایات صراحتی در طهارت ندارد بلکه از جواز نماز خواندن بر زمین سخن گفته، پس احتمال دارد که از قبیل "هر خشکی تمیز است"، باشد تا بتوان بین نصوص جمع کرد».^(۴)

در این صورت، حتی آنجا که رطوبت قابل سرایت یافت شود، به اطلاق رخصت، تمسک می‌جوییم.

و ممکن است همین نکته را از سخنان اصحاب هم به دست آورد، مثل سخن محقق حلی رحمته الله علیه در توجیه پاک‌کننده بودن آفتاب: «به اینکه کار آفتاب گرم کردن است و گرمی اجزاء مرطوب و تر را نرم [و بخار]

(۱) این نکته را در بیش از یک مورد توضیح دادیم، از جمله در صفحه ۸۸ که گذشت.

(۲) این نکته را در چندین جا توضیح دادیم، از جمله در صفحات ۲۳ و ۱۱۶ از بخش اول.

(۳) وسائل الشیعة ۳: ۴۵۳، أبواب النجاسات، باب ۲۹، حدیث ۷.

(۴) مفاتیح الشرائع ۱: ۸۸، مفتاح ۹۱.

ساخته و به هوا می فرستد. وقتی اثر نجاست رفت، این دلالت می کند که نجاست از این محل جدا شده و آنچه باقی مانده، زمین استحاله اش می کند و در نتیجه پاک می شود. به خاطر اینکه امام صادق علیه السلام فرمود: «خاک پاک کننده است»^(۱) و سخن علامه حلی رحمته الله «مقتضی نجس کردن همان اجزائی است که از طریق گرم کردن با آفتاب، نابود شده اند، در نتیجه [با معدوم شدن مقتضی] حکم هم زایل می شود»^(۲).

[هفتم]

و از جمله‌ی این دسته روایات، روایاتی است که بر دو بار شستن لباس و بدن به خاطر ادرار، دلالت می کند. مثل صحیح‌هی محمدبن مسلم از یکی از امام باقر و امام صادق علیه السلام که گفت: «از ایشان در مورد ادراری که به لباس رسیده باشد، پرسیدم: فرمود: لباس را دوبار بشوی.»^(۳)

با این توضیح که چندبار شستن به خاطر خصوصیت موجود در لباس و بدن است؛ چون طهارت این دو در نماز شرط است، نه به خاطر خصوصیت ادرار چنانکه مشهور فهمیده و مطابق آن فتوا داده اند. برای همین بعضی از بزرگان مانند نائینی و شاگردش شیخ حسین حلی در دیگر نجاسات هم چند بار شستن را واجب دانسته اند.^(۴) و از کسانی

(۱) المعتمر ۱: ۴۴۶.

(۲) مختلف الشیعة ۱: ۴۸۳.

(۳) وسائل الشیعة ۳: ۳۹۵، أبواب النجاسات، باب ۱، حدیث ۱.

(۴) العروة الوثقی بتعلیقات المراجع ۱: ۲۲۰، مسأله‌ی ۴ مطهر بودن آب؛ و ۱: ۲۳۳ حاشیه شماره

۶، دلیل العروة الوثقی ۲: ۳۴۶.

که تنها در همین دو مورد لباس و بدن، چند بار شستن را واجب می‌دانند، شهید صدر است: «اگر مُتَنَجِّس بدن یا لباس باشد [دوبار شستن واجب است] و اما در غیر این دو پس وجوب چند بار شستن از باب احتیاط است و بعید نیست که این کار واجب نباشد».^(۱)

با ضمیمه کردن تعلیلی که محقق حلی در کتاب معتبر خودش آورده و شهید اول هم در کتاب ذکری در ذیل روایت^(۲) حسین بن ابی‌العلاء از امام صادق علیه السلام، از ایشان پیروی کرده که [حسین بن ابی‌العلاء] گفت: «از ایشان در مورد لباسی آلوده به بول پرسیدم؛ فرمود: آن را دو بار بشوی، بار اول برای ازاله [نجاست] و با دوم برای پاک شدن».^(۳) و در اینجا گفته می‌شود که در غیر لباس و بدن از چیزهایی که طهارت در آن شرط نیست، یک بار [شستن] برای ازاله‌ی نجاست کفایت می‌کند تا تبدیل به مُتَنَجِّس شود و استفاده از آن جایز گردد. این جواز، اطلاق داشته و حتی فرض وجود رطوبت قابل سرایت را هم شامل می‌شود و در نتیجه از نجس نکردن مُتَنَجِّس پرده برمی‌دارد. تفصیل این مطلب در صفحه‌ی ۷۰ همین بخش دوم و بعد از آن، گذشت.

[هشتم]

از جمله‌ی روایات این باب، صحیح‌هی حکم بن حکیم صیرفی است

(۱) منهاج الصالحین آیت الله حکیم، با تعلیقات شهید صدر ۱: ۱۷۸، مسالهی ۴ مطهر بودن آب.

(۲) وسائل الشیعة ۳: ۳۹۶، أبواب النجاسات، باب ۱، حدیث ۴.

(۳) الذکری ۱: ۱۲۴، عوالی اللالی ۱: ۳۴۸، حدیث ۱۳۱.

که ایشان: «از امام صادق علیه السلام پرسیده: ادرار می کنم اما آبی نمی یابم و در حالیکه دستم هم به ادرار آلوده شده آن را با دیوار یا خاک پاک می کنم. سپس دستم عرق می کند؛ با آن صورت یا بعضی دیگر از اعضای بدنم را پاک [لمس] می کنم یا به لباسم برخورد می کند. ایشان فرمود: اشکالی ندارد»^(۱)

با این توضیح که نفی اشکال شده است از تماس دست مُتَنَجِّس به بول، با بدن و برخورد همراه با رطوبت قابل سرایت آن، با لباس بعد از ازاله و برطرف شدن بول. این روایت مطلق است و شامل موردی که تماس با جزء ملاقات کننده با بول، صورت گیرد، هم می شود. جواب به نفی اشکال، هم مطلق است و مقتضای آن نجس نکردن مُتَنَجِّس ملاقات کننده با عین نجاست است. آیت الله حکیم رحمته الله علیه این صحیحه را به عنوان مهم ترین دلیل نجس نکردن مُتَنَجِّس، برشمرده اند. استدلال با این روایت، از جهات مختلف مورد مناقشه و نقد قرار گرفته است:

۱. آنچه آیت الله حکیم رحمته الله علیه آورده است، مبنی بر اینکه: «احتمال دارد این صحیحه در مقام اکتفاء به ازاله‌ی عین نجاست برای طهارت، وارد شده باشد -چنانکه این نظر به سید مرتضی رحمته الله علیه نسبت داده شده؛ در نتیجه این صحیحه منافاتی با قاعده‌ی نجس کردن مُتَنَجِّس، ندارد»^(۲) یعنی بر کفایت ازاله‌ی عین نجاست از دست مُتَنَجِّس برای

(۱) وسائل الشیعة ۳: ۴۰۱، أبواب النجاسات، باب ۶، حدیث ۱.

(۲) مستمسک العروة الوثقی ۱: ۴۸۳.

پاک شدن آن، حمل می‌شود.

می‌گوییم: آیت‌الله حکیم سپس در مورد این احتمال گفته «عرفا بعید است» و این حرف درستی است؛ زیرا سید مرتضی این حکم را مخصوص اجسام صیقلی دانسته که این مورد جزو آن اجسام نیست؛ همچنانکه ایشان علیه السلام در طهارت بدن شرط کرده که با آب شسته شود و بدن را به اجسام صیقلی ملحق نکرده است. پس این احتمال هیچ‌قائلی ندارد. مضاف بر آن احتمالی که ما مطرح کردیم که مقصود از طهارت دست در اینجا نجس نکردن ملاقات کننده‌اش است. اگر صحیح‌هی مذکور چنین احتمالی را بپذیرد، نتیجه‌همانی می‌شود که مستدل گفته؛ با این تفاوت که ایشان صحیح‌ه را سالبه به انتفاء موضوع قرار می‌دهد.

شهید صدر علیه السلام با ذکر این احتمال، در ردّ آن اینگونه استدلال کرده است: «زیرا سؤال مذکور آشکارا ظاهر در آن است که نگاه [سائل] به مطهر بودن پاک کردن [با دیوار یا خاک] نیست، بلکه به خود سرایت نظر دارد؛ و الا دلیلی برای برای فرض کردن ملاقات دست با لباس یا صورت، وجود نداشت؛ با اینکه حکم دست فی نفسه، محل ابتلا و اختلاف است».^(۱)

می‌گوییم: دلیل [برای فرض مذکور] موجود است؛ زیرا اعیان نجاست تنها از طریق دستور به شستن ملاقات کننده‌های‌شان از قبیل لباسی که ادرار روی آن ریخته یا دستی که به منی آلوده شده، معرفی

(۱) بحوث فی شرح العروة الوثقی ۴: ۲۴۷.

شده‌اند، نه از طریق پرسش از نجاست خود این‌ها؛ و جز در موارد نادر، تصریحی به نجاست عینی بودن شان، وارد نشده است.

۲. احتمالی که فیض کاشانی در برابر تبیین استدلال‌اش به این صحیحیه بر نجس نکردن مُتَنَجِّس، مطرح کرده است، سبب اجمال روایت و ساقط شدنش از استدلال، می‌شود. خصوصاً وی، این احتمالات را برگرفته اند که فیض کاشانی در آن گفته است: «دوم، مکلف یقین ندارد که بول به تمام اجزاء دست، اصابت کرده؛ یا تمام اجزاء دست به صورت یا بدن یا لباس، رسیده؛ یا اینکه عرق تمام دست را فراگرفته است. پس هیچ یک از این سه تا به مُجَرَّد احتمال ملاقات بول، از طهارت سابق خود خارج نشده‌اند. چون یقین، هرگز با شک نقض نمی‌شود و تنها با یقین شبیه خودش قابل نقض است. چنانکه نصّ بر این مطلب در باب تطهیر از منی، خواهد آمد»^(۱).

آیت الله خوئی رحمته الله این سخن را اینگونه تأیید کرده است: «عاداتاً صورت یا غیر آن، با تمام اجزاء دست مسح نمی‌شود؛ همچنانکه معمولاً عرق تمام این اجزاء را فرامی‌گیرد و تنها همان بخش که ادرار بدان رسیده، عرق می‌کند. اگر این بخش از دستش مشخص باشد و علم داشتیم که دست با صورت یا بعضی از جسم وی ملاقات داشته و شک کردیم که ملاقات‌کننده آیا همان قسمت مُتَنَجِّس دست بوده یا غیر آن از قسمت‌های پاک دست، اصل آن است که قسمت مُتَنَجِّس با صورت یا آن بخش از بدن، ملاقات نداشته است؛ اما اگر آن بخشی

که بول بدان اصابت کرده، نامشخص باشد و در نتیجه دست جزو شبهه محصوره خواهد بود؛ چون به نجاست بعضی از قسمت‌های آن علم داریم. در جای خودش توضیح دادیم که ملاقات کننده‌ی یکی از اطراف شبهه، محکوم به طهارت است.^(۱)

بر این مناقشه و نقد اشکال شده است به این‌که:

(الف) اینها صرفاً احتمالاتی است که به منظور دفع استدلال، مطرح شده و الا همگی خلاف ظاهر است و متعارف همان مسح کردن با بخش اعظم دست است که محل عرق و محل نجس شدن با بول، هردو را شامل می‌شود. بلکه طبق آنچه در بعضی از نسخه‌ها لفظ «پس مسّ می‌کنم» ایه جای مسح و پاک می‌کنم، آمده، احتمال وقوع مسّ کردن با بعضی از قسمت‌های دست، وجود دارد.

(ب) این اشکال با اطلاقی که قبلاً بدان تمسک جستیم، دفع می‌شود؛ زیرا پاک کردن با دست مطلق است و شامل جای نجاست هم می‌شود.

(ج) ظاهر آن است که سؤال مشخصاً از مسح با جزء متنجّس، صورت گرفته؛ و گرنه پرسیدن در مورد پاک کردن با جزء پاک، بی معنی بود.

(د) اگر چنین باشد که مُتَنَجِّس نجس کند، این‌که در جواب آن جزء را مُقید به طاهر نکرده، زمینه‌ی فریب مکلف را فراهم می‌کند؛ چون او حق دارد به اطلاق عمل کرده و صورتش را با جزء نجس، پاک کند.

(۱) موسوعة السید الخوئی ۳: ۲۲۳.

از اینجا اشکال دیدگاه شهید صدر رحمته الله هم آشکار می‌شود که گفت: «پس دلالت روایت فی نفسه اشکالی ندارد، ولی این دلالت از طریق اطلاق و مشابه آن صورت می‌گیرد و در نتیجه قابل تقیید با ادله‌ی نجس کردن مُتَنَجِّس اول، بوده و در مقام جمع بین دو دسته دلیل، این روایت بر صورتی حمل می‌شود که در یکی بودن جای عرق و بول، شک داشته باشیم».^(۱)

وجه اشکال این است که روایت، در محدود شدن ملاقات به جزء نجس و قید خوردن اطلاق آن با این جزء، ظهور دارد. پس این روایت در تعارض با روایاتی است که بر نجس کردن مُتَنَجِّس اول، دلالت می‌کند؛ نه اینکه توسط آن مُقید شود. تقیید این روایت با ادله‌ی نجس کردن متنجس، به معنای ملغی کردن آن است؛ چون تنها مورد آن همین است و با نفی این مورد موضوعی برای این روایت باقی نمی‌ماند. تردیدی نیست عاداتاً آن قسمت دست که بول و عرق بدان مالیده شده، یکی است، [نه دو جای مختلف].

بله ممکن است اجمالاً سخن شهید صدر را بپذیریم، آنهم به این دلیل که روایت ناظر به یک حالت خارجی است که وقوع یافته است. مکلف در مورد چنین حالتی می‌پرسد و ما او را در وقوع و محقق شدن حالتی که سبب سرایت [نجاست] شود، به شک و تردید می‌اندازیم؛ اما اگر مضمون روایت به نحو قضیه حقیقیه باشد، چنانکه اصل در احکام شرعی همین است، استدلال به اطلاق تام خواهد بود

(۱) بحوث فی شرح العروة الوثقی ۴: ۲۴۷.

و گرنه همان چیزی که گفتیم یعنی فریب دادن مکلف، لازم می آید؛ اهل فتوا، این تفاوت را درک می کند.

[نهم]

از جملهی روایات این باب، روایت^(۱) دیگری از حکم بن حکیم است که گفت: «به امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام گفتم: من بازار می روم و نیاز به ادرار کردن دارم اما آب ندارم؛ سپس با دستم پاک کرده و خشک می کنم و بعد از آن دستم را به دیوار یا به زمین پاک می کنم و پس از آن بدنم را می خارانم؟ فرمود: مشکلی ندارد.»^(۲)

۱۵۶

توضیح استدلال مطابق نقل شیخ بلاغی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ از رساله‌ی شیخ خالصی، چنین است: از جهت اینکه «عدم جدایی [نجاست] از بدن مکلف به جهت خشک بودن یا مرطوب بودنش به واسطه‌ی عرقی که تقریباً همیشه با انسان هست؛ خصوصا در فصل تابستان، دلیلی است بر

(۱) این سند صحیح است به جز از جهت فضل (درستش فضیل است) بن غزوان که فرد مجهول و ناشناخته‌ای است و ممکن است روایت او را به یکی از دو وجه پذیرفت:
الف) ابن ابی عمیر از او نقل روایت کرده، بنا بر کبرای [کلی] که ابن ابی عمیر جز از افراد مورد اعتماد نقل روایت نمی کند.

ب) گفته‌ی نجاشی در مورد برادرش سعید بن غزوان که: «ثقه و برادر فضیل است» و تعریف جز با کسی که معروف تر از او [معرف (به فتح)] باشد محقق نمی شود. اینکه نجاشی در توثیق وی اهمال کرده است، آسیبی به وثاقت او نمی زند؛ زیرا گاهی یادآوری توثیق بعضی از بزرگان روات مثل علی بن حکم، مهمل مانده است.

(۲) الکافی ۳: ۵۶، باب البول یصیب الثوب، حدیث ۷، وسائل الشیعة ۳: ۴۴۳، أبواب النجاسات، باب ۲۶، حدیث ۱۳.

عمومیت حکم، پس مطلوب ثابت می‌شود»^(۱).

می‌گوییم: شیخ بلاغی رحمته الله این تبیین را با ایراد چند احتمال، رد کرده است؛ مثل اینکه خاریدن با جزء غیر مُتَنَجِّس دست انجام شده باشد، یا اینکه منشأ سؤال شک در خشک بودن دست از تری بول است و مقتضای استصحاب بقاء رطوبت است؛ لذا امام علیه السلام با نفی اشکال، جواب داده است: «زیرا استصحاب وجود مرطوب بودن بول، مقتضی نجاست محل خاریده شده نیست؛ چون نجاست این محل متوقف بر احراز ملاقات با رطوبت بول، است. پس استصحاب از این جهت [اصل] مثبت است» اصل مثبت حجت نیست.

می‌گوییم: این احتمالات خلاف ظاهر است و نکته‌ی اصلی سؤال را لغو و بی‌پایه می‌کند. ما در حین مناقشه و نقد صحیح‌هی پیشین حکم، چندین پاسخ ارائه دادیم.

بله ممکن است از این جهت که عبارت «بدنم را می‌خارانم» در سخنان سائل آمده است، اشکال شود که در این صورت سؤال از یک قضیه‌ی خارجی است و مفتی می‌تواند این احتمالات را القاء کند تا شک به حصول نجاست حاصل شود و نجاست مشکوک مجرای قاعده‌ی طهارت، قرار گیرد. اگر این عبارت در سخنان امام علیه السلام می‌بود، تمسک به اطلاق آن امکان داشت و مثل همین نکته قبلاً هم گذشت. این نکته‌ی قابل قبولی است، ولی در جایی که سؤال به صیغه‌ی ماضی صورت گیرد؛ اما در اینجا به صیغه‌ی مضارع بوده و در نتیجه ظاهر در

(۱) موسوعة البلاغی ۷: ۱۴۶، عقد فی تنجیس المتنجس: ۴۳.

قضیه‌ی حقیقیه است؛ و خالی بودن جواب امام علیه السلام از تفصیل، بر اطلاق دلالت دارد.

[دهم]

از جمله‌ی این روایات، صحیح‌هی عیص بن قاسم است که گفته: «از امام صادق علیه السلام در مورد کسی که آلت خود را با دستش پاک کرده سپس دستش عرق کرده و به لباسش برخورد داشته؛ پرسیدم که آیا باید لباسش را بشوید؟ فرمود: نه»^(۱).

۱۵۸

می‌گویم: بیان استدلال مبنی بر این است که این شخص با دست خود بول را از آلتش پاک و به نحوی عین [نجاست] را برطرف کرده باشد؛ آنگاه دستش عرق کرده و آن بخش نجس دستش به لباس برخورد کرده باشد. امام علیه السلام جواب داده که شستن لباس واجب نیست، پس این روایت دلالت دارد که مُتَنَجِّس نجس نمی‌کند.

نقد و بررسی مُفَصَّل این روایت در بحث دلایل قول مشهور (ص ۴۴ و نه ۶۶ و پس از آن)، گذشت و گفتیم که اول روایت با این جزء آن منافات دارد؛ از این روی که در آن آمده: «از امام صادق علیه السلام در مورد مردی که در جای بی آب بول کرده و سپس آلتش را با سنگ پاک کرده و آلت و ران‌هایش عرق کرده، پرسیدم؟ فرمود: باید آلت و ران‌هایش را بشوید». شستن ران‌ها به‌خاطر ملاقات با آلتی است که از طریق رطوبت عرق، مُتَنَجِّس شده است؛ پس منتجس نجس

(۱) وسائل الشیعة ۱: ۳۵۰، أبواب أحكام الخلو، باب ۳۲، حدیث ۲.

می‌کند؛ و این صحیحه هم مجمل است، اگر [هر دو بخش] یک روایت باشد. ارحج آن است که این دو بخش، دو روایت است که به خاطر یکی بودن موضوعشان، باهم شده‌اند. از این رو، هر دو تعارض کرده و ساقط می‌شوند و ما به قواعد و اصول جاری در مقام تعارض که اقتضای طهارت را دارد، رجوع می‌کنیم.

و گفتیم مشهور دلالت این روایت بر نجس نکردن مُتَنَجِّس و سقوط آن به خاطر تعارض این جزء اش را رد کرده است؛ زیرا احتمال دارد^(۱) بول به تمام قسمت‌های دست برخورد نداشته و آن جزء آلوده به بول هم با بدن و لباس برخورد نکرده باشد. یا هم بدان دلیل که عرق جای آلوده به بول را فرانگرفته است. مشهور این رویکرد انکاری خودش را اینگونه تأیید کرده است: «ظاهر آن است که سؤال دوم در مورد حال کسی که در سؤال اول از حالش پرسیده شده، نیست؛ و گرنه می‌گفت: در مورد همان شخص، هنگامی که آلتش را پاک کند. بلکه در مورد مردی پرسیده که آلتش را پاک کرده، است؛ حال هر مردی که باشد [نه لزوماً همان نفر اول]». ^(۲)

می‌گوییم: نهایتش این است که هر دو جزء دو روایت مستقل هستند؛ در نتیجه میان هر دو تعارض می‌شود و هر دو از اعتبار ساقط می‌شوند و ما به قواعد و اصولی مراجعه می‌کنیم که اقتضای طهارت دارند. آیت الله خوئی رحمته الله علیه اضافه کرده است که احتمال دارد مکلف قسمت

(۱) مصابیح الظلام ۵: ۹۹.

(۲) مصابیح الظلام ۵: ۱۰۰.

آلوده به ادرار آلت را با دستش لمس نکرده باشد تا به این کار دستش نجس شود: «شاید او غیر این جای را دست مالیده، ولی خیال کرده که دست مالیدن به آلت سبب نجاست دست می‌شود؛ چنانکه که همین دست مالی در نظر بسیاری از اهل سنت، ناقض وضو است»^(۱) می‌گویم: شیخ [حسین] حلی رحمته الله علیه اعتراف کرده است که این احتمالات آشکارا خلاف ظاهر است.^(۲) با توجه به آنچه در مورد بعید بودن این احتمالات گفتیم، وجهی برای پرسش کسی مثل عیص، باقی نمی‌ماند. ولی وحید بهبهانی رحمته الله علیه در ردّ این سخن گفته است: «بعید دانستن اینکه چطور چنین سئوالی از امام پرسیده می‌شود، فاسد است؛ به دلیل آنچه قبلاً دانستید که زمان‌ها و افراد حتی در بدیهیات هم تفاوت دارند. آیا نمی‌بینید که در مؤثقه ابن‌بکیر، از ملاقات خشک با خشک، پرسیده شده سپس امام رحمته الله علیه جواب داده است که: "هر خشکی تمیز است". شاید در اینجا نیز مراد این باشد که آن شخص به آلت خالی از عرق با دست خالی از عرق دست مالیده؛ پس از آن دستش عرق کرده است. این فقره‌ی پرسش: «سپس دست عرق می‌کند»، به همین نکته اشاره دارد و در روایت اول گفته است: «و آلت و ران‌هایش عرق کرده است» خوب دقت کنید»^(۳) می‌گویم: از جمله چیزهایی که آیت‌الله خوئی رحمته الله علیه با آن [این نظر را] رد کرده، این است: «اگر بپذیریم که قسمت آخر صحیحه مطلق است

(۱) موسوعة السيد الخویی ۵: ۲۲۵.

(۲) دلیل العروة الوثقی ۲: ۸۸.

(۳) مصابیح الظلام ۵: ۱۰۰.

چون بین دست مالیدن به جای بول و بین غیر آن از قسمت‌های آلت، فرق نگذاشته، این ترک تفصیل میان دو مورد، دلیل عمومیت است و اینکه اطلاق این قسمت از روایت، نجس نکردن مُتَنَجِّس را، اقتضا می‌کند. پس گریزی از تقیید اطلاق صحیح به آنچه که بر نجس‌کننده بودن مُتَنَجِّس دلالت می‌کند، نیست؛ یکی از آن مقیدها، صدر همین صحیح است.»

می‌گویم: این نظر، در کلام شهید صدر رحمته‌الله در باب روایت قبلی، مورد اشکال واقع شده است. اشکال مبنی بر ظهور این روایت در مسح کردن با دست مُتَنَجِّس است و اینکه تقیید، معنایی جز الغاء این روایت ندارد.

آیت الله خوئی رحمته‌الله اضافه کرده است: «اگر بپذیریم که این روایت، به قرینه‌ی آنچه در مقابل آن گفته شده یعنی "آلتش را با سنگ پاک کرده"، در پاک کردن همان جایی از آلت ظهور دارد که آلوده به بول است، چون این گفته [یا قرینه] به معنای پاک کردن جای بول تنها با سنگ است، در این صورت ممکن نیست در بحث کنونی بر آن اعتماد کنیم؛ زیرا روایت بر این دلالت ندارد که آنچه به لباس مکلف اصابت کرده تنها همان جای مُتَنَجِّس دستش بوده است؛ چون روایت اطلاق داشته و به چیزی مقید نشده است؛ بنابراین، اگر جای مُتَنَجِّس دست مکلف مشخص باشد و شک کند که آیا این جای به لباسش برخورد داشته یا نه اصل عدم برخورد آن است؛ و اگر جای مُتَنَجِّس نامشخص باشد، لباس جزو ملاقات‌کننده‌های یکی از اطراف شبهه

خواهد بود و ملاقات کننده‌ی یکی از اطراف شبه‌ی محصوره، محکوم به طهارت است»^(۱).

می‌گویم: ما، وجود چنین احتمالاتی را در مورد روایت قبلی، رد کردیم.

و ما در لابلای نقد و بررسی ادله‌ی مشهور، توضیح محقق همدانی در مورد دفع تعارض جزء اول و دوم روایت را، ذکر کردیم. پس دلالت جزء اول بر نجس نکردن متنجس، بدون معارض باقی می‌ماند. خلاصه‌ی تقریب ایشان اینکه: او در اول روایت، حالیه است؛ پس عرق در زمان خروج بول و پاک کردن آن با سنگ، وجود داشته و در نتیجه عرق با خود بول نجس شده است. مُسَلِّم است که چنین عرقی نجس می‌کند؛ برای همین شستن ران‌ها واجب بوده و جزء اول صحیحه از بحث ما بیگانه است. ما این تبیین را با ذکر چندین نکته مورد نقد قرار دادیم و آیت‌الله خوئی رحمته‌الله آن را اینگونه رد کرده است: «بعید است؛ زیرا عرق آلت تناسلی به نحوی که بول در زمان خارج شدن با عرق مخلوط شود، چیزی غیر معمولی است؛ و بر فرض تحقق چنین چیزی، قطعاً نادر خواهد بود. با این وجود، حمل صحیحه بر چنین مورد نادر، ناصواب است»^(۲).

[یازدهم]

از جمله‌ی روایات این باب، روایت سماعه است که گفت: «به امام

(۱) موسوعة السيد الخوئی ۳: ۲۲۶.

(۲) موسوعة السيد الخوئی ۳: ۲۲۵.

موسی کاظم علیه السلام گفتیم: من ادرار می‌کنم و سپس با سنگ پاک می‌کنم، بعد از آن رطوبتی از من بیرون می‌آید که شلوارم را آلوده می‌کند! فرمود: اشکالی ندارد.^(۱)

می‌گوییم: این روایت ظاهر در آن است که مُتَنَجِّس - همان آلتی که شخص به پاک کردن بول از آن اکتفا نموده و تطهیرش نکرده - نجس نمی‌کند. ازین رو، امام علیه السلام شلواری را که علی‌رغم تر بودن، با آلت ملاقات داشته است، بدون مشکل دانسته است.

برای روشن شدن موضوع روایت، می‌گوییم: احتمال اینکه سائل به ناقض بودن این بول برای وضو، نظر داشته باشد؛ یعنی نگاهش به حدث باشد و نه خبث و نجاست، منتفی است؛ به دو دلیل:

(الف) «اینکه اگر نگاهش به این مسئله بود، به آنچه راوی فرض گرفته یعنی پاک کردن با سنگ، نیازی نبود؛ زیرا ظاهر آن است که این پاک کردن در مقصود راوی دخالت دارد و این دخالت فقط از لحاظ خبث و نجاست می‌تواند باشد نه حدث».^(۲)

(ب) زیادی‌ای در بعضی نسخه‌های تهذیب‌الاحکام و بعد از کلمه‌ی رطوبت [بلل] آمده است که «بعد از استبراء کردنم»؛ اما این احتمال منفی است؛ زیرا ایشان علیه السلام در مورد رطوبتی مشتبه‌ی که بعد از استبراء و استنجاء خارج می‌شود، گفته است: «اگر سیلان پدید کند و تا ساق‌ها هم برسد، نباید بدان اعتنا کند».^(۳)

(۱) وسائل الشیعة ۱: ۲۸۳، أبواب نواقض الوضوء، باب ۱۳، حدیث ۴.

(۲) بحوث فی شرح العروة الوثقی ۴: ۲۵۷.

(۳) وسائل الشیعة ۱: ۲۸۳، أبواب نواقض الوضوء، باب ۱۳، حدیث ۲، ۳.

«و اما آن احتمالی که گاه مطرح شود مبنی بر حمل این روایت بر فرض خروج رطوبت، بدون اینکه به مخرج مُتَنَجِّس بول برسد؛ مثل اینکه مستقیم خارج شده و به شلوار و غیر آن برخورد کند، چنین احتمالی خیلی بعید است؛ زیرا رطوبت، معمولا با مخرج اصابت می‌کند؛ خصوصا اگر با سستی بیرون بیاید»^(۱)

آیت‌الله خوئی رحمته‌الله اشکالی در استدلال با این روایت مطرح کرده است که از جهت قصور آن: «از اثبات مدعاست؛ زیرا از این روایت به دست نمی‌آید که نفی بَأْس و اشکال از سوی امام علیه‌السلام ناظر به نجس نکردن مُتَنَجِّس است و اینکه رطوبت خارج شده از مکلف با محلّ مُتَنَجِّس بول، نجس نمی‌شود؛ تا این روایت اثبات‌کننده‌ی مدعا باشد. چون احتمال دارد که روایت ناظر به طهارت محل بول از طریق پاک کردن با چیزی باشد؛ چنانکه در محلّ غائط نیز چنین است. پس گویا از امام علیه‌السلام پرسیده شده که محل بول با پاک کردن طاهر می‌شود تا رطوبت خارج شده از آن نجس نشود؛ یا اینکه بدون شستن طاهر نمی‌شود و در نتیجه رطوبت بیرون آمده از محل بول، حتما با محل بول نجس می‌شود؟ امام علیه‌السلام با این سخنش جواب داده که: «اشکالی ندارد». معنای این سخن آن است که محل با پاک کردن طاهر می‌شود و رطوبت خارج شده از آن، بوسیله‌ی این محل نجس نمی‌شود. با این وضعیت، روایت مذکور باید بر تقیه حمل شود، چون موافق مذهب اهل سنت است؛ چنانکه

در اخبار و روایاتی دیگری که به همین مضمون به ما رسیده، همین حکم و حال جاری است. بلکه ظاهر این روایت و آنچه در نگاه اول به دست می آید، همین احتمال است»^(۱).
بر این نظر اشکالاتی وارد است:

۱. اینکه خود آیت‌الله خوئی رحمته الله علیه این روایت را در بحث آب استنجاء آورده و دلالتش را بر این معنی و بلکه بر نجس نکردن متنجس، نفی کرده و گفته است: «صحيح آن است که پاک کردن تنها در تطهیر محل بول، کفایت نمی‌کند؛ زیرا نهایت چیزی که از دو روایت اول استفاده می‌شود نجس نکردن مُتَنَجِّس است و اینکه آلت مُتَنَجِّس به بول نیز آب دهان یا رطوبت خارج‌شده از آلت را نجس نمی‌کند. چنانکه که آب دهان یا رطوبت مذکور شلوار و چیزهای دیگری را که با آن دو ملاقات داشته باشند، نجس نمی‌کند. پس این دو روایت دلالتی بر طاهر شدن مخرج بول از طریق پاک کردن [با دست یا دیوار و...] ندارد»^(۲).

۲. «حمل این روایت بر مطهر بودن مسح [پاک کردن با دست و...] خلاف ظاهر آن است. چون اگر سائل به پرسیدن از مطهر بودن مسح نظر می‌داشت، به لحاظ عرفی فرض گرفتن خروج رطوبت به مقداری که شلوارهای او را نجس کند، وجهی نداشت. بلکه صرف این فرض که او ابتدا بول و سپس آن را با سنگ پاک کرده، برای بیان آنچه در

(۱) موسوعة السيد الخوئی ۳: ۲۲۴.

(۲) موسوعة السيد الخوئی ۴: ۳۵۱.

موردش استعمال می‌کند، کفایت می‌کند. از آنجا که طهارت جای بول با مسح [پاک کردن با دست یا دیوار و...] یا عدم طهارت آن، به صورت مستقیم محلّ ابتلا است، معنا ندارد که از مطهر بودن مسح برای بخشی از بدن مکلف با این زبان پرسیده شود که: اگر رطوبتی بر آن بیفتد، آیا نجس می‌کند یا نه؟ پس این زبان و بیان ظاهر در آن است که فرض کردن حیثیت مورد پرسش، جز با همین بیان امکان طرح ندارد. در نتیجه مشخص می‌شود که این روایت با ظهور عرفی‌ای که دارد بر این حمل می‌شود که از هر دو منظر سؤال و جواب، به نجس کردن متنجس، نظر دارد؛ آنهم بعد از فراغ از اینکه جای مسح شده، نجس است»^(۱) و در این صورت، وجهی برای سخنی که آیت‌الله خوئی رحمته الله علیه ذیل اشکال سابقش مطرح کرده است، باقی نمی‌ماند؛ آنجا که گفت: «و بر فرض کوتاه آمدن، پس این روایت، مجمل است، چون احتمال هر کدام از دو نکته‌ی پیش‌گفته در آن وجود دارد و با این حال در هیچ چیزی نمی‌شود بر آن اعتماد کرد».

بله این نقد بر سند روایت وارد است؛ زیرا «در سند این روایت حکم بن مسکین حضور دارد و هیچ یک از اصحاب بر مدح یا وثاقت این فرد، تصریح نکرده است. بله شهید [اول] رحمته الله علیه قائل به اعتبار این روایت شده و با این استدلال بدان عمل کرده است که هیچ طعنی در مورد این راوی، نقل نشده است؛ و شهید ثانی رحمته الله علیه بر ایشان اعتراض کرده که صرف عدم جرح [او عیب‌گیری] برای اعتماد کردن

(۱) بحوث فی شرح العروة الوثقی ۴: ۲۵۸.

به روایت یک فرد، کفایت نمی‌کند، بلکه لازم است که راوی توثیق و مدح گردد؛ و این فرد همچنانکه مورد طعن و عیب‌گیری واقع نشده است، مدح و توثیقی هم درباره‌اش نداریم؛ و از همین جا سبزواری و صاحب مدارک رحمتهما به ضعف این روایت رأی داده‌اند؛ و همین مسئله در مورد هیثم بن ابی مسروق نه‌دی هم صادق است؛ و او کسی است که از حکم نقل روایت کرده و وثاقتش ثابت نیست و در مورد وی چیزی نیامده است؛ جز اینکه ایشان شخص فاضل و میانه (نزدیک به وثاقت) ^(۱) است، به منبع اصلی مراجعه شود.^(۲)

اشکال نقد مذکور این است که آن دو فرد طبق مبنای ایشان در باب توثیق رجال کامل الزیارات، ثقه هستند؛ چون هردویشان در اسانید آن کتاب^(۳) ذکر شده‌اند؛ در حالیکه ما در این مبنی با آیت‌الله خوبی توافق نظر نداریم. شهید صدر رحمته حکم بن مسکین را توثیق کرده، چون ابن ابی عمیر و بزندی هردو از ایشان نقل روایت کرده‌اند و آن دو، جزو گروه سه نفره‌ای است که جز از افراد مؤثق روایت نمی‌کنند؛ و ما این کبرا را فقط در روایات مُرسله جاری می‌دانیم، نه روایات مُسند.

اما هیثم، کشتی از حمدویه در مورد ایشان نقل کرده که گفته است: «ابو مسروق فرزندی دارد به نام هیثم از یارانم شنیدم از هردو نام می‌برند

(۱) از چنین شخصی در علم رجال به «قریب الأمر» یاد می‌کند. مترجم

(۲) موسوعة السید الخوئی ۳: ۲۲۳.

(۳) حکم بن مسکین در روایت شماره ۲ از باب ۲۸، صفحه ۱۸۰، آمده و آیت‌الله خوبی رحمته در کتاب «معجم رجال الحدیث»: ۶: ۱۷۹، بدان اشاره کرده است. هیثم بن ابی مسروق در سند حدیث شماره ۳ از باب ۷، صفحه ۳۱۱.

و هر دو شان فاضل اند». (۱) شهید صدر علیه السلام در این زمینه گفته است: «گرچه فضل داشتن تنها، ملازم توثیق نیست ولی گاهی در مثل این مقام، چنین چیزی فهمیده می شود. اگر توثیق تام بوده و به اثبات برسد، سند روایت درست است و گرنه از اعتبار ساقط می شود». (۲)

می گویم: گاه مثل این توضیحات در پذیرفتن روایت مذکور، سودمند واقع می شود، ولی ما نیازی بدانها نداریم؛ زیرا این تنها روایتی نیست که در این زمینه نقل شده است. پس وقوع این روایت در ضمن گروهی از روایات دالّ بر این معنی، بر صحت صدور آن شهادت می دهد.

[دوازدهم]

از جمله ی این روایات، صحیحی حنان بن سدید است که گفته: «شنیدم مردی از امام صادق علیه السلام پرسید: من گاه ادرار می کنم و آب در دسترس ندارم، این امر بر من سخت می گذرد؟ امام علیه السلام فرمود: هرگاه ادرار کردی و پاک کردی، آلتات را با آب دهان بمال! سپس اگر چیزی [مرطوبی] یافتی، بگو: این رطوبت از آب دهان است». (۳)

می گویم: فیض کاشانی علیه السلام با این روایت بر مقصود خودش استدلال کرده، آنهم پس از آنکه دلالت آن را بر قول مشهور، قریب دانسته است: «و در این حدیث احتمال معنای دیگری وجود دارد و آن اینکه

(۱) رجال الکشی: ۳۷۲، شماره ۶۹۶.

(۲) بحوث فی شرح العروة الوثقی: ۴: ۲۵۹.

(۳) وسائل الشیعة ۱: ۲۸۴، أبواب نواقض الوضوح، باب ۱۳، حدیث ۷.

وی از شکستن وضویش با رطوبتی که بعد از پاک کردن، در خودش می‌یابد و احتمال می‌دهد ادرار باشد، شکایت داشته است؛ چنانکه از روایات باب استبراء، به دست می‌آید. ذکر عدم دسترسی به آب در این فرض، برای آن است که در چنین وضعیتی، برطرف کردن رطوبت از لباس و دیگر قسمت‌های بدنش، دشوار یا ناممکن است؛ زیرا رطوبت از مخرج بول به لباس یا بدن سرایت کرده است؛ بنابراین، نیازی نیست که خود را با محدود کردن مالیدن آب دهان به جاهای پاک، به تکلف بیندازیم، یا تکلف سرایت نجاست از مُتَنَجِّس را بر خود هموار کنیم، بلکه این روایت دلیلی است بر سرایت نکردن از متنجس، چون مالیدن با آب دهان، سبب می‌شود زمینه‌ی سرایت افزایش پیدا کند. این معنی با روایات دیگر سازگارتر است»^(۱).

می‌گویم: صاحب مدارک رحمته در ذکر همین نکته بر فیض کاشانی سبقت دارد. وی بعد از نقل این روایت گفته است: «زیرا ما از این اشکال [به دو صورت] پاسخ می‌دهیم. اولاً با حمل آن بر تقیه، یا بر اینکه مقصود نفی ناقض [طهارت] بودن رطوبتی است که در محل یافت می‌شود»^(۲).

[با تضعیف سند]؛ بدین نحو که روای این روایت که حنان بن سدیر باشد، واقفی مذهب است چنانکه شیخ طوسی رحمته بدان تصریح کرده است.

(۱) الوافی ۶: ۸۳، ذیل حدیث شماره ۳۹۷۶.

(۲) مدارک الأحکام ۱: ۱۶۲، چاپ مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام لإحياء التراث، قم.

می‌گوییم: ممکن است بیان استدلال کاشانی با این روایت را بر مطلوب خودش اینگونه توضیح داد که این فرد بعد از اینکه ادرار کرده و عین نجاست را بدون تطهیر مخرج بول، پاک کرده است، از باقی ماندن اندکی ادرار بعد از پاک کردنش و اینکه تماماً برطرف نشده باشد، نگران است؛ یا از خروج رطوبت مشتبهی که محکوم به بول بودن و ناقض وضو بودن است، نگرانی دارد؛ زیرا مفروض آن است که او از بول که ناقض وضو است، استبراء نکرده است. یا اینکه وی مبتلا به بی‌اختیاری ادراری بوده و چیزی که با آن لباس و بدنش را از بول پاک کند، ندارد؛ لذا مشکلی بزرگی برایش پیش آمده است. در نتیجه امام علیه السلام ایجاد کردن رطوبت پاک [با آب دهن] بر مخرج بول را به او یاد داده تا احتمال دهد رطوبتی را که بعد از آن احساس می‌کند، از ناحیه‌ی این نم پاک است.^(۱) و این روایت بر قول فیض کاشانی دلالت می‌کند؛ زیرا آب دهان از طریق ملاقات با آلت متنجس، نجس نشده و لباس و بدن هم با آلتی که رطوبت دارد، نجس نشده است. اگر متنجس، نجس می‌کرد، آب دهان سبب انتقال نجاست می‌شد و این بر خلاف مطلوب سائل و پرسشگر است.

شیخ خالصی در تبیین استدلال به این روایت گفته است: «این

(۱) اشکال چهارمی که بر قول مشهور وارد کردیم، بر این قول وارد نیست؛ زیرا اشکال به رطوبت مشتبهی که بعد از بول حاصل می‌شود، تعلق دارد، درحالی که آن رطوبت وجدانا محسوس است؛ اما اینجا، رطوبتی قبل از استبراء یا بولی که از مکلف می‌چکد، تحقق یافته و این وجدانا محسوس نیست. عبارت اینجا اندکی ابهام دارد: ولا یرد علیه الأشکال الرابع الذی أوردناه علی تقریب المشهور ین الأشکال تعلق بالبلل المشتبه بعد البول وهو محسوس وجداناً أما هنا فالبلل قبل الاستبراء أو البول الذی يتقاطر منه وهو ليس كذلك. مترجم.

حدیث مثل تصریح به منفعّل نشدن آب دهان از طریق ملاقات با آلت مسح شده است و اینکه مسح و مالیدن با آب دهان برای آن است تا ذهن مکلف را از این وضعیت بیرون بیاورد که رطوبت بعدی را منحصر در رطوبت ادراری بداند که بر سر آلت وجود داشته و با مسح بر طرف نشده است»^(۱).

می‌گویم: شیخ [حسین] حلّی رحمته اللّٰه اعتراف کرده که این روایت در همین موضوع وارد شده است: «ظاهر آن است که این روایت در مقام بیان حیلۀ شرعی وارد شده و اینکه چگونه مکلف از شبهه خروج رطوبت مشتبه، خلاصی یابد»^(۲).

از آنچه گذشت، وجه این سخن پرسشگر که: «دسترسی به آب ندارم» روشن می‌شود؛ زیرا اگر به خاطر عدم استبراء یا به خاطر ابتلائش به بیماری بی‌اختیاری ادراری، حکم به بول بودن رطوبت مشتبه کند، آنگاه باید بدن و لباسش را تطهیر کند در حالیکه به آب دسترسی ندارد. پس این امر نمی‌تواند قرینه‌ی آن باشد که مراد همان چیزی است که مشهور احتمال داده است.

اضافه بر اینکه چنین تعبیری، در روایات وارد شده و امام علیه السلام جوابی داده است که ناقض بودن [وضو] را ردّ می‌کند؛ مثل صحیحۀ محمد بن مسلم که گفته است: «به امام باقر علیه السلام گفتم: مردی، بدون اینکه آب داشته باشد، بول کرده است! فرمود: سه بار آلت را از بیخ تا

(۱) موسوعۃ الشیخ البلاغی ۷: ۱۳۸.

(۲) دلیل العروة الوثقی ۲: ۹۰.

نوک آن می فشارد، سپس نوکش را می کشد. اگر پس از آن چیزی خارج شد، بول نیست بلکه [رطوبت ناشی] از رگ‌ها است». (۱) سائل و پرسشگر از نیافتن آب سخن می گوید و امام علیه السلام با استبراء پاسخ می دهد تا این احتمال که رطوبت بیرون آمده بول باشد، دفع شود؛ و اگر مُتَنَجِّس نجس می کرد، این راه حل سودی برای مکلف نداشت؛ زیرا رطوبت مشتبه سبب می شد که نجاست از آلت متنجس، به لباس و بدن سرایت کند.

از مجموع دو روایت به دست می آید که شخص شک کننده با بیش از یک راه و گزینه برای دفع آنچه از آن شکایت دارد، مواجه است. یکبار از طریق استبراء همراه با تضمین ازاله‌ی کامل عین نجاست و خارج نشدن رطوبت مشتبه (غلط‌انداز)؛ و این راه معمولاً میسر نیست. بار دیگر - که این یکی کامل تر است - از طریق ایجاد رطوبت پاک! و در این حالت، روایت مذکور بر قول فیض کاشانی دلالت می کند؛ زیرا لباس و بدن با رطوبت مشتبه یا پاک، طبق هر کدام از دو احتمال مذکور، نجس نشده‌اند؛ اگرچه، به دلایلی که قبلاً ذکر کردیم، احتمالی که مشهور داده است، بعیدتر است.

صاحب حدائق، از استدلالی که فیض کاشانی با این روایت بر مطلوب خودش کرده، به چند صورت پاسخ داده که خلاصه اش چنین است:

۱. فیض کاشانی مرجّحی برای این احتمال ذکر نکرده است؛ «در

(۱) وسائل الشیعة ۱: ۳۲۰، ابواب أحكام الخلوّة، باب ۱۱، حدیث ۲.

حالی که در میان علما به اثبات رسیده که: هرگاه پای احتمال در میان بیاید، استدلال باطل می‌شود».

ایراد این سخن همانی است که اندکی پیش مبنی بر رجحان داشتن تبیین فیض کاشانی، ذکر کردیم. مضاف بر اینکه اشکال مذکور بر استدلالی که مشهور با این روایت بر مطلوب خودشان کرده‌اند، نیز وارد است؛ زیرا در برابر آن نیز احتمال [خلاف] وجود دارد.

۲. این اصول، ظالمانه و لجبازی‌های پر زحمت است.

ایراد این سخن آن است که همان مبانی و اصول، نسبت به نظری که مشهور استنباط کرده، [به واقع] نزدیک‌تر است.

۳. «وضوئی که ایشان ذکر کرده، بعد از بول محقق می‌شود، پس چرا نباید ابتدا مخرج بول را بشوید تا این حیرت و سرگردانی که از آن شکایت دارد، دفع شود؟ چون به گمان خود الآن به آب دسترسی دارد و ازاله‌ی بول که در آن شستن حشفه‌ی تنها کفایت می‌کند، نیاز به آب زیادی ندارد تا گفته شود که آب بیشتر از آنچه برای وضو نیاز است، ندارد. پس در چنین زمانی واجب است ابتدا ازاله‌ی بول کند؛ خصوصاً بنا بر مذهب صدوق که معتقد است در فرض فراموش کردن شستن مخرج بول، وضو باطل است و باید اعاده شود؛ چنانکه اخبار وضوء که ایشان بدان‌ها استناد کرده است، بر همین نکته دلالت دارد».

ایراد فرمایش ایشان اینکه مراد از ناقض [وضو]، کنایه از خارج شدن بول است؛ نه ناقض فعلی که پس از وضو حاصل شده است.

۴. «اگر شکایت سائل به امام علیه السلام ناشی از ترس از شکستن وضویش

با رطوبت بیرون آمده، می‌بود، از جهت اینکه احتمال دارد بول باشد، بهتر آن بود که امام در جوابش به استبراء کردن بعد از بول، دستور می‌داد؛ زیرا مقتضای استبراء، بنا گذاشتن بر پاک بودن آبی است که بعد از آن خارج می‌شود و چنین آبی وضوء را نمی‌شکند».

جواب این گفته آن است که بنا بر قول مشهور، استبراء به تنهایی کفایت نمی‌کند؛ زیرا رطوبتی که بعد از استبراء خارج شده، اگرچه به پاکی فی‌نفسه آن حکم شده، ولی این رطوبت سبب سرایت نجاست از مخرج بول به لباس و بدنی می‌شود که با مخرج بول ملاقات داشته باشد.

و ممکن است این جواب را اینگونه دفع کرد: «شاید عدول امام علیه السلام از آموزش استبراء به یک روش دیگر، بدان دلیل بوده باشد که فایده‌ی این روش [دوم] عام است و حتی شامل کسی می‌شود که بداند آنچه بعداً خارج شده، بول است؛ مثل کسی که گاهی ادرارش قطره قطره بیرون می‌ریزد».^(۱) یا [دفع جواب می‌تواند این باشد] به احتمال اینکه مشکل سائل ترس از باقی ماندن چیزی از بول بر آلت، بوده است.

۵. اگر حکمت دستور دادن به گذاشتن آب دهان بر مخرج بول، فقط همان نشکستن طهارت باشد، بدین ترتیب که آن رطوبت بعدی را به آب دهان نسبت دهد تا ناقض طهارت نباشد نه اینکه به خروج مجدد از آلت نسبت دهد تا طهارت را نقض کند؛ پس در اینجا چه فرقی میان حکم به تعدی نجاست از مخرج بول بعد از پاک کردن

(۱) بحوث فی شرح العروة الوثقی ۴: ۲۵۶.

نجاست و بین حکم به عدم تعدی نجاست، باقی می ماند؟ زیرا مقصود حکمت حکم در هردو فرض حاصل می شود. پس اگر قائل به تعدی شدیم و مکلف به قصد همین حکمت و اینکه آنچه خارج می شود ناقض طهارت نیست، آب دهنش را به مخرج بول، مالید؛ چنین کاری جایز است حتی اگر [در واقع] آن رطوبت نجس باشد. خلاصه اینکه منافاتی بین حصول این حکمت و بین قول به تعدی نجاست، وجود ندارد»^(۱).

ایراد این سخن، همانی است که در جواب نقطه(.) گذشت.

[سیزدهم]

از جمله‌ی این دسته روایات، روایتی است که شیخ طوسی رحمته الله در دو کتاب تهذیب و استبصار با سند خودش از علی بن مهزیار، نقل کرده است که گفت: «سلیمان بن رشید نامه‌ای به ایشان [امام جواد یا امام هادی^(۲)] نوشته و اطلاع داد که وی در تاریکی شب ادرار کرده و اینکه [در این هنگام] سردی یک نقطه/قطره از بول را در کف دستش احساس کرده، به اصابت یقین داشته؛ اما ندیده است. وی سپس کف دستش را با پارچه‌ای پاک کرده و یادش رفته بشوید؛ و [سپس] کف دستان، سر و صورت خود را روغن مالیده است. آنگاه برای نماز وضوء گرفته و نماز خوانده است؟ [تکلیف چیست؟] به ایشان جوابی داده بود

(۱) الحدائق الناضرة ۵: ۲۷۰.

(۲) این احتمال را مجلسی داده است. (ملاذ الأخیار ۳: ۲۱۶). مترجم

که خودم به خط خودش آن را قرائت کردم: اما توهمی که در مورد اصابت چیزی به دستت، برایت حاصل شده، مهم نیست؛ مگر آنجا که ثابت شده باشد. اگر اصابت بول را ثابت کردی، سزاوار است نمازهایی را که با آن وضو و در داخل وقت نماز، خوانده‌ای، دوباره بخوانی؛ نمازهایی که در خارج از وقت نماز خوانده‌ای، لازم نیست دوباره بخوانی. از آن جهت که هرگاه لباس کسی نجس باشد، تنها نمازی را که در داخل وقت خوانده، دوباره می‌خواند؛ و اگر جُنُب باشد یا بدون وضو نماز خوانده باشد، واجب است تمام نمازهای واجبی را که از او فوت شده، دوباره بخواند؛ زیرا لباس بر خلاف بدن است، پس به این دستور عمل کن انشا الله»^(۱).

می‌گوییم: خوب است پیش از تبیین استدلال با این روایت، چند نکته توضیح داده شود:

۱. گرچه پاسخ امام ۷ مطلق بوده و هرکسی را که متوجه نجاست نشود چه جاهل باشد و چه فراموشکار، شامل می‌شود، اما اولی [جاهل] از این جواب خارج می‌شود، به خاطر روایتی که بر عدم وجوب اعاده بر کسی که از نجاست بی‌خبر باشد،^(۲) دلالت می‌کند. پس حکم اول مخصوص فرد ناسی و فراموشکار است و پرسش این روایت نیز به چنین فردی نظر دارد؛ نه به جاهل.

۲. این روایت بین کسی که با نجاست [مثل لباس نجس] نماز

(۱) وسائل الشیعة ۳: ۴۷۹، أبواب النجاسات، باب ۴۲، حدیث ۱.

(۲) وسائل الشیعة ۳: ۴۷۵، أبواب النجاسات، باب ۴۰، حدیث ۳.

خوانده و بین کسی که با حدث [بی وضویی] نماز خوانده و بعد از نماز متوجه شده است، فرق گذاشته است. بنا بر اول، اعاده‌ی نماز را در داخل وقت واجب کرده نه [قضا] در خارج وقت را؛ و بنا بر دوم، اعاده [در داخل وقت] و قضا در خارج وقت هر دو را واجب کرده است. ۳. امام علیه السلام حکم اول را بر وضعیت سائل و پرسشگر، تطبیق نموده که نجس شدن دستش و سپس ازاله‌ی نجاست با پارچه و بدون شستن جای نجاست به خاطر فراموشی و پس از آن روغن مالی دو دست و صورت و سر، باشد. برای همین، دستور داده نمازش را در داخل وقت دوباره بخواند، نه در خارج وقت.

۴. بنا بر قول صحیح که طهارت اعضای وضو را در صحت وضو شرط می‌داند چون امام باقر علیه السلام در صحیح‌هی زراره در باب آموزش وضو فرموده است: «همچنین زمانی که کف دست پاک باشد»^(۱) و این فرمایش ایشان علیه السلام در صحیح‌هی علی بن جعفر: «اگر دستش تمییز باشد»^(۲)، بنا بر اینکه علت اصلی در اشتراط طهارت دست قبل از فروبردن [در آب] برای تصحیح وضو است و نه برای اینکه آب قلیل با فروبردن دست در آن، نجس نشود؛ زیرا ما این نظر را تقویت کردیم که آب قلیل با متنجس خالی از عین نجاست، نجس نمی‌شود، اطلاق مفهوم، حالتی را که دست خالی از عین نجاست باشد [متنجس و خالی از عین نجاست]، شامل می‌شود، در نتیجه این حالت منهی عنه

(۱) وسائل الشیعة ۱: ۳۸۷، أبواب الوضوء، باب ۱۵، حدیث ۲.

(۲) وسائل الشیعة ۱: ۲۱۶، أبواب الماء المضاف، باب ۱۰، حدیث ۱.

خواهد بود؛ زیرا چنین وضویی باطل است و این حالت داخل در حکم دوم است نه اول.^(۱) و این روایت مجمل است و علمش به اهلش واگذار می‌شود؛ لذا فیض کاشانی رحمته الله گفته است: «معنای این روایت مبهم است و چه بسا با تکلفاتی قابل توجیه باشد که فایده‌ای بر مطرح کردن آن‌ها مترتب نمی‌شود. شباهت زیادی به این دارد که اشتباهی از طرف نسخه‌برداران، صورت گرفته است.»^(۲)

می‌گوییم: بله ممکن است وضویی که بعد از این وضو واقع شده و [همچنین] وضوهای بعدتر را صحیح دانست؛ به این اعتبار که آب وضوی اول بر جای نجس جاری شده و آن را پاک کرده است؛ لذا امام علیه السلام اعاده‌ی نماز را صرفاً به کسی اختصاص داده است که با وضوی اول نماز خوانده است. به زودی توضیح این مطلب خواهد آمد ان‌شاءالله. استدلال به این روایت تنها در صورتی متصور است که طهارت اعضای وضو در صحت آن شرط نباشد، برای همین آیت‌الله خویی رحمته الله گفته است: «این توهم مردود است که بگوییم وضو در موردی که این صحیحی از آن سخن می‌گوید، مطلقاً باطل است؛ چه قائل به نجس‌کننده بودن مُتَنَجِّس باشیم یا نباشیم طهارت محل وضو در صحت وضو معتبر است؛ و از آنجاکه دست وی -طبق فرض روایت- به‌خاطر ملاقات با بول و نشستن آن، مُتَنَجِّس است، چاره‌ای جز حکم به بطلان وضو و نمازی که با این وضو خوانده است، نداریم. دلیل

(۱) متن عربی چنین است: «وإطلاق المفهوم يشمل حالة خلو اليد من عين النجاسة فيكون منهاياً عنها، فإن الوضوء يكون باطلاً وتدخل الحالة في الحكم الثاني لا الأول» ص ۹۸.

(۲) الوافی ۶: ۸۵، ذیل حدیث شماره ۳۹۸۰.

بطلان توهم این است که شرط کردن طهارت اعضا در وضو، در هیچ دلیلی نیامده ولی خود علما طهارت اعضای وضو را در صحت آن شرط کرده‌اند، چون مُتَنَجِّس نیز همانند خود نجس از نظر آنان نجس‌کننده است. چون نجاست محل در زمان وضو، مستلزم سرایت نجاست به آب است و [از طرف دیگر] طهارت آب شرط صحت وضو است. پس هرگاه نجس‌کننده بودن مُتَنَجِّس را نپذیریم، جایی برای شرط قرار دادن طهارت در اعضای وضو، باقی نمی‌ماند؛ زیرا در این صورت آب از طریق ملاقات با عضو متنجس، نجس نمی‌شود؛ و با طاهر بودن آب راهی جز حکم به صحت وضو، نداریم. بلکه محل همچنان نجس می‌ماند و از آنجاکه وی با نجاست بدنش نماز خوانده، اعاده‌ی نماز در داخل وقت بر وی واجب است، اما قضا در خارج وقت واجب نیست، چون فرض بر آن است که وضویش تمام بوده»^(۱).

به هر حال، آیت‌الله خویی رحمته‌الله استدلال با این روایت بر نجس نکردن مُتَنَجِّس را با این کلام خودش تبیین کرده است: «از تطبیق کبرای مذکور بر مورد و صغرایش، دانسته شد که مُتَنَجِّس نجس‌کننده نیست؛ زیرا در غیر این صورت، باید به بطلان وضو حکم کنیم؛ چون آب به کار رفته در وضو به محض ملاقات با دست متنجس، اثر پذیرفته و نجس می‌شود و با این حال اعاده‌ی نمازی که مکلف با این وضو خوانده است، در داخل واجب خواهد شد همچنانکه قضایش در خارج وقت واجب می‌شود. با اینکه امام علیه‌السلام به بطلان وضو حکم نکرده بلکه

(۱) موسوعة السيد الخوئی ۳: ۲۲۸.

آن شخص را جزو کسانی قرار داده است که با وضو نماز خوانده باشد و اعاده نماز در داخل وقت را بر وی واجب کرده، چون روشن شده که نمازش در داخل وقت با [بدن] نجس، انجام شده است. پس این تطبیق امام صراحتاً می‌گوید که مُتَنَجِّس چیزی را که با آن برخورد داشته باشد، نجس نمی‌کند»^(۱).

اشکالات این تبیین عبارتند از:

۱. این تبیین اخصّ از مدعاست؛ زیرا نهایت چیزی که این تبیین اثبات می‌کند نجس نشدن آب قلیل از طریق ملاقات با مُتَنَجِّس است. ما بحث در این باب را به پایان برده و به نفع همین نتیجه خاتمه دادیم؛ و در این صورت، روایت مذکور یکی از ادله‌ی آن خواهد بود. از این روایت چیزی بیش از آن، مثل نجس شدن جامد از طریق ملاقات مُتَنَجِّس که محل بحث و نظر است، استفاده نمی‌شود.

۲. ایشان علیه السلام در بیش از یک مورد از بحث خودش به این نظر تمایل دارند که آب قلیل با ملاقات نجس، اگر با آن استقرار نیابد، نجس نمی‌شود.^(۲) در همین بحث نیز گذشت که ایشان به طهارت عضو نجس، با ریختن آب وضو بر آن و صحت وضوی مکلف، فتوا می‌دهد.^(۳)

(۱) موسوعة السید الخوئی ۳: ۲۲۸.

(۲) به صفحه‌ی ۳۴۱ بخش اول و صفحه ۱۹۰ آتی، مراجعه کنید.

(۳) اگر آب از نوعی باشد که با ریختن آن محل پاک شود، ایشان علیه السلام در منهای الصالحین ۱: ۳۵، مسئله ۱۲۹ در مورد عضو نجس وضو گفته است: «یا با شستن عضو، تطهیرش کند، کافی است»؛ و بر این نظر صاحب عروه که: «یکبار شستن به قصد از‌الهی نجاست و وضو، کفایت نمی‌کند»، با این سخنش تعلیقه زده است: «و ظاهر آن است که یکبار شستن کفایت می‌کند؛ ادامه در صفحه بعد ←»

پس این فرایند [نجس شدن و سپس وضو گرفتن و...] اشکالی ندارد؛ حتی اگر قائل به این باشیم که متنجّس، نجس می‌کند.

سپس آیت‌الله خوئی^۱ اضافه کرده است: «اینکه امام ۷ دستور اعاده‌ی نماز را به نمازهای مقید کرده که مکلف با همان وضو خوانده است، بر همان نظر، یعنی نجس نکردن متنجّس، تأکید می‌کند. وجه تأکید اینکه با قید مذکور (با همان وضو) نمازی که با غیر آن وضو به‌جا آورده شده، چنانکه مکلف بار دوم یا سوم وضو گرفته باشد، از وجوب اعاده و قضا، خارج می‌شود؛ و این کار جز بر مبنای نظریه نجس نکردن متنجّس، تمام نیست؛ زیرا اگر دست مُتَنَجِّس مکلف نجس‌کننده‌ی چیزی باشد که با آن برخورد می‌کند، آب و همه‌ی اعضای وضو را نجس خواهد کرد؛ و با این وضعیت، ناچاراً باید مطلقاً به بطلان نمازش حکم کرد؛ چه با وضوی اول خوانده باشد یا با غیر آن. چون اعضای وضو که با همان وضو نجس شده‌اند، هنوز بر نجاست خود باقی‌اند و هیچ پاک‌کننده‌ای بر آنها عارض نشده است؛ اما از آنجا که متنجّس، نجس‌کننده نیست و نجاست دست مکلف، مستلزم نجاست آب و اعضای وضوی وی، نبوده، به بطلان نمازهایی که با وضوی دوم، سوم و... حکم نشده است. این عدم بطلان به‌خاطر پاکی بدن و اعضای وضوی مکلف در حین وضوی دوم یا سوم یا ... است؛ اما [پاکی] اعضای غیر از دستِ مُتَنَجِّس به بول، به‌خاطر عدم سرایت

مگر در موردی که با آب قلیل وضو بگیرد و به نجاست آب قلیل از طریق ملاقات با محل، حکم شود. «العروة الوثقی ۱: ۳۷۹» و ایشان رَضِيَ اللهُ عَنْهُ با این استثنایش، همان شرطی را قصد می‌کند که ما ذکر کردیم.

نجاست از دستش به اعضای وضو است؛ و اما [پاکی] دست متنجّس، به خاطر یقین به پاکی آن، چون مکلف از آنجا که دوبار یا بیشتر وضو گرفته، دستش را [اقلاً] دوبار شسته است. بر خلاف نمازهایی که با وضوی اول به جا آورده است؛ چون نجاست ناشی از بول، با یکبار شستن دست برطرف نمی‌شود. وقتی با نجاست بدنش نماز بخواند، ناچارا به وجوب اعاده‌ی چنین نمازی در داخل وقت، حکم می‌شود. پس دلالت این صحیحه غیر قابل نقد و مناقشه است.^(۱)

شهید صدر رحمته‌الله جواب داده است که: «این تبیین ناتمام است؛ زیرا ما می‌توانیم به همین تصوّر ادامه دهیم و با آنهم روایت را بدون اینکه ملتزم به نجس نکردن مُتَنَجِّس شویم، توجیه کنیم. توجیه به این نحو که گرچه ما نجس شدن دیگر اعضای وضو و بقای‌شان را بر نجاست، حتی بعد از وضوی دوم، فرض کردیم. ولی با این هم اعاده‌ی نماز بر مکلف واجب نیست؛ زیرا این نجاست مجهول است؛ نه فراموش شده و در چنین زمانی اعاده واجب نیست؛ چون همانگونه که گذشت، بین جاهل و فراموشکار تفصیل قایل شده‌اند؛ بنابراین تفصیل بین صورتی است که مکلف نماز را با وضوی اول بخواند با صورتی که آن را با وضوی جدید بخواند؛ و نماز در حالت اول با نجاست فراموش شده‌ی دست واقع می‌شود و در نتیجه اعاده واجب است؛ در حالیکه نماز در حالت دوم -حالتی که طبق فرض دست تطهیر می‌شود- با نجاست اعضای نامعلوم دیگر، واقع می‌شود و در نتیجه، همان‌گونه که در محل

(۱) موسوعة السيد الخوئی ۳: ۲۲۸-۲۲۹.

خود اثبات شده، اعاده واجب نیست».^(۱)

آیت الله خوئی رحمته الله علیه پس از پذیرفتن دلالت این روایت بر نجس نکردن متنجس، گفته است: «درست آن است که در جواب گفته شود: این روایت مضمرة^(۲) است و روایات مضممر معتبر نیست؛ مگر اینکه از حال سائل و پرسشگر معلوم شود که وی جز از امام علیه السلام سوال نمی پرسد؛ همانگونه که در مورد زراره، محمد بن مسلم و همچنین علی بن مهزیار و امثالشان معلوم شده است. نویسنده‌ی روایت مورد بحث ما - که سلیمان بن رشید باشد - ثابت نشده که از افرادی است که از غیر امام علیه السلام نمی پرسد؛ زیرا وی را نمی شناسیم و نمی دانیم او کیست؟ شاید وی از بزرگان اهل سنت است که این مسئله را از یکی از مفتیان مذهب خودش یا از یکی از فقهای شان، پرسیده است. نهایت چیزی که اینجا داریم این است که علی بن مهزیار - از یک راهی که برای خودش معتبر بوده - گمان کرده یا برایش اطمینان حاصل شده که سلیمان از امام علیه السلام پرسیده است ولی گمان یا اطمینان علی بن مهزیار، برای دیگران فایده‌ای ندارد. شاید این مطلب روشن باشد».^(۳)

شهید صدر رحمته الله علیه با دو صورت جواب داده است: «اولاً، علی بن مهزیار - بعد از اعتراف به اینکه وی معتقد بوده که مکاتبه با امام صورت گرفته -

(۱) بحوث فی شرح العروة الوثقی ۴: ۲۴۹.

(۲) روایت مضمرة یا اضمار در روایت، یعنی روایت دارای ضمیر یا ضمیر آوردن. این اصطلاح در جایی به کار می رود که راوی به جای تصریح به اسم امام، با استفاده از ضمیر روایتش را تمام کند: مثل: عن محمد بن یعقوب، عن ...، عن محمد بن مسلم عنه علیه السلام ...، مترجم

(۳) موسوعة السيد الخوئی ۳: ۲۲۹.

این سخنش که "من آن را به خط وی خواندم" یک نوع شهادت دادن بر این است که وی خط امام را دیده است و در شهادت هم اصالة المحس، جاری می‌شود و در نتیجه حجت است. این احتمال که ضمیر در کلمه "به خط وی" به سلمان بن رشید بر گردد، بسیار خلاف ظاهر است؛ زیرا تاکید بر اینکه وی نامه را به خط سلیمان دیده است اثر و سودی ندارد؛ علاوه بر اینکه سیاق تعبیر ظهور در آن دارد که تأکید مذکور برای بیان یک نکته [ای مهم] آورده شده است و اگر این شهادت علی بن مهزیار مبنی بر اینکه مکاتبه به خط امام صورت گرفته، نمی‌بود، این روایت از لحاظ سندی بی اعتبار بود. [حتی] با قطع نظر از اضمار روایت توسط سلیمان بن رشید؛ زیرا خود سلیمان، توثیق نشده است.

و ثانیاً، تفصیلی را که ایشان در مورد اضمار راویان شیعه آورده ناتمام است؛ زیرا اضمار از طرف آنان اکثراً بی ضرر است؛ چون معهود بودن نوعی در چنین مواردی مرجع ضمیر را در امام عَلَيْهِ السَّلَام مشخص می‌کند. به خاطر اینکه آوردن ضمیری که برابر با تعیین بوده و در مقام اثبات از ذکر مرجع آن بی نیاز نباشیم، ظهور عرفی در رجوع به مرجعی دارد که در مقام مخاطب و گفتگو بر آن دلالت می‌کند؛ و با وجود اطلاق و عدم تصریح [بر امام خاص] چیزی که بر مرجع ضمیر دلالت کند، غیر از عهد نوعی و معهود بودن اینکه تنها مرجع احکام دینی، امام است، در دست نیست.

حاصل سخن اینکه فرض عدم وجود مرجع در مقام اثبات، عرفاً بر خلاف طبیعت ضمیر است و فرض اینکه مرجع غیر از امام باشد، محال

است؛ چون هیچ دلیل اثباتی برای آن نداریم؛ بخلاف فرض مرجع بودن امام [که چنین دلیلی در دست است]. احتمال وجود دالّ بر مرجع بودن غیر امام و اینکه ناقل روایت از این راوی، حذف کرده باشد، با اصالت امانت در ناقل ثقه و عدم حذف آنچه در مقصود گوینده دخالت دارد، مردود است.^(۱)

[چهاردهم]

۱۸۵

از جمله‌ی روایات این باب، روایت حفص‌اعور است که گفت: «به امام صادق علیه السلام گفتم: خمّ بزرگ داخلش خمر است، سپس خشک شده و داخل آن سرکه ریخته می‌شود [این سرکه پاک است]؟ فرمود: بله.»^(۲) این روایت ظاهر در آن است که متنجس، یعنی خمّ بزرگ بعد از خشک شدن و زوال عین نجاست از آن، نجس نمی‌کند؛ چون که استفاده از آن برای سرکه، جایز است.

شاهد بر اینکه مراد از خشک کردن، ازاله‌ی عین نجاست می‌باشد، روایت علی‌بن‌جعفر از برادرش علیه السلام است که گفت: «از ایشان علیه السلام در مورد دستشویی پرسیدم که آب در آن ریخته می‌شود و از آن بر لباس‌ها می‌پاشد، حکمش چیست؟ فرمود: اگر خشک باشد، مشکلی ندارد.»^(۳) صاحب وسائل گفته است: «ظاهراً مراد آن است که هرگاه زمین خالی از نجاست باشد.»

(۱) بحوث فی شرح العروة الوثقی ۴: ۲۵۰.

(۲) وسائل الشیعة ۳: ۴۹۵، ابواب النجاسات، باب ۵۱، حدیث ۲.

(۳) وسائل الشیعة ۳: ۵۰۱، ابواب النجاسات، باب ۶، حدیث ۲.

شیخ طوسی رحمته الله علیه در کتاب تهذیب این حدیث را اینگونه توجیه کرده است: «مراد این است که وقتی بعد از سه بار شستن واجب یا هفت بار شستن مستحب، طبق آنچه قبلاً آوردیم، خشک شود؛ اما پیش از شستن، استفاده از آن به هیچ وجه جایز نیست؛ حتی اگر خشک شده باشد»^(۱).

آیت الله خوئی رحمته الله علیه این احتمال را اینگونه مطرح کرده است: «خشک کردن خُم بزرگ شراب و سپس ریختن سرکه در آن، تنها در کلام سائل و پرسشگر آمده؛ زیرا در کلام امام علیه السلام چیزی بیش از این عبارت او: "بله" نیامده است. همانگونه که احتمال دارد مراد از این سخن ریختن سرکه در خُم شراب بعد از خشک شدن بدون شستن آن، باشد - معنای استدلال با این روایت بر نجس نکردن متنجس، همین است؛ همچنین احتمال دارد که مراد ریختن سرکه در آن، بعد از شستن باشد. پس دلالتش [بر مقصود مستدل] تنها از طریق اطلاق، امکان پذیر است ولی چاره‌ای جز تقييد دلالت این روایت به بعد از شستن، نداریم؛ به دلیل مؤثقه‌ی عمار از امام صادق علیه السلام که گفت: "از ایشان در مورد خُم بزرگی که در آن شراب بوده، پرسیدم که آیا می‌شود در آن سرکه، آب، خورشت یا زیتون، قرار داد؟ فرمود: اگر [خُم] شسته شده باشد، مشکلی ندارد"^(۲). چون این مؤثقه در مورد

(۱) تهذیب الأحکام ۹: ۱۱۷.

(۲) وسائل الشیعة ۳: ۴۹۴، ابواب نجاسات، باب ۵۱، حدیث ۱. روایت ناقص نقل شده است، البته در منبع که وسائل الشیعه باشد هم همین طوری آمده، ولی در منبع اصلی که کافی کلینی (۶: ادامه در صفحه بعد ←

خود همان مسئله وارد شده و دلالت دارد که گذاشتن سرکه در خُمّی که با شراب مُتَنَجِّس شده باشد، اشکالی ندارد؛ مشروط به اینکه این کار بعد از شستن خُم باشد»^(۱).

می‌گوییم: دلیل بر وحدت موضوع این مسئله نداریم؛ روایت حفص خشک کردن را مفروض گرفته، اما مُوثَّقه‌ی عمار از این فرض خالی است و امام علیه السلام شستن را شرط کرده اند! نتیجه‌ی جمع [میان آن دو] اینکه مکلف میان خشک کردن و شستن، مُخیر است. تقیید دوم در روایت اول وجود ندارد؛ پس این سخن آیت‌الله خوئی رحمته الله علیه که «مُوثَّقه‌ی عینا در مورد همان مسئله وارد شده»، خلاف ظاهر است.

شاید سئوالی که در مُوثَّقه‌ی عمار آمده، در مورد اصل جواز استفاده از خُم‌های شراب، برای بار دوم در مایعات پاک، باشد؛ به‌خاطر اینکه سائل گفته: «آیا شایسته است؟» و گویا او گمان برده که استفاده از آنها برای شراب، مطلقاً مانع از استفاده برای مایعات طاهر است. پس روایت عمار، روایت حفص را تقیید نمی‌زند.

بلکه می‌توان گفت که دلیل نادرستی این تقیید، این است که ترتیب سخن سائل در روایت حفص به «ثمّ: سپس» از زمان استفاده تا خشکاندن، مانع اضافه کردن شستن به این روایت، می‌شود. این ترتیب صرفاً ناظر به خشک کردن بعد از استفاده در شراب است؛ و

۴۲۷) باشد، لفظ «کامخ=الادام: خورشت» با او عطف شده و جداگانه آمده، نه اینکه مضاف الیه آب، باشد. این روایت قبلاً هم به همین صورت ناقص نقل شده که اشاره کردیم. ضمن اینکه در اینجا شماره حدیث ۲ ثبت شده، در حالیکه شماره دقیق همان ۱ است. مترجم.

(۱) موسوعة السيد الخوئی ۳: ۲۲۶.

چون این «تقیید نیست، بلکه الغاء عنوانی است که راوی به کار برده است، آنجا که پرسیده خشک کردن سبب مجاز بودن ریختن سرکه در خُم شراب می‌شود؟ معنای تقیید این امر به شستن خُم، لغو کردن مستقیم نقش خشک کردن است؛ زیرا با وجود شستن، خشک کردن حاصل و فایده‌ای ندارد؛ و بدون شستن، خشک کردن کفایت نمی‌کند؛ مقصود از لغو کردن همین است و این تقیید عرفی محسوب نمی‌شود»^(۱).

می‌گویم: اضافه کردن غَسَل، نکته‌ی موجود در خشک کردن را لغو نمی‌کند؛ زیرا شاید شیخ طوسی رحمته اللہ علیہ به چیزی نظر داشته که از صدوقین [شیخ صدوق و پدرش] و از شیخ مفید (قدس الله ارواحهم) مبنی بر اشتراط خشک کردن بعد از شستن، نقل کرده است. بر اساس توجیه شیخ، سائل و پرسشگر شستن را مسلّم فرض کرده بوده یا بر ارتکاز ذهنی خودش بنا گذاشته و در مورد مرحله‌ی بعد از آن که خشک کردن باشد، پرسیده است و اینکه آیا خشک کردن برای جواز استفاده از خُم‌های شراب، کفایت می‌کند یا نه؟ نقد و بررسی این شرط قبلا (صفحه ۲۳۰-۲۳۱ از بخش دوم) گذشت.

سپس شهید صدر رحمته اللہ علیہ سخن پیشین خود را با ذکر نکته‌ای در باب خشک کردن و اینکه شستن جای آن را نمی‌گیرد، جبران کرده است: «مگر اینکه ملتزم شود به اینکه خشک کردن خُم لازم است و شستن کفایت نمی‌کند؛ زیرا شراب در خُم نفوذ کرده و در اعماق آن راه

(۱) بحوث فی شرح العروة الوثقی ۴: ۲۲۲.

می‌یابد، پس ناچار باید هردوی خشک کردن و شستن را انجام داد». می‌گوییم: این نکته غیر شرطی است که ما از قدما نقل کردیم؛ زیرا منشأ و علت خشک کردن از نظر قدما، شامل خلاص شدن از آب باقی مانده از غُساله هم می‌شود؛ چون بنا بر قول به نجاست غُساله، این آب [که خُم را با آن شسته‌اند] به عنوان جزئی از غُساله، نجس است. بحث از آب به جا مانده از غُساله، قبلاً (صفحه ۱۲۸ از بخش دوم) گذشت.

به هر حال، این توجیه از سوی ایشان رضی الله عنه مخالف اطلاق روایاتی است که بر کفایت شستن دلالت می‌کند؛ و گویا شارع مقدس در مورد آنچه احتمال دارد درون منافذ و سوراخ‌ها رفته باشد، مسامحه کرده است. شهید صدر رضی الله عنه از استدراک قبلی خودش چنین جواب داده است: «ولی معنای تقیید در این هنگام این است که مراد امام علیه السلام بیان نفی مشکل و اشکال در صورت اجتماع خشک کردن و شستن، بوده است. گاه این نکته مورد استبعاد قرار گرفته و گفته می‌شود که عادتاً صورت مذکور [اجتماع خشک کردن و شستن]، علت اصلی سؤال سائل نیست، بلکه جنبه‌ی اصلی سؤال ایشان آن است که آیا خشک کردن کفایت می‌کند یا شستن هم لازم است؟ پس جواب به "بله" برابر فتوای به کفایت کردن است و تقیید به شستن را نمی‌پذیرد».^(۱)

می‌گوییم: این سخن بعید نیست؛ چون وجه سؤال در این صورت پرسیدن این نکته است که خُم‌های شراب این صلاحیت را دارد که

(۱) بحوث فی شرح العروة الوثقی ۴: ۲۵۴.

بعد از انجام همه‌ی این کارها، مورد استفاده قرار گیرد یا دیگر هیچ‌گاه چنین صلاحیتی نخواهد داشت؟

می‌گویم: برای همین، شیخ حلی رحمته‌الله در مورد این احتمال شیخ طوسی درنگ کرده است؛ و احتمالات دیگری را برای ردّ استدلال به این روایت ذکر کرده است؛ مثل اینکه سؤال «از حکم اجزاء موجود در سوراخ‌های خُم به لحاظ نجاست و طهارت، صورت گرفته است؛ و احتمال دارد که سؤال از این باشد که آیا با پاک شدن خُم، سوراخ‌ها هم پاک می‌شود؟»^(۱)

می‌گویم: این احتمالات خلاف ظاهر است و منافاتی بین دو روایت وجود ندارد؛ می‌شود بین آن دو بدین صورت جمع کرد که هر کدام از خشک کردن و شستن، کفایت می‌کند و اگر فرض کنیم تنافی دارند چون روایات غسل از تخصیص سرباز می‌زند و معصوم علیه‌السلام نسبت به شستن و چگونگی و تعدد آن، اهتمام شدیدی ورزیده است؛ به نحوی که وجود بدیل برای شستن را بعید می‌نماید، [می‌گوییم] ما قبلاً جمع میان دو روایت اینگونه توجیه کردیم که خشک کردن بدون شستن اشکال ندارد و اشتراط شستن در غیر این روایت، تنها به خاطر اختلاف انواع ظروف است و خُم در روایت حفص از نوع صیقلی، قیراندود و قیرشده^(۲) است و در روایت عمار غیر صیقلی مثل خُم‌های ساخته‌شده

(۱) دلیل العروة الوثقی ۲: ۸۹.

(۲) اینجا بعد از صیقلی دو صفت نزدیک به هم آمده: المرقّت و المقیّر. مرقّت را فرهنگ‌های لغت همان قیراندود معنی کرده‌اند و معنای مقیّر که از ساختار خودش پیداست، ما معنای بهتر از قیراندود برای مرقّت پیدا نکردیم. مترجم

از چوب و سفال است. برای ازاله‌ی نجاست از نوع اول، پاک کردن ابا دست و پارچه و... [و خشک کردن، کفایت می‌کند؛ اما در نوع دوم ازاله‌ی نجاست جز با شستن، شدنی نیست؛ و البته تطهیر این نوع ظروف لازم نیست؛ مگر از باب تمیزی و رعایت استحباب، چون مُتَنَجِّس نجس نمی‌کند. ما قبلاً مویداتی از روایاتی برای این تفصیل [بین دو نوع ظرف] آوردیم؛ پس تقیید روایت حفص با آنچه شیخ طوسی رحمته الله ذکر کرده، بلا دلیل است؛ بلکه، چنانکه توضیح دادیم خود روایت هم از چنین تقییدی ابا دارد.

بله در بحث ظروف آوردیم که وجوب شستن آنها ممکن است حکم مخصوص ظروف باشد، چون اینها ظرف خوردنی و آشامیدنی هستند و شارع مقدس تمیزی خوردن و آشامیدن را می‌خواهد. همانگونه که شستن بدن و لباس را واجب کرده، نه به‌خاطر اینکه مُتَنَجِّس نجس می‌کند، بلکه صرفاً برای آنکه طهارت این دو در نماز شرط است.

بحث از این روایت از جهات متعدد و در جاهای مختلف (صفحه ۴۸) ^(۱) گذشت و آنجا شاهی بر حمل کردن خُم بر صیقلی‌ای که مالیدن و خشک کردن برای ازاله‌ی نجاست از آن کفایت می‌کند، ذکر کردیم. این شاهد عبارت بود از مُتَعَرِّض نشدن روایات به تطهیر دیگ‌های خورشت بود؛ با اینکه این‌ها در معرض نجاست قرار دارند چون در پختن گوشت حیوان تزکیه نشده استفاده می‌شوند، یا خون

(۱) به صفحات ۱۱۳، ۲۶۳، ۳۰۲، از بخش اول و صفحات ۱۳۲، ۱۸۲، ۲۳۱ از بخش دوم، مراجعه کنید.

در آن می افتد یا حیوانی در آن می میرد یا غیر مسلمانی آن را لمس می کند و امثال این امور که سبب نجاست دیگ‌ها می شوند.^(۱) نکته‌ی اصلی این است که دیگ‌ها از معادنی مثل مس و سُرَب ساخته می شوند و در نتیجه صیقلی اند و در اینگونه موارد زوال نجاست برای جواز استفاده از دیگ‌ها، کفایت می کند؛ زیرا این‌ها مُتَنَجِّس هستند [اما] نجس نمی کنند.

پس این روایت صلاحیت استدلال بر نجس نکردن مُتَنَجِّس را دارد و تنها از ناحیه‌ی سند بر آن اشکال شده است. شهید صدر رحمته الله گفته است: «به هرحال، پس نمی توان به این روایت اعتماد کرد، حتی اگر دلالتش تام و تمام باشد؛ چون سندش ضعیف است».^(۲)

می گویم: ضعف سند روایت به خاطر حفص است که هیچ توثیقی در مورد وی وارد نشده، ولی با آنهم حفص از رجال و روات تفسیر قمی و کامل‌الزیارات است و در نتیجه این روایت بر مبنای آیت‌الله خوئی رحمته الله معتبر است؛ و همچنین بر مبنای شهید صدر رحمته الله چون ابن‌ابی عمیر، از او روایت کرده است. پس اشکال شهید صدر بر سند روایت، خلاف مبنای خودش است.

ما -قبلا- وجهی را برای اعتماد بر این روایت بیان کرده و گفتیم: با قطع نظر از وثاقت حفص، می توان این روایت را معتبر شمرد؛ به دلیل اینکه نقادان احادیث و دانشمندان آشنا با راویان، آن را پذیرفته

(۱) به وسائل الشیعة ۲۴: ۱۹۶، أبواب الأَطعمة المحرمة، باب ۴۴، حدیث ۱، ۲، ۳، مراجعه کنید.

(۲) بحوث فی شرح العروة الوثقی ۴: ۲۵۴.

و هیچ نکته‌ای نادر یا ناپسندی در آن نیافته‌اند. این روایت را ثعلبه بن میمون از حفص روایت کرده و او کسی است که نجّاشی در موردش گفته است: «شخصیت مُوجّه، قاری و فقیه، در میان اصحاب ما بود»؛ و گشی گفته است: «در میان علما و فقهای بزرگ این مذهب، پیشگام و شناخته شده بود». این روایت را حجال از ثعلبه روایت کرده، حجال همان عبدالله بن محمد اسدی است که نجّاشی در موردش گفته: «ثقه است؛ مورد اعتماد در ثبت و ضبط مسائل».

پس نقل این روایت از سوی آن همه فقهای بزرگ، سبب پیدایش اطمینان به این می‌شود که حکم واردشده در آن از فقه اهل بیت علیهم السلام فاصله ندارد و اگر فاصله داشت به روای می‌گفتند: «به تو از روی تقیه فتوا داده است».^(۱)

همانگونه که شیخ کلینی رحمته الله علیه آن را به دو طریق معتبر، از حجال نقل کرده است؛ و شیخ طوسی به سند خودش از کلینی آن را آورده است. از آن جهت که این استدلال مبنی بر نجاست شراب، یعنی نظریه مشهور، است، اشکال همچنان باقی می‌ماند؛ بناءً [شهید صدر] نمی‌تواند از این جهت اعتراض کند. مشکل إجمالي که آیت الله خوئی رحمته الله علیه از آن یاد کرده و منشأ آن هم وجود دو احتمال [در این زمینه] است، در بحث از نجاست شراب، حل شد. اما بنا بر نظریه‌ی طاهر بودن شراب و اینکه خشک کردن برای ازاله‌ی عین نجاست

(۱) وسائل الشیعة ۲۶: ۲۳۸، أبواب میراث ولاء العتق، باب ۱، حدیث ۱۶. شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال: ۳۸۲.

بوده، چون خوردنش حرام است، استدلال به این روایت تمام نیست.

[پانزدهم]

از جمله‌ی این دسته روایات، معتبره‌ی ابراهیم بن ابی محمود است که گفت: «به امام رضا علیه السلام گفتم: با تشکچه^(۱) و رختخوابی که ادرار بدان رسیده چه باید کرد در حالیکه ضخیم است و محتوای داخلی بسیار زیادی دارد؟ فرمود: آنچه بر روی آن پیداست، باید شسته شود.»^(۲)

۱۹۴

توضیح استدلال اینکه سائل رختخواب را دارای محتوی داخلی زیاد فرض کرده که بول در درون آن نفوذ می‌کند و امام علیه السلام به شستن ظاهر آن اکتفا کرده است. اگر مُتَنَجِّس، نجس می‌کرد، این شستن بی‌فایده بود چون ظاهر شسته‌شده، در صورت وجود رطوبت قابل سرایت، از طریق ملاقات با بخش داخلی کنار خودش که [به خاطر نفوذ بول و وجود آن] نجس است، نجس می‌شد. بحث در مورد این روایت به صورت مُفَصَّل گذشت.^(۳)

ما نقضی را که با تمسک به این معتبره بر استنباط ما از روایات یعنی اختصاص وجوب تطهیر به بدن و لباس برای نماز و همچنین به ظروف برای تمیزی غذا، وارد کرده بودند، دفع کردیم؛ اما غیر این سه مورد، هیچ دستوری به تطهیر آنها وارد نشده است و ممکن است آنها

(۱) توضیح طنفسه در صفحه ۹۴ گذشت. مترجم

(۲) وسائل الشیعة ۳: ۴۰۰، أبواب النجاسات، باب ۵، حدیث ۱.

(۳) ر.ک: به صفحه‌ی ۱۱۴ از بخش اول و آنچه در صفحات ۴۹ و ۷۹ گذشت و موارد دیگر.

را در حال نجس بودن شان هم استفاده کرد؛ مشروط بر اینکه خالی از عین نجاست باشند. پس اینکه دستوری به شستن غیر سه تایی مذکور صادر نشده آنهم به خاطر خصوصیات که آن سه دارند، دلیل است بر نجس نکردن متنجس؛ زیرا استفاده از آن با وجود رطوبت قابل سرایت، جایز است. تعدادی از بزرگان هم به عدم وجود دلیل بر وجوب شستن غیر آن سه تا اعتراف کرده‌اند.^(۱)

[شانزدهم]

از جمله‌ی روایات این باب، مؤثقه‌ی غیاث بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام است که در آن فرموده است: «اشکال ندارد که خون با آب دهان شسته شود»^(۲) و مرسله‌ی کلینی که گفته است: «نقل شده که چیزی با آب دهان شسته نمی‌شود بجز خون»^(۳).

توضیح استدلال این است که مراد از شستن در اینجا، ازاله‌ی نجاست است. این ازاله‌ی نجاست سبب می‌شود که ملاقات کننده‌ی بدن نجس نشود، نه اینکه مراد آن تطهیر بدن باشد که شرط نماز است؛ زیرا این نوع تطهیر بدن جز با آب شدنی نیست و بارها ذکر کردیم که آن نوع نجسی که نجس نمی‌کند در روایات با اوصافی چون طاهر و ذکی، آمده، مثل قول امام علیه السلام: «هر خشکی، تمیز است!»^(۴)؛

(۱) معالم الدین (بخش فقه) ۲: ۷۶۷-۷۶۸. تفصیل این بحث در بخش اول (ص ۹۷) گذشت.

(۲) وسائل الشیعة ۱: ۲۰۵، أبواب الماء المضاف، باب ۴، حدیث ۲.

(۳) الکافی ۳: ۶۰.

(۴) وسائل الشیعة ۱: ۳۵۱، أبواب أحكام الخلو، باب ۳۱، حدیث ۵.

پس حمل شستن بر این معنی و مراد، بعید نیست. عمل به این روایات، به ابن جنید نسبت داده شده و این قول از وی نقل شده است: «در کتاب مختصر خودش [گفته]: اشکالی ندارد که عین خون با آب دهان از لباس زدوده شود».^(۱) فیض کاشانی در تأیید سخن سید مرتضی علیه السلام گفته است: «إسکافی از الهی خون با آب دهان را جایز دانسته است. دو مؤثقه به نفع وی وجود دارد؛ و ممکن است آن دو را بر غیر لباس و بدن از اشیاء صیقلی، حمل کرد».^(۲)

بله آیت الله خوئی علیه السلام به تبع محقق حلی، سند این روایت را به خاطر وجود غیاث بن ابراهیم، تضعیف کرده است؛ محقق در کتاب معتبرش گفته: «زیرا غیاث بتری مذهب و ضعیف الروایه است؛ بر روایاتی که منحصرًا به او برگردد، نباید عمل کرد»؛^(۳) ولی این سخن مردود است چون نجاشی غیاث را توثیق کرده است. بتری مذهب بودن ایشان هم ضرری به وثاقت اش نمی‌زند؛ پس این روایت مؤثقه است، همین.

یک معنای دیگری برای این روایت به ذهن می‌رسد که قبلاً کسی ذکر نکرده است و آن اینکه از آب دهان، آبی اراده شود که مکلف به دهان خود گرفته تا با آن چیزی را تطهیر کند؛ زیرا مخلوط شدن بعضی از لعاب دهان با این آب، بدان آسیبی نمی‌زند؛ بدین معنی که آن را از عنوان آب مطلق خارج نمی‌کند. قرینه‌ی این ادعا، صحیح‌ه‌ی علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیه السلام است که گفته است: «از

(۱) مصابیح الظلام ۵: ۱۵۵.

(۲) مفاتیح الشرائع ۱: ۸۶، مفتاح ۸۷.

(۳) الحدائق الناضرة ۱: ۴۰۶.

وی در مورد کسی پرسیدم که می‌تواند آب را از دهانش ریخته و با آن چیزی را که در لباس است، بشوید؟ فرمود: اشکالی ندارد.^(۱) معنای لغوی کلمه‌ی «بصق» که «انداختن چیزی موجود در دهان»^(۲) است، بر این مقصود کمک می‌کند؛ چون این معنا مطلق است و شامل چیزی که در دهان گذاشته شود [مثل آب]، هم می‌شود. جوهری گفته است: «تُف [تفل]، شبیه بزاق است». از نظر اهل لغت «تُف با دهان صدق نمی‌کند؛ مگر اینکه چیزی از بزاق دهان هم با آن باشد».^(۳) پس «بصق» آبی را که با کمی از لعاب دهان مخلوط شده باشد، شامل می‌شود. روایت زید شحّام از امام صادق علیه السلام شاهد استعمال «بزاق» در همین معنی است: «در مورد صائمی که مضمضه می‌کند [پرسیدم]: فرمود: تا سه بار تُف نکرده، نباید آب دهانش را ببلعد».^(۴)

بدین توضیح که تُف اولی بدون شک آب مضمضه است و چه بسا دومی هم چنین باشد و برای همین امام علیه السلام همه‌ی این‌ها را بزاق نامیده است.

بنابراین، معنایی که ما آن را برای رعایت حال مشهوری که در فهم معنای مؤثقه‌ی غیاث حیران مانده است، ذکرش کردیم؛ روایت مذکور از این استدلال بیگانه است. ولی با آنهم این سؤال باقی می‌ماند که

(۱) وسائل الشیعة ۳: ۵۰۰، أبواب النجاسات، باب ۵۹، حدیث ۱.

(۲) المعجم الوسیط ۱: ۶۰.

(۳) لسان العرب ۱۱: ۷۷.

(۴) وسائل الشیعة ۱۰: ۹۱، أبواب ما یمسک عنه الصائم، باب ۳۱، حدیث ۱.

چرا این نوع شستن [شستن با آب دهان] مختص خون است؟ بحث در مورد این روایت در چند مورد و بصورت مفصل، گذشت.

[هفدهم]

از جمله روایات این باب، روایت قُرب الإسناد از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلام است که گفت: «و از ایشان در مورد رختخوابی پرسیدم که با منی آلوده شده است؛ با آن چه باید کرد؟ فرمود: بشوی؛ اگر نشستی تا زمانی که خشک نشده، روی آن نخواب! و اگر با بدن مرطوب روی آن خوابیدی، آن قسمتی را که به بدنت خورده،^(۱) بشوی؛ و اگر روی آن پارچه انداختی [و خوابیدی]، اشکالی ندارد.»^(۲)

۱۹۸

بدین توضیح که آنچه در ذیل روایت آمده و از فرضی که شخص بین خودش و بین رختخواب مُتَنَجِّس به عین نجاست، پارچه انداخته باشد، نفی اشکال کرده است. پس ما به اطلاق کلام امام علیه السلام از لحاظ وجود رطوبت و تری، تمسک می‌کنیم؛ چون خود امام علیه السلام هم در مسئله خوابیدن بدون فاصله و پارچه بر رختخواب، بین وجود رطوبت و عدم وجود آن، تفصیل قائل شده است؛ بنابراین، امام علیه السلام اطلاق را در نظر داشته است.

(۱) قاعدتا باید این طوری باشد: «آن قسمت از بدنت را که به رختخواب خورده، بشوی» چون شستن رختخواب نه لازم است و نه سودی دارد و بدن مُتَنَجِّس را هم پاک نمی‌کند! ولی عبارت متن چنین نمی‌گوید: «و این لم تفعل فلا تنام علیه حتی یبیس، فإن نمت علیه وأنت رطب الجسد فاغسل ما أصاب جسدك، فإن جعلت بینك و بینه ثوباً فلا بأس». ص ۱۰۹ (مترجم).

(۲) وسائل الشیعة ۳: ۴۴۳، أبواب النجاسات، باب ۲۶، حدیث ۹.

[هیجدهم]

از جمله‌ی این روایات، روایت سلمان اسکاف است که گفته: «از امام صادق علیه السلام در مورد موی خوک پرسیدم که با آن دمپایی دوخته می‌شود؟ فرمود: اشکال ندارد، ولی هرگاه خواست نماز بخواند، باید دستش را بشوید».^(۱)

با این توضیح که امام علیه السلام به ایشان امر کرده که تنها دستش را بشوید؛ چون از طریق ملاقات با موی خوک نجس شده و به شستن آنچه دست با آن برخورد داشته، امر نکرده است؛ چه رسد به ملاقات کننده‌ی ملاقات کننده [دست]؛ در حالیکه مطمئنا چنین ملاقاتی صورت گرفته مثل خارش صورت و بدن، تنظیم لباس، آشامیدن آب از کوزه و امثال این‌ها. اگر فتوا دهنده این نکته را اطلاع رسانی نکند، تغییر و فریب مکلف لازم می‌آید و رطوبت قابل سرایت غالباً در بدن وجود دارد مثل عرق کردن به خاطر کار طولانی، بلکه رطوبت در خود سؤال هم مفروض گرفته شده است؛ چون اگر رطوبتی وجود نمی‌داشت دست از طریق ملاقات با موی خوک، نجس نمی‌شد. مباحث مرتبط با این روایت و دلیل اعتبار آن در بخش اول (ص ۲۲۷) گذشت.

(۱) وسائل الشیعة ۳: ۴۱۸، ابواب النجاسات، باب ۱۳، حدیث ۳. خرز همان دوختن دمپایی است، چنانکه در صحاح آمده، در روایت برد اسکاف نقل شده است: «من مرد خرز هستم، کار ما جز با موی خوک که با آن می‌دوزیم، پیش نمی‌رود». (وسائل الشیعة ۲۴: ۲۳۷، ابواب ایطعمة، باب

این حدیث شاهد بر همان چیزی است که در صفحه‌ی ۹۸ گفتیم، از اینکه مُتَشَرَعان برای شستن مُتَنجَس عجله نمی‌کنند و با وجود رطوبت، اعمال‌شان را غالباً با مُتَنجَس انجام می‌دهند. فائده: در بحث مقدماتی روایات زیادی توضیح داده شد و دلایل متعددی برای استدلال بر نجس نکردن متنجس، گذشت؛ که فعلاً فرصت تکرار همه‌ی آن‌ها را نداریم.

جمع بین ادله

۲۰۰

با قطع نظر از صورت‌های استدلالی که برای هر کدام از دو قول، تبیین کردیم، عمده‌ترین دلیل در این باب، روایات است. ما شمار بسیار زیادی از این روایات را، چه آن‌های را که دیگران آورده و چه اون‌هایی که کسی ذکر نکرده است، گرد آوردیم؛ و چگونگی استدلال به روایات ارائه شده را، مورد نقد قرار داده و [گفتیم] که روایات دالّ بر خلاف رأی مشهور بسیار پر تعداد است. آشکار شد که اشکالات ادله‌ی مشهور کمتر از اشکالات وارده بر نظریه‌ی مخالف، نیست؛ بلکه بعضی از آنچه بدان به نفع مشهور استدلال شده است، بر عکس مطلوب دلالت دارند؛ و مشهور مُتَعَرِّض بسیاری از ادله‌ی نجس نکردن متنجس، نشده است، با اینکه دلالت این ادله در دلالت بر مطلوب واضح است؛ مانند نجاست بدن حیوان بعد از ازاله‌ی عین نجاست و طهارت ملاقات کننده‌ی آب استنجا و غیر این دو. اگر از ادعای خویش کوتاه آمده و حجّیت دلایل مشهور را تام و

تمام قلمداد کنیم، این دلایل بر آنچه مشهور ادعا کرده مبنی بر اینکه مُتَنَجِّس حتی با چندین واسطه نجس می‌کند، دلالت ندارد. نهایت دلالت این ادله آن است که مُتَنَجِّس اولِ مباشر با عین نجاست، نجس می‌کند؛ بدون متنجس‌های دیگر با واسطه. آیت‌الله خوئی رحمته‌الله علیه به همین نتیجه اعتراف دارد، آنجا که گفته است: «پس درست همانی است که آوردیم مبنی بر اینکه مُتَنَجِّس بدون واسطه، قطعاً نجس می‌کند؛ چه در جوامد باشد یا در مایعات؛ اما مُتَنَجِّس با واسطه، در مایعات نجس می‌کند ولی در جوامد برای تان روشن شد که دلیلی بر نجس‌کننده بودن آن نداریم؛ گرچه مشهور قایل به آن است که جوامد نیز همانند مُتَنَجِّس بدون واسطه، نجس‌کننده است؛ ولی فتوا دادن به نجس‌کننده بودن آن مشکل و مخالفت با مشهور هم مشکل‌تر است؛ و با این حال، حکم به منجس بودن این نوع مُتَنَجِّس [با واسطه] مبنی بر احتیاط است»^(۱).

می‌گوییم: اگر تفصیل قائل شدن میان متنجس بلاواسطه [که نجس می‌کند] با مُتَنَجِّس باواسطه که نجس نمی‌کند، به عنوان راهی برای جمع بین دو گروه از روایات مطرح باشد، این وجه الجمع، صلاحیت چنین کاری را ندارد؛ زیرا این وجه الجمع آن روایات را از گروه دوم را که بر نجس نکردن مُتَنَجِّس به صورت مطلق، حتی مُتَنَجِّس بلاواسطه، دلالت دارد، از حجیت و اعتبار ساقط می‌کند. مانعی هم در برابر قول مشهور ایجاد نمی‌کند؛ زیرا مشهور معتقد است که روایات

(۱) موسوعة السيد الخوئی ۳: ۲۳۲.

دالّ بر نجس نکردن مُتَنَجِّس، صلاحیت معارضه را ندارد. محقق نراقی رحمته الله گفته است: «اخباری که مخالف بدان استدلال کرده است، اگر دلالتش تمام نباشد -چنانکه در اکثرشان چنین است، سودی ندارد؛ و اگر دلالتش تمام باشد، صلاحیت این را که بدان استناد شود، ندارد؛ زیرا مخالف عمل اصحاب و راویان همین روایات است؛ این دسته از نگاه آن‌ها متروک بوده است و این خود قوی‌ترین علت خروج این روایات از حجّیت، به شمار می‌رود».^(۱)

صحیح آن است که تعارض میان این دو طایفه از اخبار، محقق است و در این صورت باید به مُرَجّحات دلّالی روی آورد مثل اینکه یکی با اطلاق بر یک معنا دلالت کند و دیگر با صراحت، در نتیجه اولی توسط دومی تقیید می‌خورد.

گاهی بعضی از خصوصیات در بعضی از این روایات مورد ملاحظه قرار گرفته‌اند؛ مثل اینکه تنها ظروف مُتَنَجِّس، چیزهایی را که در آن گذاشته شود نجس می‌کند؛ یا تنها همین ظروف با مُتَنَجِّسی که در آن گذاشته شود، نجس می‌شود و غیر ظروف، با مُتَنَجِّس، نجس نمی‌شود. این چیزی است که بخش اعظم ادله‌ی مدعیان یعنی همان روایات شستن ظروف و نهی از گذاشتن مُتَنَجِّس در ظروف، بر آن دلالت می‌کند. پس با همین تفصیل بین این دو گروه جمع می‌شود و نتیجه آن نجس نکردن مُتَنَجِّس است؛ مگر اینکه مُتَنَجِّس ظرف باشد یا چیزی [مثل آب و...] که در ظرف قرار داده می‌شود. یا بین

این دو دسته روایات، اینگونه جمع شود که روایات ناظر به وجوب شستن به خاطر ملاقات مُتَنَجِّس، بر استحباب و رعایت تمیزی حمل شود حتی در خصوص مواردی که ذکر شد [ظروف و...]. این جمع در اینجا متعارف است.

ولی شهید صدر رحمته الله این وجه الجمع را رد کرده و گفته است: «گاه از طریق حمل روایات ظاهر در نجس کردن، بر تمیزی و کراهت [بین دو دسته] جمع می‌شود؛ ولی این جمع با بعضی از آن روایات، سازگاری ندارد؛ مثل مُعتبره‌ی عمار که صراحتاً می‌گوید نماز خواندن در مکان مُتَنَجِّس، با رطوبت و تری جایز نیست؛ زیرا حمل عدم جواز بر صرف تمیزی، یک امر عرفی به شمار نمی‌رود»^(۱).

می‌گوییم: ما روایت عمار را بررسی و نقد کردیم (صفحه ۸۹ و پس از آن) و گفتیم این روایت با موضوع بحث ما بیگانه است؛ زیرا روایت مذکور از نماز در جای کثیف [قدر] منع می‌کند، چنین جایی از سوی شهید صدر، به مُتَنَجِّس تعریف و توصیف شده است. کثیف [قدر] عبارت است از آلوده به عین نجاست؛ لذا، آنگونه که شهید صدر ملتزم شده است، مُتَنَجِّس خالی از عین نجاست را شامل نمی‌شود. دوباره [روایت را] ملاحظه کنید؛ و اگر چنین وصفی را بر مُتَنَجِّس اطلاق کرده، از باب وجوب تطهیر آن است و چنین اطلاقی مستلزم مترتب شدن دیگر آثار آن از قبیل اینکه ملاقات کننده‌اش را هم نجس کند، نیست.

(۱) بحث فی شرح العروة الوثقی ۴: ۲۵۹.

ممکن است با ضمیمه کردن بعضی از این وجوه با بعض دیگر، میان دو گروه جمع کرد؛ مثل اینکه گفته شود مُتَنَجِّس اول و مباشر نجس می‌کند؛ اگر ملاقات به شکل ظرفیت باشد مانند ظرف متنجّسی که چیزی [از قبیل سرکه و...] در آن گذاشته شود یا یک چیز مُتَنَجِّس در ظرف آب [پاک] گذاشته شود. در غیر این موارد مانند لباس مرطوبی که با چیز مُتَنَجِّس ملاقات داشته باشد یا پای نمناکی که با آن روی زمین قدم بزنند، تطهیر ملاقات کننده‌ی مُتَنَجِّس اول، بر استحباب و تمیزی حمل می‌شود. به این شیوه، طرفداران نظریه‌ی نجس نکردن متنجّس، از یکی از مهم‌ترین دو تا دلیل نجس کردن، رهایی می‌یابند؛ آن دو دلیل دو گروه اول و دومی است که قبلاً (صفحات ۴۰-۴۴) گذشت. دست مشهور از داشتن دلیلی که توانایی معارضه داشته باشد، خالی می‌شود.

اگر از پذیرش همه‌ی این توجیهاات و وجوه خودداری کنید، تعارض استقرار یافته و ثابت می‌شود. شهید صدر رحمته‌الله گفته است: «ظاهراً تعارض محکم و مستقر است، وقتی معلوم شد که موضع‌گیری علمای عامه در مجموع مطابق مفاد گروه دالّ بر نجس نکردن مُتَنَجِّس اول است، این امر مرجّحی برای آن دسته روایات که دلالت بر نجس کردن دارد، محسوب می‌شود؛ و اگر مرجّحی در کار نباشد، دو گروه تعارض او تساقط می‌کند و باید به اصول عملیه رجوع می‌شود».

می‌گوییم: در چنین زمانی، به عموماتی که در بالا ذکر شد یا به اصول عملیه مراجعه می‌کنیم و در این مورد خاص قاعده‌ی طهارت و

استصحاب طهارت در ملاقات کننده‌ی متنجّس، جاری می‌شود. الآن تلاش می‌کنیم به یاری خدا بعضی از این اندیشه‌ها را به‌عنوان مقدمه‌ی رسیدن به نظریه‌ی مختار، توضیح دهیم.

ادعای نجس کردن مُتَنَجِّس حتی با تعدد واسطه‌ها

این قول به مشهور نسبت داده شده است و از آنچه گذشت دانستید که هیچ دلیل بر اثبات آن وجود ندارد؛ و روایاتی که مشهور با آن بر نجس کردن مُتَنَجِّس استدلال کرده، بر چیزی بیش از مُتَنَجِّس اول، دلالت ندارد. اصلی‌ترین دلیل‌شان بر نجس کردن متنجّس؛ حتی با واسطه، مؤثقه‌ی عمّار سباباطی است که گفته است: «از امام صادق ۷ در مورد بوریایی که نی‌هایش با آب کثیف، تر شده است، پرسیدم که آیا نماز بر آن جایز است؟ فرمود: وقتی خشک شد، نماز بر آن اشکال ندارد»^(۱) و مثل همین، صحیح‌ه‌ی علی‌بن‌جعفر است.

با این توضیح «که امام علیه‌السلام از نماز بر بوریایی که نی آن با آب کثیف خیس شده باشد، نهی کرده و جواز نماز خواندن را مشروط به خشک شدن دانسته است. پس عرفا چنین فهمیده می‌شود که رطوبت کثافت، لباس نمازگزار یا بدنش را نجس می‌کند و در نتیجه نماز خواندن بر آن جز بعد از خشک شدن، جایز نیست؛ بنابراین، آنچه از روایت مذکور استفاده می‌شود این است که رطوبت موجود در نی، لباس و بدن نمازگزار را نجس می‌کند و از آنجا که فرقی بین موارد

(۱) وسائل الشیعة ۳: ۴۵۴، ابواب النجاسات، باب ۳۰، حدیث ۲ و ۵.

مختلف وجود ندارد، مثل همین رطوبت و تری اگر به آب قلیل برسد، آن را هم نجس می‌کند و عنوان آب کثیف بر آن صادق خواهد بود. این آب، به دلیل همین روایت، لباس را نجس می‌کند؛ و از آنجاکه میان لباس و چیزهای دیگر فرقی وجود ندارد، آب قلیل و... را هم نجس می‌کند.

پس این روایت دلالت دارد که آب مُتَنَجِّس حتی با هزار واسطه، چیزی را که با آن ملاقات داشته باشد، نجس می‌کند.^(۱) می‌گوییم: ما در گذاشته از این استدلال به چند وجه پاسخ دادیم که فشرده‌ی آن چنین است:

۱. عنوان قدر و کثیف از نگاه عرفی جز بر مُتَنَجِّس اول، صدق نمی‌کند؛ کاربرد آن در روایات شاهی بر این مدعا است.
 ۲. این روایات به آب اختصاص دارد، از این رو، به دیگر مُتَنَجِّس‌ها؛ حتی مُتَنَجِّس‌های جامد تعمیم نمی‌یابد. این نکته محل بحث و نظر است.

۳. می‌توان گفت که این روایات بیشتر بر عکس مطلوب مشهور دلالت می‌کند؛ زیرا امام علیه السلام فرموده است، استعمال بوریای مُتَنَجِّس با آب کثیف، بعد از اینکه این آب آن خشک شد، اشکال ندارد. این جواز مطلق است حتی اگر رطوبت جدید قابل سرایت مثل عرق نمازگزار، پدید آید. این عرق با بوریای مُتَنَجِّس، نجس نمی‌شود.

۴. استدلال به روایت نی از طریق مفهوم آن صورت گرفته است که

(۱) مبانی منهج الصالحین ۳: ۲۹۳.

گاه وجود چنین مفهوم مورد انکار قرار می‌گیرد، یا اینکه دلالت این مفهوم بر نجاست ملاقات‌کننده [متنجس] نا مشخص است؛ چون احتمال دارد این نهی برای منع از همراه داشتن نجس، در نماز باشد. نجس همان رطوبت کثیف است که می‌تواند به راحتی با بدن و لباس نمازگزار، برخورد داشته باشد.

۵. اگر از آنچه گفتیم کوتاه بیاییم، این روایت با آنچه بر نجس نکردن چیز کثیف، دلالت دارد، معارض است؛ مثل مُعتبره‌ی محمد بن میسر که گفت: «از امام صادق علیه السلام در باره مرد جنبی پرسیدم که در راه خودش به آب قلیل می‌رسد و می‌خواهد با آن غسل کند؛ اما ظرفی ندارد تا با آن آب بردارد و هردو دستش هم کثیف است؟ فرمود: دستانش را در آب می‌گذارد و سپس وضو گرفته و بعد از آن غسل می‌کند، این از جمله‌ی احکامی است که خدای متعال فرموده: "و در دین بر شما سختی قرار نداده است" ^(۱)». ^(۲) بنا بر اینکه مقصود از آب قلیل همان معنی مصطلح شرعی باشد و ما کثافت موجود در دست را بر اصابه صرف و خالی از باقی ماندن عین نجاست در دستان مکلف که مُتَنَجِّس اول است، حمل کنیم؛ زیرا همه می‌پذیرند که آب قلیل با ملاقات عین نجاست، نجس می‌شود. امام علیه السلام فروردن دستان در آب و وضو و غسل با آن را صحیح دانسته است. طرح و نقد و بررسی تفصیلی این روایت، در مطلب مقدماتی دوم، گذشت.

(۱) حج: ۷۸.

(۲) وسائل الشیعة ۱: ۱۵۲، أبواب الماء المطلق، باب ۸، حدیث ۵ و در منبع اصلی چنین آمده: «دستش را در ظرف فروبرده و سپس وضو می‌گیرد».

این در حالی است که می‌توان بر ادعای نجس کردن مُتَنَجِّس حتی با واسطه، با بیش از یک وجه و دلیل استدلال کرد:

۱. اجماع: محقق همدانی رحمته الله علیه در این مورد گفته است: «آنچه که می‌توان با آن بر قول مشهور استدلال کرد، چیزی غیر از اجماع نیست؛ بلکه، حتی اگر دلالت اخبار را بر این مدعا -نجس کردن متنجس- بپذیریم، این اخبار، آنگونه که برخی از افرادی که برای اثبات احکام شرعی بر اجماع اعتماد ندارند خیال کرده‌اند، ما را از اجماع بی‌نیاز نمی‌کند؛ زیرا نهایت چیزی که اخبار بر آن دلالت دارد، سرایت نجاست از یک یا دو واسطه است و اما سرایت نجاست با چندین واسطه، چنین دلالتی در اخبار وجود ندارد. این ادعا نیز که ما قطع به ملاک و مناط حکم داریم، گزافه‌گویی است؛ چون ممکن است قَلت واسطه‌ها در خود حکم هم نقش داشته باشد؛ چنانکه در کثافت‌های حسی چنین است. پس فراروی از هر مرتبه بلکه از هر نجاستی به نجاست دیگر، نیاز به دلیل دارد و این دلیل منحصر در اجماع است»^(۱).

می‌گوییم: دلیل اجماع را در ضمن ادله‌ی قول مشهور بر اصل و قاعده‌ی نجس کردن متنجس، به چندین وجه نقد کردیم.

۲. کبرایی که در کلمات و عبارات بزرگان رحمته الله علیه آمده و محقق همدانی رحمته الله علیه آن را اینگونه تلخیص کرده است: «هر چیزی که شرعا به نجاستش حکم شده باشد، در نجس شدن چیزی که با رطوبت

قابل سرایت با آن ملاقات کند، اثرگذار است. در نتیجه ملاقات کننده‌اش را نجس می‌کند و آن هم ملاقات کننده‌اش را نجس می‌کند و همین طوری تا هر کجا که برسد»^(۱).

می‌گوییم: این وجه را به عرف نسبت داده‌اند. شیخ بلاغی رحمته الله در این مورد گفته است: «قابل انکار نیست که بنای عرف بر این قرار دارد که چیز کثیف غیرش را کثیف می‌کند؛ حتی اگر خودش با چندین واسطه کثیف شده باشد؛ مشروط به اینکه کثافت آن در نگاه عرفی از بین نرفته باشد؛ طوری که از نگاه عرف دیگر کثیف به شمار نرود. بر خلاف مُتَنجِّس اول که فرض بر نجس کننده بودن آن است و نجاست هم از نگاه شرعی جز با چیزهای مشخص رفع نمی‌شود؛ و [حکم نجس کردن ثابت است] تا زمانی که ملاقات کننده به مقدار خاصی نرسد که دیگر نجاست در آن موثر واقع نشود؛ مثل آب‌هایی که در قیاس به مقدار کثافت زیاد است و شرع اندازه‌ی این کثرت را به مقدار کثرت مشخص کرده است»^(۲).

می‌گوییم: آیت‌الله حکیم رحمته الله این وجه را اینگونه توضیح داده است: «ممکن است این وجه را از آنچه بر سرایت نجاست نجس‌العین به ملاقات کننده‌های آن دلالت دارد، استفاده و استنباط کرد؛ زیرا آنچه در ذهن عرف ارتکاز و ثبات یافته این است که سرایت و انتقال در نگاه عرفی از احکام مطلق نجاست است نه نجاست ذاتی و خاص؛ و

(۱) مصباح الفقیه ۸: ۷.

(۲) موسوعة الشیخ البلاغی ۷: ۱۱۱، عقد تنجیس المتنجس: ۷.

همانگونه که برای سرایت هر کدام از نجاسات به صورت خاص، به دلیل مستقل نیاز نداریم، بلکه از باب الغای خصوصیت آن مورد در نگاه عرف، به دلیل دالّ بر سرایت بعضی از نجاسات، اکتفا می‌شود؛ در اینجا نیز چنین خواهد بود»^(۱).

می‌گوییم: گویا ایشان رَضِيَ اللهُ عَنْهُمُ کُبرای "هر نجسی، نجس می‌کند" را مُسَلِّم انگاشته است، به دلیل این گفته‌اش: «سرایت نجاست نجاسات عینی به ملاقات‌کننده‌های آن»؛ سپس صغرای "متنجس - حتی با واسطه - در آثار خود از جمله نجس کردن ملاقات‌کننده‌اش، مثل نجس است" را مُسَلِّم گرفته است، به دلیل این گفته‌اش: «سرایت و انتقال در نگاه عرفی از احکام مطلق نجاست است نه نجاست ذاتی». پس کبری به صورت خودکار بر هر متنجسی تطبیق می‌شود؛ گرچه واسطه‌های آن متعدد باشد؛ زیرا در تمام این موارد موضوع کبری، تحقق یافته است. و شما می‌دانید که این استدلال از وجوه مختلف ضعف دارد:

(الف) خود ایشان رَضِيَ اللهُ عَنْهُمُ مقدمه‌ی اول را نقض کرده و به طهارت آب استنجاء و بدن حیوانی که با نجس‌العین ملاقات داشته است، نظر داده است. بسیار عجیب است که اینان نجس نشدن ملاقات‌کننده‌ی عین نجاست را پذیرفته‌اند اما نجس نشدن ملاقات‌کننده‌ی مُتَنجَس را حتی اگر با واسطه باشد، قبول نکرده‌اند! ما در این باب به تفصیل سخن گفتیم.

(ب) گفتیم که در روایات دلیلی بر نجس کردن غیر مُتَنجَس اول،

(۱) مستمسک العروة الوثقی ۱: ۴۷۹.

یافت نمی‌شود؛ بنابراین، مقدمه‌ی دوم صادره به مطلوب بوده و خود این مقدمه، اول کلام است؛ زیرا فرق روشنی در سرایت و انتقال بین نجس ذاتی و مُتَنَجِّس، وجود دارد و واضح است که مُتَنَجِّس اول که خالی از عین نجاست باشد، به لحاظ مُتَّصِف شدن به نجاست و [صرفاً] وجوب تطهیرش، مثل خود نجس است؛ نه از تمام جهات؛ از جمله نجس کردن ملاقات کننده‌اش.

(ج) حکم به اینکه سرایت از آثار مطلق نجس است و نه نجس ذاتی تنها، جزو وظایف شرع بوده و عرف هیچ نقشی در آن ندارد؛ و اگر [صحت] مقایسه‌ی دیدگاه شرعی و دیدگاه عرفی در مورد کثیف و نجس کردن را مسلّم بیان‌گاریم، عرف فقط چیزی را نجس می‌داند که آلوده به خود نجاست باشد، اما نجس پنداشتن ملاقات کننده حتی با چندین واسطه، چیز شناخته‌شده‌ای در پیشگاه عرف نیست. پس عرف بر عکس نظر مشهور، شهادت می‌دهد.

شهید صدر رحمته‌الله بعد از این نتیجه‌گیری که: «براستی که هیچ یک از روایاتی که با آن نجس کردن مُتَنَجِّس اول، به اثبات رسیده است، شامل مُتَنَجِّس دوم نمی‌شود»، این وجه را این طوری تبیین کرده است: «گاه این توهم پیش می‌آید که با مسئله نجس کردن مُتَنَجِّس -استنباط‌شده از روایات مذکور- همچون مسئله‌ی حجّیت خبر رفتار شود. پس همان طوری که این مسئله از طریق شامل شدن خبر واصل به ما، یک فرد و مصداق جدیدی از موضوع خود را به اثبات می‌رساند- که همان خبر منقول به باشد و در نتیجه حجّیت و... هم شامل این

فرد جدید می‌شود؛ مسئله‌ی نجس کردن مُتَنجَس هم با تطبیق بر ملاقات‌کننده‌ی مُتَنجَس اول، یک فرد جدید از موضوع خودش را اثبات می‌کند که در همین ملاقات‌کننده‌ی [دوم و...] نمود یافته است؛ در نتیجه خود این مسئله شامل این فرد جدید می‌شود و... . این توهم آشکارا باطل است؛ زیرا این اشکال در مرحله‌ی ثبوت مطرح نیست تا از امکان تصویر آن به شکل قضیه‌ی حقیقیه که دارای تطبیق‌های طولی است، سخن گفته شود، بلکه اشکال اثباتی است به این معنی که از روایات پیشین استفاده نمی‌شود که همه‌ی متنجس‌ها و طبیعی متنجس، نجس‌کننده است؛ بلکه قدر متیقن این روایات همان متنجسی است که با عین نجاست نجس شده باشد؛ و این معنی و برداشت، از ملاقی مُتَنجَس مذکور -همان مُتَنجَس دوم که از طریق ملاقات با متنجس اول نجس شده است- یک مُتَنجَس می‌سازد، نه مُتَنجَس به عین نجاست تا در چارچوب قدر متیقن، جای بگیرد.^(۱) می‌گوییم: این همان ردّ «ب» است که ما از آیت‌الله حکیم رحمته‌الله علیه نقل کردیم.

می‌توانیم یک قدم به جلو گذاشته و چندین نکته را در ردّ قول مشهور ذکر کنیم که نظریه‌ی نجس کردن مُتَنجَس حتی اگر با واسطه باشد را، بعید می‌داند:

یکم) عمل نکردن علما به مقتضای این نظریه؛ زیرا سیره‌ی مُتشرعه بر عدم پرهیز از مُتَنجَس شکل گرفته است و آنان تطهیر مُتَنجَس را

(۱) بحوث فی شرح العروة الوثقی ۴: ۲۴۳-۲۴۴.

به تاخیر می‌اندازند؛ خصوصا اگر مُتَنَجِّس با واسطه باشد. بلکه، چه بسا حتی در مُتَنَجِّس اول هم چنین می‌کنند و در استفاده از دست مُتَنَجِّس در کارهای‌شان، پس از ازاله‌ی عین نجاست از آن، درنگ نمی‌ورزند و شستن دست را تا وقت نماز به تاخیر می‌اندازند. با اینکه دست در معرض ملاقات با رطوبت قابل سرایت قرار دارد؛ چون عرق می‌کند یا رطوبت چیزهای دیگر بدان می‌رسد و امثال این‌ها. روایت پیشین سلمان اسکاف (ص ۱۶۸)، شاهد این ادعاست؛ و قبلا گذشت (ص ۹۹) که محقق اردبیلی رحمته‌الله گفته است: «بسیار اتفاق می‌افتد که ما یک عضو مان را تا زمان نیاز [مثل نماز و...]، نجس رها می‌کنیم». ^(۱) و ما این سیره را به مثابه‌ی یک دلیل بر نجس نکردن متنجس، تبیین کردیم.

دوم) نظریه‌ی نجس کردن حتی با چندین واسطه، مستلزم عُسر و حرج است؛ زیرا مفاد این سخن، نجاست تمام چیزهایی است که در اطراف ما قرار دارند، چون با مرور زمان نجاست سرایت می‌کند؛ [نه فقط حرج لازم می‌آید] بلکه، «انجام تکلیف شرعی دوری از نجس، محال می‌شود؛ تالی عقلا و نقلا باطل است، پس مقدّم نیز همانند تالی باطل خواهد بود». ^(۲) «لذا می‌بینید که اکثر افرادی که متوجه شماری از این مقدمات هستند، صریحا اظهار می‌دارند که اگر بنا بر چشم‌پوشی و مسامحه نباشد، بیرون آمدن از عهده‌ی تکلیف به دوری

(۱) مجمع الفائدة والبرهان ۱: ۲۹۸.

(۲) الموسوعة الفقهية للشيخ محمد حسين آل كاشف الغطاء ۴: ۳۱.

از نجاسات، محال است. کسی که مشغول تربیت کودک غیر ممیز باشد، یا در یک رویداد مبتلا به نجاستی شده و از تطهیر آن غفلت کرده باشد و بعد از مخالطه و معامله با مردم متوجه نجاست شده باشد، بدون نیاز به مقدمات طویل و عریض، به این استحاله اذعان می‌کند»^(۱).

می‌گویم: این چیز انکارناپذیری است؛ خصوصا در جوامع دارای افرادی که از ارتباط مستقیم با نجاساتِ ابایی ندارند یا کافران نجس در آن زندگی می‌کنند و این نوع جوامع بسیار زیاد است. بله بر اساس نظریه‌ی نجس نکردن مُتَنجَس دوم، این حرج و سختی قابل رفع است. ممکن است که همین وجه دلیل تفکیک قول به نجس کردن مُتَنجَس و قائل شدن به تفصیل باشد. توضیح این نکته در ضمن وجه پنجم از ادله‌ی نظریه‌ی عدم نجس کردن (ص ۱۰۵) گذشت.

سوم) محال شدن تطهیر اشیا با آب قلیل؛ زیرا این آب در زمان ریختن، با مُتَنجَس ملاقات کرده و نجس می‌شود؛ حتی اگر بنا بر نظریه‌ی نجس کردن متنجس، عین نجاست از آن زائل شده باشد. پس چطور می‌شود با آب نجس تطهیر کرد؟ با اینکه صحت این کار [تطهیر با آب قلیل] اجماعی بوده و در روایات هم بدان عمل شده است.

وجوهی را که به منظور رهایی از این دشواره ذکر کرده‌اند، ناتمام است؛ مثل نجس نشدن آب وقتی وارد بر نجاست باشد، چنانکه از سید مرتضی و ابن ادریس و غیر آن دو، نقل شده است. این نظر بر

خلاف عمومیت نجس شدن آب قلیل از طریق ملاقات با نجاست، است یا ادعای اینکه قاعده‌ی «نجس، پاک نمی‌کند» شامل آبی که در فرایند تطهیر نجس شده باشد، نمی‌شود. این ادعا را محقق خوانساری در شرح دروس خودش مطرح کرده و بزرگان بعدی، از ایشان پیروی کرده‌اند. چون از یک طرف هیچ دلیلی بر این مُدعا، غیر از خلاصی از این مشکل [محال شدن طهارت] وجود ندارد؛ و از طرف دیگر ملاقات از نگاه مشهور علت نجاست محسوب می‌شود و معلول از علت خودش جدا ناپذیر است. مقایسه کردن این مورد با روش و شیوه‌ی عرفی در ازاله‌ی نجاست، فایده‌ای ندارد؛ زیرا روش شرع متفاوت از روش عرف است. اگر این ادعا درست هم باشد، مخصوص آبی است که به صورت مباشر از مُتَنجِّسی که می‌خواهیم تطهیرش کنیم، جدا شده باشد؛ و آبی را که در مُتَنجِّسی مثل ظرف جمع شده باشد، شامل نخواهد شد. در مورد این نوع آب چه خواهند گفت؟ این اشکال بر مشهور، قبلاً در وجه چهارم از ادله‌ی نظریه‌ی نجس نکردن (ص ۱۰۳)، گذشت.

بله این اشکال مخصوص آب قلیل است؛ پس ممکن است آن را با همان نکته‌ای حل کرد که ما در مطلب مقدماتی دوم، مبنی بر عدم نجاست آب قلیل از طریق ملاقات با مُتَنجِّس خالی از عین نجاست؛ حتی اگر مُتَنجِّس اول باشد، انتخاب کردیم؛ و حل این اشکال نیاز به آن ندارد که بگوییم مطلق مُتَنجِّس، نجس نمی‌کند.

و امثال این، از اموری که ذکر کردیم.

محقق همدانی رحمته الله علیه برای بعید دانستن قول مشهور، سه شبهه وارد کرده است که در خلال استدلال بر نظر فیض کاشانی رحمته الله علیه بدان‌ها اشاره کردیم. ایشان بعد از ذکر این سه شبهه، مطابق نقل یکی از شاگردانش، گفته است: «به هر حال، حقیقت آن است که این مسئله‌ای بسیار دشواری است و قطع تمام‌عیار به یکی از دو نظر - یعنی نجس کردن مُتَنَجِّس و عدم آن - امکان ندارد؛ ولی اگر قطع به نظریه‌ی حَلّی، سیدمرتضی و مُحدّث کاشانی قابل حصول نباشد، اقلاً قطع داریم که مسئله آنگونه که عموم مردم می‌پندارند و آن شدت و سخت‌گیری که در ذهن‌ها ارتکاز یافته، نیست. همین مقدار از ثمره و فایده برای این مناقشات و مباحثات کافی است که غلبه‌ی افراطیون و فقه‌گرایان را می‌شکند، چه رسد به وسواسان و مرتاضان که گمان می‌کنند این سختی و وسواس، عمق دینداری است؛ در حالیکه این چیزی جز پیروی از ابلیس‌ها و شیاطین نیست. لذا می‌بینی که وقتی دستش به رطوبتی می‌رسد که از وضعیت پاکی و نجاست آن خبر ندارد تا مدتی از دست‌شان کار نمی‌گیرد تا چندین بار با آب کثیر، تطهیرش کند! اگر از وی بپرسی: می‌گوید احتیاط در همین است.»^(۱)

فرع: ظاهر سخنان اصحاب و صریح آن از اتفاق همگان بر این نکته خیر می‌دهد که مُتَنَجِّس مایع، بالإجماع نجس‌کننده است. پس این مورد از نگاه آن‌ها خارج از محل نزاع است. محقق همدانی رحمته الله علیه گفته است: «هیچ کسی انکار نمی‌کند که مایعاتِ ملاقات‌کننده با نجس،

(۱) الموسوعة الفقهية للشيخ محمد حسين كاشف الغطاء: ۴، ۳۵.

در انتقال نجاست، همانند نجس است. بلکه ظاهراً - چنانکه حلی بدان تصریح کرده^(۱) - همگان به این نظر ملتزم اند.^(۲) آیت‌الله خویی رحمته گفته است: «مدعی نجس نکردن مُتَنَجِّس، این ادعا را در موردی مطرح می‌کند که مُتَنَجِّس خشک شده و عین نجاست از آن زائل شده باشد و پس از آن با یک چیزی مرطوب ملاقات کند؛ اما مایع مُتَنَجِّس یا مُتَنَجِّس جامد مرطوب قبل از خشک شدن، هیچ کسی از متقدمین و متاخرین قائل به نجس نکردن آن نیست؛ و شاید این جزو اموری باشد که همگان بر آن اتفاق نظر دارند؛ همانگونه که چه بسا از کلام منقول از حلی رحمته همین امر به دست بیاید».^(۳)

می‌گوییم: متنجسی که با عین نجاست مرطوب شده باشد، ملاقات کننده‌اش را با همان عین نجاستی که در مُتَنَجِّس جا گرفته است، نجس می‌کند. پس این مورد موضوعاً خارج از محل بحث و نزاع بوده و ذکرش در اینجا نادرست است.

شهید صدر رحمته گفته است: «موردی که مُتَنَجِّس به عین نجاست، آب و امثال آن از مایعات باشد از این بحث - یعنی نجس کردن متنجس - حکماً خارج می‌شود. نجس کردن این مورد در این فرض جایی برای اختلاف نداشته و شایسته نیست مورد اشکال قرار گیرد».^(۴)

(۱) السرائر ۱: ۱۷۹.

(۲) مصباح الفقیه ۸: ۱۶.

(۳) موسوعة السید الخوئی ۳: ۲۰۸.

(۴) بحوث فی شرح العروة الوثقی ۴: ۲۱۵.

می‌گوییم: برای همین، علما در متنجّسی که نجس نمی‌کند جامد بودن را شرط کرده‌اند؛ و بعضی از آنان -مثل بلاغی در نامه‌اش- اینگونه تعبیر کرده که مُتَنَجِّس باید خشک باشد؛ در حالیکه قصدش خشکی مطلق نیست؛ زیرا نجاست از چیز خشک سرایت نمی‌کند حتی اگر جزو اعیان نجاست باشد؛ به‌خاطر قول امام علیه السلام که: «هر چیز خشک تمیز است»^(۱) بلکه تنها می‌خواهند بگویند که رطوبت عین نجاست و چیزی که مُتَّصِل به عین نجاست است، در مُتَنَجِّس خشک شده باشد. صریح کلام پیشین آیت‌الله خویی رحمته الله علیه هم همین است. حتی شهید صدر رحمته الله علیه که قائل به عدم نجاست آب قلیل از طریق ملاقات با مُتَنَجِّس است، مایع بودن ملاقات‌کننده را استثنا کرده؛ زیرا مایع از طریق ملاقات با متنجّس، نجس می‌شود.

آیت الله خویی رحمته الله علیه با مُؤْتَفَه‌ی عماربن موسی، بر این عمومیت استدلال کرده است: «وی از امام صادق علیه السلام در مورد کسی پرسید که در ظرف خود موش می‌یابد؛ در حالیکه بارها از همین ظرف وضوء گرفته یا غسل کرده یا لباس شسته است؛ و این در حالی است که بدن موش نیز از هم گسیخته است. امام علیه السلام فرمود: اگر قبل از غسل کردن، وضوء گرفتن یا لباس شستن، موش را در ظرف دیده و پس از دیدن این کارها را انجام داده است، بر او واجب است که لباس و تمام چیزهایی که با این آب تماس داشته است را، بشوید؛ وضوء و نمازش را هم دوباره به‌جا آورد؛ و اگر بعد از فراغ از کارهای مذکور اوضوء،

(۱) وسائل الشیعة ۱: ۳۵۱، کتاب الطهارة، ابواب أحكام الخلوّة، باب ۳۱، حدیث ۵.

غسل و...] موش را در ظرف دیده باشد، باید چیزی را بدان آب نیالاید^(۱) و در مورد کارهای گذشته چیزی بر عهده‌ی وی نیست؛ چون نمی‌داند موش چه زمانی در ظرف افتاده است. سپس فرمود: شاید موش همان لحظه^(۲) که آن را دیده، در ظرف افتاده باشد.^(۳) با این توضیح که «این مؤثقه‌ی ما را به وجوب شستن در ملاقات‌کننده‌ی نجس، راهنمایی می‌کند؛ بدون اینکه در این امر بین افراد نجس و موارد آن فرق بگذارد؛ چون روایت به‌خاطر مشتمل بودن بر لفظ "هر: [کل]" در این بخش از فرمایش امام که "هر [کل] چیزی را که با این آب تماس داشته، باید بشوید"، عمومیت دارد».^(۴)

اشکال نظر مذکور، این است که «لام» در «الماء» لام عهد است؛ مضاف بر اینکه با اسم اشاره «آن» بر این نکته تأکید شده است. چون امام علیه السلام فرموده: «ذلک الماء: آن آب»؛ پس عموم در اینجا اضافی است، یعنی به لحاظ آنچه آن آب مفروض در سؤال، با آن ملاقات داشته است؛

(۱) صاحب الوسائل بر روی لفظ به آن [ذلک]، علامت نسخه را، نوشته است.

(۲) این فرمایش امام علیه السلام «همان لحظه» زمانی است که از آخرین استعمال آب تا متوجه شدن مکلف به وجود موش مرده در آن، امتداد دارد.

اشکال نشود که: فرض کردن سقوط موش در همان لحظه، نادرست است؛ زیرا در روایت به از هم گسیختگی موش تصریح شده است و این حالت نیاز به چندین روز دارد. پس قطع پیدا می‌کنیم به اینکه بعضی از طهارت و نماز با آب نجس، واقع شده است. چون در جواب گفته می‌شود: ممکن است هوا خیلی گرم بوده یا آب داغ بوده است در نتیجه موش در ظرف چند لحظه از هم گسیخته است؛ یا اینکه بعد از ریختن آب داغ بر آن، به شکل از هم گسیخته در آب افتاده و امثال این احتمالات.

(۳) وسائل الشیعة ۱: ۱۴۲، ابواب الماء المطلق، باب ۴، حدیث ۱.

(۴) موسوعة السيد الخویی ۲: ۲۶ و همین نکته را در مجلدات دیگر ۲: ۳۰۱، ۳: ۲۰۸، تکرار کرده است.

و آب مفروض در سؤال، یک خصوصیت دارد و آن عبارت است از همراه داشتن اجزاء نجاست - که همان موش ازهم‌گسیخته باشد - که در آب انتشار یافته است. در نتیجه، شستن چیزی که با این آب ملاقات داشته چه لباس و چه اعضای بدن، واجب است؛ زیرا اینها با عین نجاست ملاقات کرده نه با متنجس؛ و عین نجاست از چیزهایی است که به وجوب شستن‌اش، امر شده است؛ و وجوب شستن در چنین موردی، از مسائلی است که همه ما بر آن اتفاق نظر داریم؛ پس شامل محل خلاف نمی‌شود؛ و اگر از این گفته کوتاه بیایم، نهایت چیزی که از روایت به دست می‌آید، نجس کردن مُتَنَجِّس اول است؛ اگر مایع باشد.

با این بیان، استدلال شهید صدر ره به شماری از روایات، نیز رد می‌شود؛ مثل استدلال به روایت عیص بن قاسم که گفت: «از وی در مورد کسی پرسیدم که یک قطره از تشتی که در آن [آب] وضو است، بر او می‌ریزد. فرمود: اگر این قطره از [متنجس به] بول یا کثیفی [قدر] باشد، باید محل برخورد آن را بشوید»^(۱)؛ زیرا قطره‌ی بول و امثال آن بر آب تشت می‌پاشد و آب تشت را با عین نجاست آلوده می‌کند.

و معتبره‌ی عمار در مورد تر کردن نی با آب کثیف که گفت: «از امام صادق علیه السلام در مورد بوریبایی که نی آن در آب کثیف، تر شده است پرسیدم که آیا نماز بر آن جایز است؟ فرمود: هرگاه خشک شود، نماز بر آن اشکال ندارد»^(۲).

(۱) وسائل الشیعة ۱: ۲۱۵، ابواب الماء المضاف، باب ۹، حدیث ۱۴.

(۲) وسائل الشیعة ۳: ۴۵۴، ابواب نجاسات، باب ۳۰، حدیث ۵.

می‌گوییم: مراد از کثیف [قذر] چیزی است که مخلوط به عین نجاست باشد. آنچه را ایشان مبنای نظرش داده، پیش از این-آنجا که این روایات را مورد نقد قرار دادیم- گذشت. در این صورت، نجاست از عین موجود [در آب] سرایت می‌کند نه از خود آب مُتَنَجِّس؛ و صدق عنوان «قذر: کثیف، متنجس» بر مُتَنَجِّس اول خالی از عین نجاست، به‌خاطر وجوب تطهیر آن است و آثار دیگر «قذر: نجس» بر آن مترتب نشده است و در نتیجه سبب نجاست و... نمی‌شود.

آیت‌الله خوئی رحمته‌الله در باره روایت عیص گفته است: «زیرا آن -یعنی قذر، بنا بر آنچه مقابل قرار دادن آن با بول کمک‌مان می‌کند، به معنی عین نجاست از قبیل مدفوع، خون و امثال آن دو است؛ زیرا قذر -به فتح- غیر از قذر -به کسر- است؛ دومی به معنی مُتَنَجِّس و چیزی است که حامل کثافت است؛ بنابراین، در شستن هردوی این‌ها باید عین‌شان بر طرف شود».^(۱)

می‌توان با مرسله‌ی ابن‌ابی‌عمیر استدلال کرد که از بعضی از اصحاب ما -شیخ طوسی گفته: «گمان نمی‌کنم کسی غیر از حفص بن‌بختری باشد»- نقل کرده است: «به امام صادق علیه‌السلام گفته شد آردی با آب نجس سرشته می‌شود، با آن چه باید کرد؟ فرمود: به آنهایی که خوردن میته را حلال می‌دانند، فروخته شود».^(۲)

توضیح روایت این است که آرد به واسطه‌ی آب نجس، نجس

(۱) موسوعة السيد الخوئی ۲: ۳۱۵.

(۲) وسائل الشیعة ۱: ۲۴۲، أبواب الأسنار، باب ۱۱، حدیث ۱. به نقل از: التهذیب ۱: ۴۱۴: ۱۳۰۵.

الاستبصار ۱: ۲۹، حدیث ۷۶.

می‌شود؛ لذا خوردن آن حرام است.

می‌گوییم: سند این روایت از این جهت مورد اشکال است که تخمین و گمان یک فرد بر دیگری حجت نیست؛ حتی اگر آن شخص کسی مثل شیخ طوسی رحمته الله باشد. ولی این امر براساس مبنای ما که مراسیل ابن‌ابی‌عمیر؛ خصوصاً اگر تعبیر «بعضی از اصحاب ما» را به کار ببرد، حجت می‌دانیم، آسیبی نمی‌زند. بلکه مشکل این استدلال از آن جهت است که توصیف آب به نجس با توصیف آن به قذر، شباهت دارد و منظور از آن چیزی است که عین نجاست در آن افتاده باشد. در نتیجه اشکالی که قبلاً ذکر کردیم، بر این هم وارد است.

و اما روایات شستن ظرفی که سگ و خوک از آن آب خورده باشد، عادتاً ظرف را به دلیل آب خوردن سگ و خوک نجس می‌دانند؛ نه به خاطر ملاقات خود سگ و خوک. قبلاً گذشت که این روایات ناظر به خصوصیت خاصی از لحاظ تمیز کردن غذا و نوشیدنی، است. اما روایت معلی‌بن‌خنیس در مورد خوکی که از آب بیرون آمده و بر راه می‌گذرد را قبلاً پیش از این نقد و بررسی کردیم.

اگر از آنچه گفتیم کوتاه بیاوریم، نهایت چیزی که این روایات بر آن دلالت می‌کند، نجس کردن مُتَنَجِّس اول است؛ با اینکه در همین حدّ نیز روایات معارض جود دارد؛ چون روایات متعددی بر نجس نکردن آب مُتَنَجِّس به واسطه‌ی ملاقات با عین نجاست، دلالت دارد. بحث در این مورد به تفصیل گذشت و در اینجا تنها به عنوان آن دسته روایات اشاره می‌کنیم:

۱. روایات دالّ بر اینکه آب استنجااء ملاقات‌کننده‌ی خودش را نجس نمی‌کند. آب استنجااء آبی است که برای ازاله‌ی عین بول و مدفوع به کار رفته باشد؛ البته با شروطی که به اختصار در صفحه ۸۸ بخش اول، به تفصیل در مطلب مقدماتی دوم ذکر کردیم. یکی از آن شروط همان تعلیلی است که صدوق در *علل الشرائع* خود آورده: «آب بیشتر از کثافت/نجاست است»^(۱) و از جمله‌ی آن شروط اینکه آب در یک ظرف جمع نشود؛ چون همانگونه که روایت پیشین عیص مطرح کرد، مشتمل بر اجزاء نجاست خواهد بود؛ و در صورت جمع نشدن در یک ظرف، بدن و لباس با آب مُتَنَجِّس خالی از عین نجاست ملاقات می‌کند. برای خالی بودن از عین نجاست، احتمال هم کفایت می‌کند و امام علیه السلام با جدّیت ملاقات‌کننده‌ی نجس را بلا اشکال دانسته است.

۲. روایاتی که با آن‌ها بر نجس نشدن ملاقات‌کننده‌ی عُساله، یعنی آبی که با آن نجاسات دیگر برطرف می‌شوند، استدلال شده است؛ مثل مؤثقه‌ی عمّار ساباطی که گفت: «از امام صادق علیه السلام در مورد مردی پرسیدم که غسل جنابت به‌جا می‌آورد، لباسش که نزدیک وی بوده به آبی که از آن غسل می‌کرده، اصابت می‌کند؟ فرمود: بله مشکلی ندارد»؛ و شبیه همین است صحیحه‌ی فضیل که گفت: «از امام صادق علیه السلام در مورد جنبی که در حال غسل کردن است و آب از زمین داخل ظرف پاشیده می‌شود، پرسیده شد؟ فرمود: اشکال ندارد؛ این از همان مواردی است که خداوند فرمود: "و در دین بر شما سختی قرار

نداده است" ^(۱) «(۲)» و غیر این صحیحه که در خود همین باب آمده، با این توضیح که «کم اتفاق می‌افتد زمین خالی از نجاست باشد و اقلأً خالی از نجاستی که شخص جنب قبل از غسل کردن آن را از خود دور می‌کند» ^(۳).

۳. صحیحیه‌ی زراره از امام صادق علیه السلام که گفت: «از ایشان در مورد طناب ساخته‌شده از موی خوک که با آن از چاه آب می‌کشند، پرسیدم که آیا درست است با آن وضو کرد؟ فرمود: مشکلی ندارد» ^(۴).

بیان استدلال اینکه طناب ملاقات مستقیم با آب ندارد؛ چون از بیرون به دلو وصل است. لذا منشأ این سؤال ملاقات آب دلو با آبی است که بعد از بیرون کشیدن دلو از آب چاه، قطره قطره از طناب می‌چکد و این [قطرات آب] مُتَنَجِّس اول است. آیت‌الله خوئی رحمته الله علیه گفته است: «موی خوک نجس است، آب هم غالباً از طناب قطره قطره بر روی آب داخل دلو، می‌چکد؛ و اگر آب قلیل از طریق ملاقات با نجس، اثرپذیرفته و نجس می‌شد، آب دلو از طریق قطرات آبی که با موی خوک ملاقات داشته، نجس می‌شد. با اینکه امام علیه السلام وضو گرفتن با چنین آبی را بلاشکال دانسته است و این بر عدم نجس شدن آب قلیل، دلالت می‌کند» ^(۵).

(۱) حج: ۷۸.

(۲) وسائل الشیعة ۱: ۲۱۴، أبواب الماء المستعمل، باب ۹، حدیث ۱، ۱۱، ۱۲.

(۳) از گفته شیخ خالصی در نامه شیخ بلاغی: ۴۲.

(۴) وسائل الشیعة ۱: ۱۷۰، أبواب الماء المطلق، باب ۱۴، حدیث ۲.

(۵) موسوعة السید الخویی ۲: ۱۲۸.

می‌گوییم: این امر، بعد از آن است که ما احتمالات دیگر در باب مدلول این روایت را نفی کردیم، مثل بیشتر بودن محتوای دلو از مقدار گُر که واقعیت خارجی در مورد دلو شهادت می‌دهد که چنین است و اسناد تاریخی نیز بر همین امر دلالت دارد. یا اینکه اصلاً سؤال در مورد جواز تکلیفی بوده باشد که این هم بعید است. یا طهارت موی خوک را بپذیریم که این هم خلاف اجماع و نصّ است. یا اینکه «مقصود از آن آب، آب چاه بوده نه آب دلو و اگر مراد آب دلو باشد، طناب بعد از جدا شدن از آب چاه با آب دلو ملاقات ندارد [تا آن را نجس کند]» چنانکه در وسائل آمده است؛ این برداشت خلاف ظاهر است، به دلیل این فرمایش امام علیه السلام: «آن آب» که اشاره دارد به آب کشیده‌شده که در جمله‌ی قبلی آمده است. ملاقات هم با طناب صورت نمی‌گیرد تا آن را انکار کند، بلکه فقط با آنچه قطره قطره بر آب دلو چکیده، صورت می‌گیرد. بله این احتمال در روایت حسین بن زراره از امام صادق علیه السلام نزدیک‌تر به واقع است. حسین در حدیثی گفته است: «به ایشان گفتم: از موی خوک طناب بافته و با آن از چاهی آب کشیده می‌شود که از آن آب خورده و وضو گرفته می‌شود؟ فرمود: اشکالی ندارد.»^(۱) ما قبلاً (صفحات ۲۲۴ و ۲۸۱ از بخش اول) این روایت را بحث و بررسی کردیم.

۴. روایت عمر بن یزید که گفت: «به امام صادق علیه السلام گفتم: در حمامی که در آن بول می‌کنند و غسل جنابت انجام می‌شود، غسل می‌کنم

(۱) وسائل الشیعة ۱: ۱۷۱، ابواب الماء المطلق، باب ۱۴، حدیث ۳.

آب [غسل بر زمین ریخته و] از زمین جسته داخل ظرف می‌افتد؟
فرمود: اشکال ندارد»^(۱)

پس این آبی که از زمین می‌جهد از نگاه آنان نجس است چو به صریح روایت با زمین نجس ملاقات داشته، با آنهم ملاقات کننده‌اش را که آب موجود در ظرف باشد، نجس نکرده است. در نتیجه این یک نقض برای استدلال طرف مخالف به شمار می‌رود؛ اما بر مبنای ما، این آب قلیلی است که با مُتَنَجِّس خالی از عین نجاست ملاقات کرده و آن عبارت است از زمین که نجاستش با آبی که بر آن می‌ریزد یا به هر شکل دیگری که ممکن باشد، برطرف می‌شود؛ حتی به قرینه‌ی روایت بعدی از علی بن جعفر. پس این آب، طبق مبنایی که ما در مطلب مقدماتی دوم انتخاب کردیم، از نجاست اثر نمی‌پذیرد؛ لذا از موضوع بحث ما خارج است.

در رد این سخن گفته‌اند: «و احتمال دارد که اشکال نداشته باشد؛ زیرا حمام حتی اگر قبلاً نجاستی در آن وجود داشته باشد، از طریق آب غسل پاک می‌شود؛ همانگونه که این امر در حمام‌های سفت و سختی که آب از آن جاری می‌شود، زیاد اتفاق می‌افتد»^(۲)

می‌گوییم: این احتمال سودی برای طرف مقابل ندارد؛ زیرا نجاست یقینی است پس جز با یقین به طهارت، رفع نمی‌شود؛ اما خود ما، [به جای آن توجیه] به اطلاق نفی اشکال از برخورد آب با زمین، تمسک

(۱) وسائل الشیعة ۱: ۲۱۳، ابواب الماء المستعمل، باب ۹، حدیث ۷.

(۲) نامه شیخ بلاغی: ۴۳.

می‌کنیم؛ زیرا امام علیه السلام نفی اشکال را به یقین داشتن به طهارت از طریق جاری شدن آب پاک بر زمین، مقید نکرده است. ترک این تفصیل، دلیل بر عموم است؛ در نتیجه صورتی را که زمین مُتَنَجِّس باشد و آب قلیل با آن ملاقات کند، هم شامل می‌شود. پس این آب قلیل بر مبنای آن‌ها نجس می‌شود و مفروض آن است که بالاتفاق نجس هم می‌کند، ولی امام علیه السلام چنین آبی را بلا اشکال می‌داند و این نقضی است بر نظر مشهور.

شیخ محمدرضا آل یاسین، بر اساس گزارش شاگردش شهید صدر رضی الله عنه حکم به طهارت قطره‌های آبی که با مُتَنَجِّس بلکه با خود نجس برخورد داشته و سپس به سرعت از آن جسته است، نزدیک به واقع می‌داند. ولی این نظر، با توجه به عمومیت اثرپذیری آب قلیل از طریق ملاقات با نجاست، مردود است. ما این نظر را قبلاً (بخش اول، صفحه ۳۴۰ و پس از آن) مطرح کرده و به تفصیل مورد نقد و بررسی قرار دادیم.

۵. روایت قرب‌الإسناد از علی بن جعفر از برادرش علیه السلام که گفت: «از ایشان در مورد دستشویی پرسیدم که در آن آب ریخته شده و از آنجا روی لباس‌ها می‌پاشد، چه حکمی دارد؟ فرمود: اگر دستشویی خشک بوده، اشکالی ندارد».^(۱) این روایت مطلقاً پیشین را تقیید می‌زند؛ زیرا بیان می‌کند که خشک بودن در حکم به طهارت دخالت دارد؛ همانگونه که باقی ماندن رطوبت نجس در حکم به نجاست قطره‌های

(۱) وسائل الشیعة ۳: ۵۰۱، ابواب النجاسات، باب ۵۹، حدیث ۱.

آب، دخیل است. پس آبِ پاشیده شده از دستشویی، از منظر آن‌ها نجس است ولی ملاقات‌کننده‌ی خودش از قبیل لباس‌ها را نجس نمی‌کند؛ در نتیجه این نقضی علیه نظر آنان است؛ اما بر اساس مبنای ما، مقصود از خشک در اینجا چیزی است که عین نجاست از آن زائل شده و فقط مُتَنجَس باقی مانده باشد؛ و آب قلیل از طریق ملاقات با مُتَنجَس، نجس نمی‌شود. صاحب وسائل گفته است: «ظاهراً مراد آن است که وقتی روی زمین خالی از نجاست باشد».

می‌گوییم: هم در روایات، از زوال نجاست به خشک شدن تعبیر شده، مثل مؤثقه‌ی پیشین عمار در مورد بوریای خیس شده با آب نجس و هم در سخنان فقها آنجا که خشک شدن را شرط بحث کردن در این مسئله قرار داده‌اند، چنانکه در مقدمات این بحث گذشت.

آیت‌الله خوئی رحمته‌الله معترف است که: «از این گروه از روایات، بعد از تقیید مطلقات آن — مثل روایت عمر بن یزید با مقیّدهای آن مانند روایت علی بن جعفر، استفاده می‌شود که مُتَنجَس خشک، آبی را که روی آن ریخته می‌شود، نجس نمی‌کند».^(۱)

ولی ایشان رحمته‌الله این نظر را به این گفته‌اش رد کرده است که: «پنهان نماند که گرچه این روایت بر طهارت قطره‌های پاشیده شده از روی زمین نجس خشک، دلالت می‌کند، ولی ناچاریم این روایت را به مورد خاص خودش محدود کنیم؛ یعنی آب قلیلی که نجس بدان اصابت کرده و در آن استقرار نیافته است. امکان ندارد آن را از این مورد به

(۱) موسوعة السيد الخویی ۳: ۲۳۰-۲۳۱.

موارد دیگر تعمیم بدهیم؛ چون التزام به اینکه آب قلیل با ملاقات نجاست نجس نمی‌شود، بهتر از آن است که به صورت مطلق به نجس نکردن متنجس، حکم کنیم؛ زیرا حکم به عدم نجس شدن آب قلیل در موردی که این روایت گفته، مستلزم چیزی جز تقیید مطلقات ناظر به انفعال و اثرپذیری آب قلیل از طریق ملاقات نجس، نیست. در نتیجه این موردی که آب قلیل و نجس در یکجا جمع نشده‌اند، استثناء می‌شود و تقیید هیچ محذوریتی ندارد. بر خلاف ملتزم شدن به نجس نکردن مُتَنَجِّس‌ها؛ زیرا این کار مخالف ادله‌ای است که می‌گوید متنجس مثل خود نجس، نجس‌کننده است».

می‌گویم: این تفصیل که از شیخ محمدرضا آل یاسین نقل شده، در مطلب مقدماتی دوم (ص ۳۴۰ از بخش اول) مطرح شد و استدلال و نقد آن گذشت. آیت‌الله خوئی رحمته‌الله در چندین جای از بحث خودش،^(۱) به همین تفصیل تمایل نشان داده است. اشکال این تفصیل عبارت است از:

الف) مباحثی که قبلاً گذشت از قبیل اینکه بعضی از عموماتی که بر نجس شدن از طریق ملاقات عین نجاست، دلالت می‌کنند، بر کلیت صراحت دارد و تخصیص و تقیید نمی‌پذیرند؛ مثل قول امام علیه‌السلام در مؤتقه‌ی عمار که گذشت (ص ۷۹): «و هر چیزی را که آن آب با او برخورد کرده، باید بشوید». آیت‌الله خوئی رحمته‌الله به عموم همین مؤتقه‌ی تمسک جسته است؛ خصوصاً بر اساس آنچه از وی در مورد اینکه

(۱) موسوعة السيد الخوئی ۲: ۱۴۹-۱۵۰، ۳: ۲۳۱-۲۳۲ و قبلا هم (صفحه ۱۴۸)، گذشت.

«ملاقات علت نجاست است.» نقل کردیم، علت در هیچ فرد یا حالتی از معلول خود جدا نمی‌شود؛ بنابراین، روایات این‌جا ظاهر در نجس نکردن مُتَنَجِّس است. اینکه زمین معمولاً خالی از عین نجاست بوده و نجاست آن با آبی که بر زمین می‌ریزد، برطرف می‌شود، گرچه خود زمین همچنان مُتَنَجِّس باقی می‌ماند؛ نظریه‌ی نجس نکردن مُتَنَجِّس را تأیید می‌کند. لذا امام علیه السلام در روایت علی بن جعفر، خشک بودن زمین از عین نجاست را، شرط قرار داده است؛ اما بر اساس مناطی که آیت‌الله خوئی ذکر کرده، یعنی یکجا نماندن آب و نجاست (عدم الاستقرار)، این شرط امام بی‌اثر می‌شود. پس اولویتی که ایشان علیه السلام ذکر کرده‌اند، وجهی ندارد.

ب) بهتر آن بود که نجس کردن متنجس‌ها را نیز مقید به استقرار و یکجا ماندن آب و نجاست، می‌کرد؛ مثل موردی که ملاقات‌کننده یا ملاقات‌شونده ظرف باشد و در غیر این صورت حکم به نجس نکردن، می‌داد. دلیل اولویت، آن است که عمومات تخصیص‌ناپذیر در باب نجس کردن متنجس، وجود دارد؛ طوری که مثل این عمومات را در هیچ جایی و بابی نمی‌توان یافت. قبلاً گذشت که ادله‌ی نجس کردن، توان معارضه با ادله‌ی نجس نکردن را، ندارد. پس این فرمایش ایشان علیه السلام عجیب است که در جای دیگری از بحث خود به تبع محقق همدانی علیه السلام گفته‌اند: «زیرا وجود نجسی که نجس‌کننده نباشد، در بین علما معهود نیست.»^(۱)

(۱) موسوعة السيد الخوئی ۲: ۳۰۵.

به هر حال، ظاهراً منشأ اتفاق علما بر این حکم، آن است که آنان مشتمل بودن مایع بر عین نجاست و رطوبت آن را در نظر داشته و این امر در ذهنشان ارتکاز یافته است. و این چیزی است که در روایات هم زیاد بدان پرداخته شده مثل افتادن یک قطره خون یا بول در تشت یا ظرف، یا افتادن موش مرده در آن؛ و طبیعی است که چنین مایعی هر چیزی را که با آن ملاقات داشته باشد، حتی با واسطه، نجس کند؛ زیرا این مایع حامل اجزاء عین نجاست است. این تصور از مثال‌های علما هم به وضوح به دست می‌آید؛ مثل گفته‌ی شیخ بلاغی رحمته الله در استدلال به اینکه عرف و شرع در مسئله‌ی نجس کردن [متنجس] حتی با واسطه، اتفاق نظر دارند: «دقت کن، بنای اهل عرف را چگونه خواهی یافت. اگر مقداری قابل توجهی از چرک در یک پیمانه ریخته شود و اندکی از این آب کثیف به یک پیمانه آب دیگر یا کمتر از یک پیمانه آب دیگر، برسد؛ حتی اگر اثری از چرک در آب دوم دیده نشود؟»^(۱)

می‌گوییم: بر اساس نکته‌ای که ما برای اجماع و اتفاق نظر علما ذکر کردیم، ممکن است مایع مُتَنَجِّس مشمول حکم نجس نکردن مُتَنَجِّس خالی از عین نجاست و رطوبت آن، قرار گیرد؛ مثل اینکه کافری با انگشتش مایعی را لمس کند، بدون اینکه چیزی از رطوبت انگشت وی در مایع باقی بماند. عرف در چنین مایعی را نجس‌کننده‌ی چیز دیگر نمی‌داند؛ چه رسد به اینکه واسطه‌ها متعدد باشد. در نتیجه،

(۱) موسوعة الشيخ البلاغی ۷: ۱۱۱، عقد تنجیس المتنجس: ۷.

ما استثنایی که مایع را از مُتَنجَس های دیگر غیر مایع جدا کند، در دست نداریم؛ مگر به همان مقدار که شکل گیری این ملاقات در یک ظرف را، استثنا می کنیم.

و من همین معنی را در ذهن بعضی از فقها نیز می یابم؛ مثل شیخ محمدحسین کاشف الغطاء^(۱) آنجا که در توجیه نجس کردن مایع، حتی با واسطه، گفت: «اما مایعات، گویا هیچ مشکلی در سرایت آن ها وجود ندارد، بلکه ظاهراً همه در آن اجماع دارند. پس اگر یک قطره بول در مایعی بیفتد و این مایع به چیزی دیگر برسد، نجسش می کند؛ به خاطر اینکه این مایع مشتمل بر عین نجاست است. بر خلاف آنجایی که دستِ مرطوب بدن میّت را مس کند -مثلاً- و همین دست به چیز دیگر برخورد کند. [اینجا] ممکن است قایل به عدم نجاست آن چیز شویم؛ زیرا دست چیزی از عین نجاست را به همراه ندارد، بلکه این یک نجاست حکمی و تعبدی است، نجاست حکمی عبارت است از وجوب شستن دست و دلیلی بر اینکه دست ملاقات کننده اش را نجس کند، نداریم.»^(۱)

تفصیل بین ملاقات مُتَنجَس اول و دوم

بعضی از طرفداران نظریه ی نجس کردن متنجس، بین متنجسی که از طریق ملاقات مستقیم با عین نجاست نجس شده است و متنجسی که از طریق ملاقات با مُتَنجَس دیگر و نه عین نجاست،

(۱) موسوعة الشيخ كاشف الغطاء الفقهية ۴: ۱۸.

نجس شده است و در نتیجه نجاست با واسطه است، تفصیل قائل شده‌اند. دلیل این تفصیل قبلاً گذشت که عبارت بود از اینکه نهایت چیزی که این روایات دلالت می‌کند، همان نجس کردن مُتَنَجِّس بلاواسطه است؛ نه بیشتر.

از اینجا اشکال نظر شیخ حلی رحمته الله علیه روشن می‌شود که گفت: «بعضی از اخبار صلاحیت آن را دارند که مستند قول مشهور قرار گیرند و برای این گفته که مُتَنَجِّس مطلقاً نجس می‌کند تا کنون به مدرکی دست نیافته‌ام که بگوید تنها واسطه‌ی اول [مُتَنَجِّس اول] نجس‌کننده است؛ نه مُتَنَجِّس‌های با واسطه‌های بیشتر»^(۱).

می‌گوییم: گاه بر اینکه مُتَنَجِّس دوم نجس می‌کند، با روایات ناظر به شستن ظروف بابت آب خوردن سگ و خوک، استدلال می‌شود. چون این دو فقط به آب زبان می‌زنند؛ بدون تماس با ظرفی که نجاست آن ناشی از تماس و ملاقات با مُتَنَجِّس اول یعنی آب است. در نتیجه ظرف مُتَنَجِّس دوم محسوب می‌شود، در حالیکه نصوص به وجوب تطهیر آن دلالت می‌کنند و این وجوب تطهیر تنها به خاطر آن است که ظرف ملاقات‌کننده‌ی خود را نجس می‌کند؛ پس مُتَنَجِّس دوم نیز نجس می‌کند!

اشکال این استدلال چنین است:

۱. آنچه ما قبلاً احتمال دادیم که نهی از استعمال این ظروف در چیزهایی که طهارت در آنها شرط است، به خاطر تمیزی غذا و

(۱) دلیل العروة الوثقی ۲: ۸۶، چاپ نجف.

نوشیدنی است نه به خاطر اینکه ملاقات کننده، نجس می‌کند و این نظیر حرمت خورد و آشامیدن در ظروف طلایی و نقره‌ای است.

۲. آنچه که بازهم قبلاً گفتیم که ظرف نیز همانند آب، مُتَنَجِّس اول است؛ چون تری دهان حیوان با آب مخلوط شده و در آن پخش می‌شود و ظرف با این رطوبت [که عین نجاست است] نجس می‌شود.

۳. اتحاد ظرف و مظروف از نگاه عرف؛ در نتیجه زبان زدن به آب عرفاً زبان زدن به ظرف نیز محسوب می‌شود؛ از این رو، در روایات هم از زبان زدن به ظرف سخن گفته شده است و اصل هم عدم تقدیر است.^(۱) خاک مالی و چند بار شستن ظرف هم به دلیل همین نکته، واجب شده است؛ نه به خاطر اصابت آبی که سگ یا خوک از آن خورده است. به دلیل اینکه علما همین احکام را در مواردی که غیر ظروف که چنین آبی در آن ریخته شده باشد، تعمیم نمی‌دهند.

نتیجه اینکه ظرف در اینجا مُتَنَجِّس اول است، بعضی از فقها گفته‌اند: «زمانی که سگ به آب موجود در ظروف زبان بزند، همانگونه که آب ظروف به خاطر ملاقات با عین نجاست، نجس می‌شود. نجاست خود ظروف هم به خاطر آن است که سگ با این ظروف تماس و ملاقات داشته است؛ و این به دلیل نوعی اتحادی است که بین ظرف و مظروف دیده می‌شود؛ پس هرچه با آب موجود در ظروف ملاقات کند، در واقع با خود ظروف هم ملاقات کرده است و در این صورت

(۱) عدم تقدیر بدان دلیل که ممکن است کسی بگوید درست که در اینجا «الولوغ فی الإناء» گفته شده، ولی چیزی را اینجا در تقدیر باید گرفت تا قضیه درست شود، مثل اینکه بگوییم: «الولوغ فی [ماء] الإناء» مثلاً. لذا گفته‌اند که اصل عدم تقدیر است. مترجم

نجس شدن ظروف به خاطر ملاقات با مُتَنَجِّس نیست، بلکه به سبب ملاقات با نجس العین مانند سگ یا خون است. پس استنباط اینکه ظروف در صورت عدم تطهیر، نجس کننده‌ی خوردنی و نوشیدنی است که با آن ملاقات داشته باشد، دلیل نمی‌شود که مُتَنَجِّس با غیر نجس العین هم نجس کننده است. شاهد بر مدعای ما اینکه فقها احکام ظروفی را که سگ از آن آب خورده، برای ظروف دیگری که این آب در آن ریخته شده باشد، ثابت ندانسته و حکم به وجوب خاک مالیدن آن نمی‌کنند. پس اگر نجس شدن ظروفی که سگ از آن آب خورده به خاطر ملاقات با مُتَنَجِّس یعنی آبی که سگ از آن خورده است، می‌بود، باید به غیر از این ظروف اول به ظروف دیگر که این آب مُتَنَجِّس با آن‌ها ملاقات داشته، نیز تعدی می‌کرد؛ بنابراین، اختصاص احکام ولوغ و لیس زدن سگ، به ظرفی که سگ از آن آب خورده، بدون ظروف دیگری که آن آب با آن‌ها ملاقات داشته است، شاهدی بر آن است که نجس شدن ظرفی که سگ در آن آب لیس زده، فقط به خاطر آن است که ظرف با عین نجاست مُتَنَجِّس شده است؛ نه با مُتَنَجِّس. در این صورت، اگر دلیلی بر نجس کننده بودن چنین ظروفی دلالت کند، نمی‌تواند دلیلی بر نجس کردن مُتَنَجِّس خالی از عین نجاست، باشد؛ این امر روشنی است»^(۱).

گروهی از حاشیه‌زنان بر *عروة الوثقی*، بین مُتَنَجِّس اول و دوم تفصیل قائل شده‌اند. شیخ آل یاسین رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ گفته است: «قویا احتمال دارد

(۱) الاشرافی الشاهرودی، الروائع الفقهية ۱: ۲۰۳-۲۰۴، چاپ نجف، چاپخانه قضاء.

مُتَنجَس با واسطه، مطلقاً نجس نکند؛ خصوصاً در فرض خشک شدن و تعدد واسطه»^(۱).

می‌گوییم: خشک شدن نجاست، شرط مُتَنجَسی است که با عین نجاست ملاقات داشته باشد، یعنی در مرتبه‌ی قبل از مُتَنجَس با واسطه قرار دارد؛ زیرا خشک نشدن رطوبت عین نجس، بدان معنی است که تمام چیزهایی که با آن ملاقات کند، مُتَنجَس بدون واسطه خواهند بود.

آیت‌الله خوئی رحمته‌الله در تعلیقه‌ی خودش آورده است: «و اما مُتَنجَس دوم، اگر با آب یا مایع دیگری ملاقات کند، اشکالی در نجاست این مایع با مُتَنجَس و نجاست چیزی که با آن مایع ملاقات کند، وجود ندارد؛ و اما غیر مایع اگر با مُتَنجَس دوم ملاقات کند نجاستش مورد اشکال است؛ چه رسد که ملاقات کننده‌ی مُتَنجَس دوم با چیزی، ملاقات کند؛ اگرچه اجتناب از [ملاقات کننده‌ی مُتَنجَس دوم] غیر مایع احوط است»^(۲).

ایشان رحمته‌الله در بحث خودش با بیان واضح‌تر گفته است: «پس صحیح همان است که ذکر کردیم مبنی بر اینکه چاره‌ای جز پذیرفتن نجس کننده بودن مُتَنجَس بدون واسطه، نداریم؛ چه در جوامد باشد یا در مایعات؛ و اما مُتَنجَس با واسطه، نجس کننده بودنش در مایعات جای سخن ندارد؛ ولی در جوامد برایت معلوم شد که دلیلی بر

(۱) العروة الوثقی بتعلیقات المراجع العظام ۱: ۱۶۷.

(۲) العروة الوثقی بتعلیقات المراجع العظام ۱: ۱۶۸.

نجس کننده بودن آن نداریم. گرچه مشهور آن را همانند مُتَنَجِّس بدون واسطه، نجس کننده می‌داند، ولی فتوا دادن به نجس کننده بودنش مشکل است و مخالفت با مشهور، مشکل تر. با این حال، حکم به نجس کننده بودن مُتَنَجِّس، مبنی بر احتیاط است [نه دلیل]»^(۱) می‌گوییم: قبلاً گذشت که دلایل نجس کردن مُتَنَجِّس اقتضایی بیش از تاثیر مُتَنَجِّس اول، ندارد، بلکه با ادله‌ای که بر نجس نکردن مطلق مُتَنَجِّس، حتی مُتَنَجِّس اول، دلالت می‌کند، در تعارض قرار دارد. در نتیجه، هردو دلیل از اعتبار می‌افتند و قاعده‌ی طهارت و استصحاب طهارت ملاقات کننده (ی متنجس)، جاری می‌شود.

و شاید محقق همدانی رحمته‌الله به همین دلیل در کتاب مصباح الفقیه خودش از موافقت با مشهور در جلد اول آن، عدول کرده و در مجلد هشتم به مخالفت با آنان پرداخته است. شاگردش شیخ محمدحسین آل کاشف الغطاء رحمته‌الله از وی پیروی نموده و در نتیجه به نجس نکردن حتی مُتَنَجِّس اول نظر داده است؛ چه رسد به متنجس‌های بعدی. ایشان رحمته‌الله در تعلیقه‌اش بر عروه گفته است: «بعید نیست که بگوییم در صورت خالی بودن مُتَنَجِّس [اول] از عین نجاست، نجس کننده نیست؛ ولی خوب است احتیاط ترک نشود».

می‌گوییم: وجه احتیاط، پسندیدن فرمایش استادش محقق همدانی رحمته‌الله است که بعد از ابطال دلایل مشهور، گفته است: «با این همه ما توانایی مخالفت با اصحاب را نداشته و درباره‌ی آنچه خود ما در مثل این حکم

درست می‌یابیم، استبداد به رأی بخرج نمی‌دهیم. حکمی که چه بسا ادعا می‌شود از ضروریات مذهب است. پس این حکم از نگاه من مورد تحیّر و تردید است و جرأت تخطّی و سر باز زدن از شیوهی معهود و حاکم در نزد متشرعه‌ای میان‌روی که جزو اهل وسواس محسوب نمی‌شوند را ندارم. اگرچه تصوّر مناط حکم مشهور و پذیرش آن، برایم دشوار است و به نظر من -با توجه به آنچه قواعد اجتهاد اقتضا می‌کند- ترجیح با همان چیزی است که قبلاً از حلّی نقل کردیم»^(۱).

می‌گویم: همین احتیاط در موافقت با مشهور است که منجر به وسواس می‌شود. و خود کاشف الغطاء^{علیه السلام} به این امر اعتراف دارد: «به هر حال، حقیقت آن است که این مسئله، مسئله‌ای بسیار دشواری است و قطع تمام‌عیار به یکی از دو نظر -یعنی نجس کردن مُتَنجَس و عدم آن- امکان ندارد. ولی اگر قطع به نظریه‌ی حلّی، سیدمرتضی و محدّث کاشانی قابل حصول نباشد، اقلاً قطع داریم که مسئله آنگونه که عموم مردم می‌پندارند و آن شدّت و سخت‌گیری که در ذهن‌ها ارتکاز یافته، نیست. همین مقدار از ثمره و فایده برای این مناقشات و مباحثات کافی است که غلبه‌ی افراطیون و فقه‌گرایان را می‌شکند؛ چه رسد به وسواسان و مرتاضان که گمان می‌کنند این سختی و وسواس، عمق دینداری است؛ در حالیکه این چیزی جز پیروی از ابلیس‌ها و شیاطین نیست. لذا می‌بینی که وقتی دستش به رطوبتی می‌رسد که از وضعیت پاکی و نجاست آن خبر ندارد تا مدتی از دست

شان کار نمی‌گیرد تا چندین بار با آب کثیر، تطهیرش کند! اگر از وی پرسشی: می‌گوید احتیاط در همین است»^(۱).
می‌گوییم: ما برای احتیاط حدّ دیگری را یادآور شدیم که این نتیجه را لغو نمی‌کند؛ اما آن را به مقید به چیزی می‌سازد که به زودی ذکر خواهیم کرد؛ ان شاء الله تعالی.

نظر برگزیده

۲۳۹

رأی برگزیده ما، همان نتیجه‌ی جمع بین روایات است که ما آن را ترجیح داده‌ایم و آن عبارت است از نجس نکردن مُتَنَجِّس خالی از عین نجاست، مطلقاً [چه متجّس اول باشد یا متجّس‌های بعدی]؛ بنابراین، اگر بول یا خونی بر زمین بریزد و عین نجاست با پارچه و امثال آن از زمین برطرف شود، پای مرطوبی که با این زمین ملاقات کند، نجس نمی‌شود و تنها دو مورد را از این قاعده استثناء کردیم که مُتَنَجِّس اول این دو مورد به صورت خاص، نجس می‌کند:

۱. اولین استثناء مایعات است. به منظور رعایت اجماع اصحاب و روایت معلّی بن خُنَیس و امثال این روایت و به‌خاطر اینکه عموم مردم بین مایعی که اجزاء نجاست در آن پخش می‌شود؛ مثل ظرف آبی که بول یا خون در آن می‌افتد و بین غیر این نوع مایع فرق نمی‌گذارند. مایع اول حامل اجزاء عین نجاست، در نتیجه ملاقات‌کننده آن با این مایع نجس می‌شود.

(۱) الموسوعة الفقهية للشيخ محمد حسين كاشف الغطاء ۴: ۳۵.

۲. هرگاه یکی از دو طرف ملاقات، ظرف باشد؛ فرقی ندارد که ظرف ملاقات‌کننده باشد یا ملاقات‌شونده؛ مثل فرو بردن دست مُتَنجَس به عین نجاست، در ظرفی که مایعی در آن قرار دارد. یا ریختن مایع پاک، در ظرف مُتَنجَس. وجه این استثنا آن است که از مخالفت با این دو مجموعه و دسته‌ای قوی روایات، پرهیز کرده باشیم. اگرچه در مناقشات و نقدهای مُفَصَّلی خود، صورت‌هایی برای خلاص شدن از این دو مجموعه، ذکر کردیم.

و این همان نظریه مختار و برگزیده در این مسئله است و از خدای متعال استواری در نظر و عمل را خواهیم سپاس در آغاز و پایان در اختصاص خداست.

تدریس این بحث را در روز دوشنبه ۸ شعبان ۱۴۴۲ برابر با ۲۰۲۱/۳/۲۲، شروع کردیم و در روز سه‌شنبه ۲۲ ربیع الثانی ۱۴۴۵ برابر با ۲۰۲۳ ۱۱/۷ به فضل و کرم خدا به پایان رساندیم.